

سپهسالار عشق

سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپهسالار عشق (سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام)

نویسنده:

احمد لقمانی

ناشر چاپی:

بهشت سمین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|--|
| ۵ | فهرست |
| ۹ | سپهسالار عشق (سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام) |
| ۹ | مشخصات کتاب |
| ۹ | پیشگفتار |
| ۱۰ | سخن نویسنده |
| ۱۰ | میلاذ «ماه» |
| ۱۰ | اشاره |
| ۱۰ | طلوع ماه در مدینه |
| ۱۱ | هفتمین روز میلاد |
| ۱۱ | دوران کودکی عباس |
| ۱۲ | ایام نوجوانی و جوانی |
| ۱۴ | کنیه‌های مهر افروز |
| ۱۴ | القاب تابناک |
| ۱۴ | اشاره |
| ۱۴ | قمر بنی هاشم |
| ۱۴ | باب الحوائج |
| ۱۵ | طیار |
| ۱۵ | اطلس |
| ۱۵ | الشهید |
| ۱۵ | سقا |
| ۱۶ | عبدصالح |
| ۱۶ | بطل العلقمی |
| ۱۶ | سپهسالار |

| | |
|----|----------------------------|
| ۱۷ | پرچمدار و علمدار |
| ۱۷ | حامی الطعینة (حامی بانوان) |
| ۱۷ | ابوقربه |
| ۱۸ | سیمای سپهسالار |
| ۱۸ | همراه با امام حسن |
| ۱۹ | همراز با امام حسین |
| ۲۰ | به سوی سینای عشق |
| ۲۰ | اشاره |
| ۲۰ | سپیده‌ی نهضت حسینی |
| ۲۰ | به سوی «حرم امن الهی» |
| ۲۱ | طلوعی غروب آفرین |
| ۲۲ | مشاور امین |
| ۲۳ | عباسم! جانم به فدایت |
| ۲۳ | امان از «امان‌نامه» |
| ۲۴ | طلوع عشق و اندیشه |
| ۲۴ | پاسدار حرم حسینی |
| ۲۴ | شریعه‌ی شهادت |
| ۲۴ | اشاره |
| ۲۵ | صبح سرخ |
| ۲۵ | گل‌های پرپر |
| ۲۶ | علقمه‌ی عشق |
| ۲۶ | به سوی شریعه |
| ۲۷ | شریعه‌ی شهادت |
| ۲۸ | هل من ناصر ینصرنی |

| | |
|----|-------------------------------|
| ۲۹ | شهادتگاه ابوالفضل |
| ۲۹ | تاریخ مرقد عباس |
| ۳۰ | مقام دستهای ابوالفضل |
| ۳۰ | فضایل «ابوالفضل» |
| ۳۰ | اشاره |
| ۳۱ | ایمان، یقین و بصیرت |
| ۳۱ | شجاعت |
| ۳۱ | ادب |
| ۳۲ | آزادگی و عزت نفس |
| ۳۳ | وفاداری |
| ۳۳ | صبر و بردباری |
| ۳۴ | اخلاص |
| ۳۴ | رأفت و مهربانی |
| ۳۵ | کرامات ابوالفضل |
| ۳۵ | اشاره |
| ۳۵ | سزای قسم دروغ |
| ۳۶ | برخیز و به سر و صورت بزن |
| ۳۶ | فرمانده روسی در جنگ جهانی اول |
| ۳۷ | پشیمانی بعد از پریشانی و... |
| ۳۷ | فرزندان ابوالفضل |
| ۳۷ | اشاره |
| ۳۸ | عبیدالله |
| ۳۸ | محمد |
| ۳۸ | فضل |

| | |
|----|---|
| ۳۸ | قاسم |
| ۳۸ | حسن |
| ۳۸ | نوادگان عباس |
| ۳۹ | احترام ارادتمندان به نوادگان |
| ۴۰ | در آینه‌ی آفتاب |
| ۴۰ | اشاره |
| ۴۰ | آفتاب آمد دلیل آفتاب |
| ۴۰ | در نگاه حضرت زهرا |
| ۴۱ | صحیفه‌ای از کلام امام سجاد |
| ۴۱ | سپیده‌ی سخن امام صادق |
| ۴۲ | آفتاب کلام حضرت بقیه‌الله |
| ۴۲ | مرثیه‌ی مهتاب |
| ۴۲ | اشاره |
| ۴۳ | توفان احساس عاشقان |
| ۴۳ | مرثیه‌ی مهتاب |
| ۴۳ | ام‌البین |
| ۴۳ | فضل بن حسن (از نوادگان ابوالفضل) |
| ۴۴ | علامه حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) |
| ۴۴ | حبیب چاپچیان (حسان) |
| ۴۴ | سید محمد علی ریاضی |
| ۴۵ | علی موسوی گرمارودی |
| ۴۵ | زیارت ابوالفضل |
| ۴۶ | پاورقی |
| ۵۱ | درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان |

سپهسالار عشق (سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه: لقمانی، احمد، - ۱۳۴۲ عنوان و نام پدیدآور: سپهسالار عشق (سیری در زندگی حضرت ابوالفضل علیه السلام) / نویسنده احمد لقمانی مشخصات نشر: قم: بهشت سمین، ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری: ص ۱۶۰ فروست: (سلسله کتابهای مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان ۸) شابک: ۹۶۴-۷۸۷۷-۱۲-۱؛ ۹۶۴-۷۸۷۷-۱۲-۱ وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: Ahmad Loqmani. Warlord of love. یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۶۰ - ۱۵۹ عنوان دیگر: سیری در زندگی حضرت ابولفضل علیه السلام موضوع: عباس بن علی (ع)، ۶۱ - ۲۶ ق -- سرگذشتنامه موضوع: عباس بن علی (ع)، ۶۱ - ۲۶ ق -- احادیث موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱ رده بندی کنگره: BP۴۲/۴ع ۷۲ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸۴ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲- ۳۱۶۸۳

پیشگفتار

آن گاه که بر کناره ی دریا به بی کران نیلی آب خیره می شویم و در شکوه و وسعت آن حیران می مانیم، با دو احساس گونه گونه روبه روییم: احساس فروتنی و خشوع و بیمناکی در پیشگاه این به شکوه بیکرانه که اگر تن به آن بسپاریم در کاش فرو خواهیم رفت و برنخواهیم آمد؛ و احساس همدلی و انس و همزادی با این آبی نجیب و آرام بخش که اگر چشم از آن برداریم، مغبون و تنها خواهیم ماند. انسانهای بزرگ و بیکرانه نیز از همین گونه اند. به عباس بنگر: آن گاه که در عظمت وصف ناپذیرش خیره می شوی، حیرانی و خشوع سر تا پایت را فرا می گیرد و با این حال، هرگز نمی توانی چشم از او برگیری. دیرگاهی در او خیره می مانی و در ژرفای جانت را از شکوه و بزرگی اش طراوت می بخشی، گر چه می دانی اگر گامی پیش روی غرقه خواهی شد. با این خشوع آمیخته به نیاز، با این احتیاط همراه با اشتیاق، بر ساحل دریای عباس می ایستیم تا از دریچه ی این حیرت به هدایت برسیم؛ تا از رهگذر این خشوع به شهود دست یابیم؛ تا از پنجره ی اشراقی نگاه او به بوستان عصمت نظر بگشاییم. واژه های خمیده، قلم لرزان، اشک آمیخته به شوق، و ادبی که از هر تبسم قلم می تراود، گواه این حضور شرمسارانه و محتاجانه بر ساحل دریایی بیکرانه اند. [صفحه ۱۲] اینک که به یاد و نام عباس کارنامه ی افتخارات جانبازان این میهن نقش پذیرفته است، سزاوارترین کسان برای ایستادن بر این ساحل، همانانند؛ همانان که لحظه های حضور در گرماگرم ایثار و جانبازی را حس کرده اند، همانان که در غلتیدن دست در زیر پای خویش را لمس کرده اند، همانان که یک «یا عباس» گفته اند و صد «لیبک» شنیده اند. سعادت مندیم که به یمن نام و یاد جانبازی و جانبازان، افتخار یافته ایم تا این دفتر را پیش روی مخاطبان آشنا بگشاییم. و یقین داریم که گر چه یارای تن زدن به این دریا را نداریم؛ همین تماشا و درنگ توشه ای خواهد بود برای سرمشق پذیری از آن والای ولی. پس اگر این مقصود حاصل گردد که رسم و راه و اندیشه ی «عباس بن علی» که در ذهن و جان جانبازان ما نشسته است، عمق و استمرار پذیرد، به مقصد رسیده ایم و خداوند را شاکریم. با این هدف، چندی است پژوهشی گسترده را آغاز کرده ایم و امیدواریم ثمره ی آن را در دفترهای گونه گونه برای مخاطبانی از سطوح مختلف عرضه کنیم. دفتری که پیش رو دارید، نخستین حاصل این تلاش است که بیشتر با جوانان پاکدل سرگفت و گو دارد. در این اثر، از تکاپوهای محض علمی و چند و چون های کلامی و بحث انگیز نشانی نیست. ناب ترین پژوهش های تاریخی و روایی با زبانی ساده و گویا و جوان پسند گرد آمده است تا بیشتر بر تربیت «عباس پسند» این نسل سترگ پای فشرده شود. بحث های دیگر از این گونه های دیگر؛ می ماند برای دفترهای پسین، باذن و عونه! معاونت امور فرهنگی، اجتماعی و هنری بنیاد جانبازان انقلاب اسلامی مرکز تحقیقات اسلامی جانبازان [صفحه ۱۳]

سخن نویسنده

نگاهی صمیمانه به زندگانی اولیای دین و نگرشی اندیشمندانه در حیات ارباب معرفت، به سان آبشار بینشی است که جامه‌ی جان بدان تطهیر می‌شود و سرای دل از آن طراوت می‌گیرد؛ ارمغانی شایسته و جاودان نصیب آدمی می‌کند تا در گذر سختیها و حوادث به سلامت عبور کند و بر قله‌ی قدس دست یابد. زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام دایره‌ی المعارفی درس آموز است که چگونه زیستن و آگاهانه رفتن را به ما می‌آموزاند و فرصت رسیدن به مقام آدمیت را فراهم می‌سازد. در این دفتر - که با قلمی از شوق و ارادت نگاشته شده است - از رهگذر تربیت عباس علیه السلام پرتوی از فروغ معنویت امام علی علیه السلام و جلوه‌ای از [صفحه ۱۴] روشنی ولایت ام البنین علیها السلام در پرورش فرزند نصیب انسان می‌شود و آینه‌ای روشن از «فضایل ابوالفضل علیه السلام» برابر دیدگان خردورزان نمایان می‌گردد. شعاع چشمگیر شخصیت آن انسان آسمانی در گستره‌ی سخنان دخت آفتاب؛ فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و فرزندان والامقام آن پاک بانو، بهجت آفرین شیعیان شیفته است و شهدی شیرین از شریعه‌ی معرفت و مردانگی «سپهسالار عشق» به ارمغان می‌آورد. با هم به مدینه می‌رویم تا از کوچه‌های بنی هاشم به سرای امیرمؤمنان علیه السلام پای دل گذاریم و از آغازین لحظه‌های زندگانی پور دلبندهش عباس علیه السلام، با او همراه شویم. [صفحه ۱۷]

میاد «ماه»

اشاره

حضرت علی علیه السلام: «ان ولدی العباس زق العلم زقا» [۱]. همانا فرزندم عباس، به سان نوزاد کبوتری که از مادر خود آب و غذا می‌گیرد، در کودکی علم آموخت.

طلوع ماه در مدینه

زمین مدینه با نیم نگاه خورشید روشنایی می‌گرفت و تابش طلایی آفتاب، جمعه، چهارمین روز شعبان سال ۲۶ هجری، را نوری دیگر می‌بخشید. [۸]. بلور دل‌های شیفتگان امیرالمؤمنین علی علیه السلام لبریز از شور و عشق می‌شد و کوچه‌های بنی هاشم آغوش خود را به روی زائران خانه‌ی حضرت می‌گشود. چهره‌ی علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام را شبنم شادی فرا گرفته بود و [صفحه ۱۸] برای دیدار نورسیده‌ی مولای خویش بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. «ماه» تازه در مدینه طلوع کرده بود و با ظهور خود دل‌های شیفتگان اهل بیت علیهم السلام را از عطر شادمانی معطر ساخته بود. شور و هلهله، خانه‌ی علی علیه السلام و فاطمه‌ی کلایه را فرا گرفته بود و نگاه همگان به سخاوت لبان مولا بود تا انتخاب نام طفل را نظاره کنند و شیرینی اولین کلام او را بیابند. [۸]. در این هنگام گویی مادر کودک، ام البنین علیها السلام، قن‌داقه‌ی عزیز خود را تقدیم علی علیه السلام کرد. امام فرزند دل‌بند خود را به سینه چسبانید، بهت و حیرت، نگاه اطرافیان را ربود و همگان از پیوند «مهر» و «ماه» لب به تبریک گشودند. امیرمؤمنان با صدایی آسمانی در گوش راست فرزند خود اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت. بدین ترتیب، امام علیه السلام در آغازین لحظه‌های حیات، بذر بندگی در سرزمین قلب فرزند خویش افشاند تا در گلستان وجود او شاخسار ایمان و عشق به «توحید» و «نبوت» نمایان شود، از بلندای هم‌تس آبشار شوق به «امامت» جاری شود و تا همیشه‌ی ایام در سایه سار «ولایت» سروی سبز باشد. چون نسیم اذان و اقامه بر روان پاک و سپید طفل فرونشست، امام علیه السلام با واژه‌ای مهر آفرین و روح افزا نام فرزند خود را بیان فرمود: [صفحه ۱۹] «عباس» یعنی: شیر بیشه‌ی شجاعت و قهرمان میدان نبرد [۸]، دلاوری از شجاعان اسلام، قهرمانی که در برابر

باطل و ستم عبوس و خشمگین است و در مقابل خیر و نیکی شادان و متبسم. [۸]. رواق چشم اطرافیان را هاله ای از عشق و امید فرا گرفته بود و بیش از دیگران فاطمه ی کلابیه از خشنودی شوی خویش شادمان و خرسند بود. در این لحظه، الماس بوسه ی علی علیه السلام بلور پیکر طفل را صدای محبت بخشید [۸] و دستان کوچک عباس با اولین حریر عشق و عاطفه آشنا شد؛ اما این شادی لحظاتی بعد با توفان غم درهم پیچیده شد. ناگهان گوهرهای اشک از دیدگان امیرمؤمنان علیه السلام بر سینه ی سیمایش پدیدار شد، صدای گریه ی آن حضرت دلها را مالمال از اندوه ساخت و فرمود: گویا می بینم این دستها یوم الطف، [۸] در کنار شریعه ی فرات در یاری برادرش حسین، از بدن جدا خواهد شد. [۸].

هفتمین روز میلاد

علی علیه السلام در هفتمین روز میلاد، فرزند دلبند خود را طلبید و لبان [صفحه ۲۰] خویش را با یاد خدا مترنم ساخت. بنا به سنت پسندیده ی اسلام، موهای زیبای سر کودک را تراشید و هم وزن آنها، طلا (و یا نقره) به مستمندان داد. سپس گوسفندی به عنوان عقیقه، ذبح کرد [۹]، تا به برکت آن صدقات و این قربانی، پیکر پاک عباس عزیز، پابرجا و سالم مانده، ایام زندگانی او طوبای برکاتی جاودان باشد. گفتار امام علیه السلام و نام حماسی نوزاد، دفتر طلایی خاطرات را در مقابل دیدگان آشنایان می گشود. از این رو بر بینش علی علیه السلام آفرین می گفتند و انتخاب عقیل را می ستودند. از روزی یاد می کردند که امیرمؤمنان علیه السلام برادر خود عقیل را طلبید تا از بلندای «علم انساب» [۱۰]، نگاهی به قبایل مختلف بیفکند. خانواده ای اصیل و شجاع را انتخاب کند و انگشت اشاره بر بانویی پاک و عقیف نهد تا با انتخاب او فرزندان دلاور، سرآمد و شیردل به وجود آید. پس از مدتی تحقیق و ژرف نگری، عقیل «فاطمه ی کلابیه» یا «ام البنین» را برگزید. [۱۱] بانویی که ثمامه یا «لیلی» افتخار مادری اش را داشت. «حزام [صفحه ۲۱] بن خالد» پدر او بود. در دیباچه ی اجداد وی دلیرمردی و شجاعت قرار داشت، به طوری که سلاطین زمان در برابرشان سر تسلیم فرود می آوردند [۱۲]. ابوبراء عامر بن خالد، که شجاعترین فرد عرب محسوب می شد، جد مادری وی بود. او با پنجاه رزم آور مقابله می کرد و «بازی کننده با نیزه‌ها» لقب داشت. از این رو عقیل در توصیف این خاندان گفت: شجاعترین و زیرکترین مردمان عرب این قبیله هستند [۱۳]. ام البنین از بانوان فرزانه و ارجمندی بود که به اهل بیت علیهم السلام معرفتی والا- داشت و از اخلاص و صفا در ولایت بهره‌مند بود. بر این اساس، نزد فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیها السلام مقامی شایسته داشت، به طوری که زینب کبری علیها السلام در ایام عید به دیدار وی می شتافت. گستره‌ی شناخت این شخصیت عزیز درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام بدان حد بود که - بنا به نقلی - چون به ازدواج علی علیه السلام درآمد، به سان مادری دلسوز و پرستاری مهربان از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام که بیمار بودند، مواظبت و پذیرایی کرد و با عطوفتی خاص در تأمین سلامت آنها کوشید [۱۴]. [صفحه ۲۲]

دوران کودکی عباس

روزهای طفولیت عباس در حالی آغاز شد که پدر گرانقدر او چون آینه‌ی معرفت، ایمان، دانایی و کمال در مقابل او قرار داشت. گفتار الهی و رفتار آسمانی علی علیه السلام تأثیری عمیق بر وی نهاد. او خود را بر ساحل دریای علوم و معارف پدر می دید و در کنار جهاد و تقوا حس می کرد. [۱۵] در خانه‌ای که بر خاک قرار داشت ولی از افلاک برتری یافته بود، خانه‌ای که فرشتگان با خضوع و خشوع در آن فرود می آمدند، محل نزول اسرار هدایت بود و آغوش مهربان آن، پناهگاه هر پناهنده و امید هر امیدوار محسوب می شد [۱۶]. عباس در کودکی زورق‌نشین دریای بی‌کرانه‌ی معرفت بود و به سان ماه تابان از خورشید وجود پدر نور می گرفت. با فراستی چشمگیر و دقتی فراوان، خوشه‌چین خرمن حقایق ولایت بود و از بلندای بینش امام بهره‌های بسیار می برد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام، پرورش و تکامل فرزندش را چنین توصیف می‌کند: «ان ولدی العباس زق العلم زقا.» [۱۷]. همانا فرزندم عباس در کودکی علم آموخت و به سان نوزاد کبوتر که از [صفحه ۲۳] مادرش آب و غذا می‌گیرد از من معارف فرا گرفت. امام علیه السلام، که تسلطی چشمگیر بر الفاظ دارد و در بیان حقایق بی‌نظیر است. با عبارتی کوتاه، بلندای عظمت فرزند عزیز خود را توضیح می‌دهد که عباس از هنگام طفولیت از قابلیت عظیم برخوردار بوده است [۱۸]. از این رو، در آغازین روزهایی که الفاظ بر زبان وی جاری می‌شد، امام علیه السلام به فرزندش فرمود: بگو یک. عباس گفت: یک. حضرت ادامه داد: بگو دو. عباس خودداری کرد و گفت: شرم می‌کنم با زبانی که خدا را به یگانگی خوانده‌ام دو بگویم. [۱۹]. پرورش در آغوش امامت و دامان عصمت، شالوده‌ای پاک و مبارک برای ایام نوجوانی و جوانی عباس فراهم کرد تا در آینده‌ی حوادث، نخلی بلند قامت از استقامت و سنگربان حماسه و مردانگی باشد. نگاه بصیرت آمیز علی علیه السلام آینده‌ی عباس را نظاره می‌کرد، از این رو گاه سخنانی بر زبان می‌راند که آشنایان را در اندوه فرو می‌برد. روزی ام‌البنین فرزند دلبندش را در آغوش علی علیه السلام گذارد و با لبخندی رضایت آمیز شاهد بوسه‌های پدر بر دستان کودک بود که سرشک غم از دیدگان امیرمؤمنان علیه السلام جاری شد. با تعجب فراوان علت گریه شوی‌اش را سؤال [صفحه ۲۴] کرد. حضرت، ام‌البنین علیها السلام را از مشیت الهی آگاه کرد و فرمود: دستان عباس در راه یاری حسین علیه السلام قطع خواهد شد! ناگاه صدای شیون و ناله‌ی مادر دلسوخته به آسمان بلند شد و اهل خانه همگی از این خیر به ناله درآمدند. اما علی علیه السلام از مقام و عظمت نور دیده‌اش نزد خداوند سخن به میان آورد، از عطای الهی به عباس پرده برداشت و فرمود: «پروردگار متعال دو بال به او رحمت خواهد کرد تا به سان عمویش جعفر بن ابیطالب، در بهشت پرواز کند.» نسیم رحمت آفرین کلام علی علیه السلام آرامش خاطر و تسلیم روانی برای ام‌البنین پدید آورد و او را مسرور ساخت. [۲۰].

ایام نوجوانی و جوانی

محبت پدری، علی علیه السلام را بر آن می‌داشت که گاه پاره‌ی پیکر خود را ببوسد، زمانی بیوید [۲۱] و در ایام نوجوانی وی را با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازد. از این رو لحظه‌ای عباس را از خود دور نساخت. فرزند پاکدل علی علیه السلام در مدت ۱۴ سال و چهل و هفت روز، که با پدر زیست، همیشه، در [صفحه ۲۵] حرب و محراب و غربت و وطن، [۲۲] در کنار او حضور داشت. در ایام دشوار خلافت لحظه‌ای از او جدا نشد [۲۳] و آنگاه که در سال ۳۷ هجری قمری جنگ صفین پیش آمد، با آن که حدود دوازده سال داشت، حماسه‌ای جاوید آفرید. این خاطره‌ی خوش را - که بعضی مورخان نقل کرده‌اند - با هم می‌خوانیم: آن روز آب به محاصره‌ی سپاه دشمن درآمده بود. ناگهان فریادی نخوت آمیز توجه همه را به خود جلب کرد: «به دستور امیر نباید قطره‌ای آب نصیب سپاه علی بشود، تا از تشنگی...» چکاچک شمشیرها و برق اسلحه‌ها کمتر شد و در پی آن آرامش مختصری فضای صفین را پوشانید. اضطراب در چهره‌ی برخی از افراد دیده می‌شد. لحظه‌ها به آرامی می‌گذشت و انتظار نبردی خونین را در دلها می‌افزود. ناگاه از میان لشکریان علی علیه السلام نوجوانی که هیبت از سیمای او آشکار بود، پای به میدان گذارد. او نقابی بر چهره داشت، دستی قوی بر سلاح و اراده‌ای محکم با خویشتن. وقتی در مقابل سپاه معاویه قرار گرفت، نگاهی لبریز از تأمل به سربازان دشمن کرد و با قدمهایی استوار بر بلندی ایستاد. [صفحه ۲۶] عطش سؤال دیده‌ی همگان را پر کرده بود و سکوتی سنگین فضای میدان را فرا گرفته بود. نوجوان رو به لشکر معاویه کرد و با فریادی رعدآسا گفت: شجاعترین شما کیست؟ بیاید تا تکلیف کار روشن شود. نبردی مردانه در میدان! معاویه و سپاهانش با نوجوانی سپید صورت که هنوز بر سیمایش موی نرویده بود و پیکری ضعیف و ناتوان داشت، روبه‌رو شدند، او را جدی نگرفتند، اما با تأملی دیگر، بدنش را برای ضربه‌های پی‌درپی شمشیر محلی مناسب یافتند. آنها چنان اندیشیدند که تنبیه خونین این نوجوان می‌تواند درس عبرتی برای دیگران باشد و یارای مقابله از سربازان

علی بر باید. معاویه با فریادی رسا «ابوشعثا» را طلبید تا با ضربه‌ای مردانه، پیکر آن نوجوان نورس را با خاک صفین آشنا کند. اما باده‌ی غرور، توان تصمیم صحیح و سنجیده را از او گرفت، خود را بالاتر از نوجوان ناشناخته دانست، درس عبرت را به فرزندانش واگذار کرد و به معاویه گفت: معاویه! مردم شام مرا قهرمانی شجاع می‌دانند، سلحشوری که توانایی مقابله با هزار نفر دارد. شایسته نیست برای کشتن یک نفر، آن هم نوجوانی بی‌تجربه که تاکنون دستی بر شمشیر نداشته، من پای به میدان گذارم. نه، نه، این ننگ را نمی‌پذیرم، بگذار یکی از پسرهای خود را روانه کنم تا کار او را در لحظه‌ی اول تمام کند. اشاره‌ی معاویه پسر بزرگ ابوشعثا را، راهی میدان کرد. او، که مردی [صفحه ۲۷] تنومند و قوی بود، با کبر و خودخواهی قدم برداشت تا در مقابل نوجوانی که پیشانی‌اش را با پارچه‌ای بسته بود و ابروانش به سختی دیده می‌شد قرار گرفت. لحظه‌ای نگذشت که نبرد تن به تن شروع شد و صدای شمشیرها و فریاد دلاوری آنها در فضا پیچید. معاویه، که به سرافرازی در این نبرد یقین بسیار داشت، آرام و مطمئن اطراف را نظاره می‌کرد. ناگهان نعره‌ای دلخراش هوش معاویه را ربود و قلب او را لرزاند. چون درست نگریست، فرزند ابوشعثا را غرق در خون دید. زمزمه و سر و صدا به سان خیمه‌ای سیاه تمامی سپاه معاویه را احاطه کرده بود. لحظه‌ای بعد دومین پسر ابوشعثا با اشاره‌ی پدر راهی میدان شد و بار دیگر رجزخوانی و چکاچک شمشیرها آغاز شد. ابوشعثا نگران و خشمگین به نظر می‌رسید، آرامش ایستادن را از دست داده بود و قدم زنان برای نوجوان آرزوی مرگ می‌کرد؛ اما این بار نیز غبار غم بر قلبش نشست و چنگال مرگ را در پیکر خون‌آلود فرزندش نظاره کرد. سومین فرزند خود را به سوی کارزار فرستاد و از عصبانیت و اضطراب فراوانی که در جای‌جای وجودش نهفته بود لبان خود را فشرد. برق شمشیر فرزندش عنان از او گرفت، بی‌اختیار به سوی میدان دوید، اما دیری نگذشت که بر جای خود ماند، صحنه‌ای دیگر سراغ دیدگانش آمد و داغی تازه بر پیکر جانش نمایان شد. آهسته آهسته به عقب برگشت و با [صفحه ۲۸] بی‌میلی و ناباوری، باور شجاعت و رشادت آن جوان نورس را در نهاد جان خود پذیرا شد. اما چه باید کرد و چه می‌باید می‌کرد! او پای در باتلاقی مرگ آفرین گذارده بود و یارای برگشت نداشت. با حالتی فرسوده، پسر چهارم خود را به کام میدان فرستاد و خود به انتظار ماند تا شاید کار تمام شود و بیرق شهرت چندین ساله‌اش با شمشیر نوجوانی ناآشنا، پاره نگردد. نیم نگاه خود را به سوی معاویه روانه کرد، امیر را نیز مثل خود مضطرب و ناراحت دید، مجسمه‌ای از اضطراب و پیکری بی‌جان از عصبانیت. لحظه‌ها با آشفتگی خاطر بدرقه می‌شدند و توفان اندوه سپاه معاویه را درهم پیچیده بود که... .. ابوشعثا لحظه‌ای به خود آمد که هفتمین فرزند خویش را هم آغوش با مرگ دید! و صدای تکبیر سپاهیان علی را شنید. سنگینی خجالت، معاویه را سر به زیر کرد و شرمساری بر صورتش نمایان شد. خواست چاره‌ای بیندیشد و با جمله‌ای خود را و سپاهش را از مرداب ذلت برهاند که ابوشعثا با شمشیر آخته و غضبی جاهلانه پای در میدان نهاد. امید پیروزی شادی را به وجودش باز می‌گرداند و سپاهیان آماده هلهله و فریاد شدند تا روحیه‌ی از دست رفته‌ی سربازان را به قرارگاه بازگردانند. ابوشعثا با نگاهی غضب‌آلود به نوجوان نگریست، با فریادی سهمگین متن دلاوریهای خود را رجزخوانی کرد و در حالی که میدان را دور می‌زد، با [صفحه ۲۹] حرکتی برق آسا قلب نوجوان را نشانه گرفت. اما شجاعت سوار ناآشنا، تیغ ابوشعثا را به بیراهه کشاند. گرد و غبار میدان را فراگرفت و لحظه‌ای بعد فریاد پیروزی از سپاه علی علیه‌السلام بلند شد: الله اکبر، الله اکبر، نصر من الله و فتح قریب. جرأت از سپاهیان معاویه رخت بسته بود، لبها و دهانها نیمه‌باز و چشمها حیرت زده می‌نمود. فریادی مردانه و دشمن سوز میدان را محاصره کرد: «آیا کسی هست به جنگ من آید؟!» معاویه با نگاهی تحسین آمیز نوجوان را ستود و در حالی که وحشت وجود او و سربازانش را لبریز کرده بود با سکوتی تحقیر آمیز وقار و دلاوری وی را بدرقه کرد. آن دلاور پیل افکن که لشکر علی علیه‌السلام را شادمان کرده بود، پیروزمندان به پایگاهش بازگشت. دست به سوی نقاب خود برد تا مهتاب مهر آفرین سیمای خود را آشکار کند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام او را به سوی خود خواند. چون نزد حضرت رسید و دست به نقاب زد، سپاهیان برای مشاهده‌ی چهره‌ی وی پیرامونش گرد آمدند. ناگهان صدای سپاه فضا را پر کرد. همه لب به تحسین گشودند و با عبارتی شیرین و شیوا نام نوجوان دلاور

را بر زبان راندند: عباس! عباس بن علی! آری، پور علی و فرزند ام‌البنین است. پدر نیز، به پاس شجاعت‌های کم‌نظیرش، او را در آغوش کشید و بر [صفحه ۳۰] صورتش بوسه‌ی سپاس و مهر نهاد. [۲۴].

کنیه‌های مهر افروز

[اسم، لقب و کنیه، واژه‌هایی است که عرب در مخاطب قرار دادن زنان و مردان از آنان استفاده می‌کند. اب و ابن همراه کنیه‌ی پسران و مردان و بنت و ام پیشوند کنیه‌ی دختران و زنان است. ابعاد شخصیتی افراد زمینه‌ساز این لفظ است، هر چند داشتن فرزندان، به ویژه نخستین فرزند، در انتخاب این واژه نقش بسیار خواهد داشت. (المنجد فی اللغه و الاعلام، ص ۷۰۴ ذیل ماده کنی).] دیباچه‌ی صفات اخلاقی افراد و فهرست فضایل معنوی انسانها در کنیه‌ی آنها نمایان است. عباس علیه‌السلام انسانی آسمانی بود که بلندای عظمتش کنیه‌های بسیاری برای او پدید آورد. «ابوالفضل» مشهورترین کنیه‌ی اوست که برخی از صاحب نظران را بر آن داشته تا شعاع چشمگیر شخصیت عباس را بستر این واژه بدانند. ویژگی‌های دوران کودکی و شکوهمندی روح‌افزای نوجوانی او، نشان از بزرگی مقام وی داشت. فرهیختگان و شعرای بسیاری بهره‌مندی از فضایل بسیار را علت این لقب دانسته‌اند. [۲۵]. از سوی دیگر، پاره‌ای از محققان و اندیشمندان بهره‌مندی از نعمت [صفحه ۳۱] وجود فرزندى به نام «فضل» را دلیل این کنیه شمرده‌اند. [۲۶]. «ابوالقاسم» کنیه‌ای دیگر است. مورخان با ژرف‌نگری در واژه‌های معرفت‌آفرین زیارت اربعین، این کلمه را کنیه‌ی آن حضرت دانسته‌اند. آنجا که جابر انصاری خطاب به این رادمرد الهی می‌گوید: «السلام علیک یا ابالقاسم، السلام علیک یا عباس بن علی». سلام بر تو ای پدر قاسم و سلام بر تو ای عباس، پور علی بن ایطالب علیه‌السلام. هر چند مورخان و نسب‌شناسان، فرزندى به نام «قاسم» برای آن حضرت بیان نکرده‌اند، اما شناخت این صحابی بزرگ مرتبه، که سالیان بسیاری با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت و آمد داشته و از معرفتی بیش از دیگران بهره‌مند بوده است، درستی این کنیه را آشکار می‌سازد [۲۷]. [صفحه ۳۲]

القاب تابناک

اشاره

عالمان ادبیات عرب، لقب را لفظی می‌دانند که دلالت بر عظمت و رفعت مقام و یا حقارت و پستی شخصیت افراد می‌کند. لفظی که در مدح انسانها و یا نکوهش آنان است. اهل بیت علیهم‌السلام دارای آفاق بی‌کران از صفات الهی ملکوتی‌اند. القابی لبریز از فضیلت دارند و هیچ صفتی یا لقبی که حاکی از نکوهش باشد در دایره‌ی المعارف شخصیت آنان یافت نمی‌شود. (ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۱).

قمر بنی‌هاشم

عباس علیه‌السلام سیمایی سپید و زیبا و سیرتی سبز و نورانی داشت. درخشش چهره و چشمگیری نگاه، ابهتی بسیار به وی بخشیده بود. به سان ماه می‌درخشید و چون نخلی بلند عظمتی خیره‌کننده داشت. در زیبایی کم‌نظیر بود و روشنائی جمالش روشنی بخش هر تاریکی می‌شد. بهره‌مندی بسیار از جمال و جلال و با شکوهی صفات، لقب «قمر بنی‌هاشم» را به وی بخشیده بود. زیرا همگان او را چون ماهی فروزان می‌دانستند که در خاندان بنی‌هاشم می‌درخشد.

باب الحوائج

باب الحوائج لقبی است که در آسمان وجود حضرت عباس علیه السلام به سان اختری تابناک به چشم می خورد. این لقب نشان از برآوردن خواسته‌ها و حاجات علاقه‌مندان آن حضرت دارد. آنان در توفان سختیها و بلاها به سوی ساحل امن لطف و کرامات «باب الحوائج» رو می کنند و با دستانی پر [صفحه ۳۳] از عنایت و دیدگانی سرشار از سپاس و اشتیاق بازمی گردند. آری عباس، کریمی از دودمان کریمان است، تحفه‌ای از رحمت بی پایان الهی است و وسیله‌ای برای قرب به پیشگاه خداوند محسوب می شود. مقامی عظیم دارد و به خاطر جهاد مقدسش در راه اسلام، قاضی حاجات و باب الحوائج نام گرفته است. [۲۸] از این رو قرنهای بسیار است که سنی و شیعه و مسلمان و غیر مسلمان دست دعا و چشم امید به سوی او دارند و داستان رهیدن از سختیها و مشکلات زندگی را از این طریق برای دیگران نقل می کنند و از زلال کرامات حضرت عباس علیه السلام ناگفته‌های گفتمانی بسیاری نزد خود دارند [۲۹].

طیار

این لقب بیانگر صحیفه‌ای از مقام و موقعیت حضرت عباس علیه السلام در بهشت جاویدان است. چرا که طیار، پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات والای جنت است. [۳۰] چنین واژه‌ی پر ارجی از لبان مبارک امام سجاد علیه السلام تراوش کرد. روزی حضرت به عبیدالله بن عباس، پور دلبنده عموی خویش، نگریست؛ سرشک غم از دیدگانش جاری شد و فرمود: [صفحه ۳۴] «هیچ روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت تر و طاقت فرساتر از روز شهادت عمویم حمزه و بعد از آن روز شهادت پسر عمویم جعفر بن ابیطالب نبود و هیچ روزی مانند روزی که بر حسین علیه السلام گذشت، دشوارتر نبود. زمانی که سی هزار نفر از امت با ریختن خون فرزند فاطمه به خدای خود تقرب جستند و سخنان آن حضرت در وجود آنها اثر نکرد.» لحظاتی چند گذشت، آنگاه امام ادامه داد: «خداوند عمویم عباس را رحمت فرماید که جان خویش را در راه برادرش تقدیم کرد تا اینکه دستهایش از پیکر جدا شد. خداوند به جای آنها دو بال در بهشت به وی عطا فرمود تا با آنها در سرای فردوس همراه فرشتگان به پرواز درآید، چنان که به جعفر بن ابیطالب بال عطا فرمود...» [۳۱].

اطلس

اطلس آینه‌ای از صفات برجسته و چشمگیر حضرت عباس علیه السلام است. واژه‌ای که دلاوری بسیار و شجاعت فراوان آن عزیز را گوشزد می کند. زیرا صفوف دشمن با دلیری حضرت شکافته می شد و انبوه سربازان و رزم‌آوران با یورش مردانه‌ی آن دلاور به تنگ می آمد. گروهی، سرخ فامی رنگ صورت و یا چگونگی سیمای آن حضرت را علت این لقب دانسته‌اند و بعضی جسارت بسیار عباس علیه السلام در برابر [صفحه ۳۵] زشتیهای دشمن را موجب این نام شمرده‌اند [۳۲].

الشهید

لیاقت و ارزشمندی حضرت عباس علیه السلام مقام بسیار رفیع «شهادت» را از آن او کرد و او را به مقامی رساند که امام سجاد علیه السلام فرمود: تمامی شهدا بدان غبطه می خورند. [۳۳] برخی از عالمان نسب در آثار خویش بدین لقب تصریح کرده‌اند و پس از بیان اولاد آن حضرت چنین گفته‌اند: «...هَذَا آخِرُ نَسَبِ بَنِي الْعَبَّاسِ السَّقَا الشَّهِيدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...» این آخرین فرزند از فرزندان حضرت عباس است که سقا و شهید بود و فرزند علی علیه السلام است [۳۴].

سقا

چشمگیرترین القاب حضرت عباس علیه السلام لقب «سقا» است که جلوه‌ی رحمت و عطوفت دلاوری بزرگ را به نمایش می‌گذارد. وقتی خاندان امام و حجت خدا در آتش جانسوز عطش می‌سوختند و کودکان صدای العطش سر می‌دادند یگانه دلاوری که چهار مرتبه، از دومین روز محرم تا [صفحه ۳۶] آخرین شب زندگانی خویش، آب به خیمه‌های حسینی رساند قمر بنی‌هاشم علیه السلام بود. او با شجاعتی کم‌نظیر، به سربازان اطراف فرات حمله می‌برد، به سان شیری، روبهان پلید را به این سو و آن سو می‌کشاند. آب فرات را به دست منتظران امیدوار می‌رساند و سرانجام در راه سقایت، خود تشنه کام، شربت شهادت نوشید. [۳۵].

عبد صالح

امام صادق علیه السلام در زیارت عموی خود حضرت ابوالفضل می‌فرماید: «السلام علیک ایها العبد الصالح». سلام بر تو ای بنده‌ی صالح خدا. حضرت با این توصیف دلنشین، حلقه‌ای طلایی بین عباس علیه السلام و خداوند متعال بیان می‌کند تا بدین طریق اتصال او را با مبدا لایزال الهی ترسیم کرده، مقام والای وی را گوشزد کند. امام علیه السلام با عبد خواندن عمویش راه صلاح و رستگاری انسان را معرفی می‌کند و سپس با «صالح» شمردن اعمال و کردار وی قدمگاه نگاه آدمی را به آن انسان آسمانی روشن می‌فرماید. عبودیت مقامی است که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر انبیای [صفحه ۳۷] بزرگ را بدان منصف دانسته است. [۳۶]. آری وری چنین لقبی مهرافروز، که امامی معصوم علیه السلام به حضرت عباس علیه السلام داده است، حقایق ژرف و مطالبی والا وجود دارد. امام ششم علیه السلام حضرت عباس را با صفتی مخاطب قرار داده که خداوند متعال، انبیا و مبلغان شرایع آسمانی را بدان توصیف کرده، بدین وسیله رضایت خویش از آنان را بیان کرده است. [۳۷].

بطل العلقمی

«بطل»، همان قهرمان است و «علقمه» نام رودی است که ابوالفضل علیه السلام در کنار آن شهد شهادت نوشید. نبرد حضرت با صفوف به هم فشرده‌ی دشمن، کاری سخت و طاقت‌سوز بود. قهرمان کربلا چنان کار دشواری را به خوبی انجام داد و بدانجا رسید که صدای پای او لرزه بر اندام پلید سپاه عمر سعد می‌افکند. از این رو «قهرمان علقمی» برای آن حضرت لقب شایسته‌ای شد. [۳۸]. [صفحه ۳۸]

سپهسالار

لواء یا سپهسالار، لقب بزرگترین شخصیت نظامی است که بهترین معادل آن در فارسی «سرتیپ» است. از آنجا که عباس علیه السلام مظهر فتوت و جوانمردی بود و از شجاعت و دلیری بهره‌ی فراوان داشت، در روز عاشورا، از سوی امام حسین علیه السلام به فرماندهی نیروهای مسلح منصوب شد، رهبری نظام سپاه حسینی را به عهده گرفت و سپهسالار لقب یافت. [۳۹]. تدبیر نظامی و هدایت‌های صحیح و بجای عباس علیه السلام، از آغازین لحظه‌های صبح عاشورا تا واپسین ساعات حمایت حضرت، مورد تحسین دوست و دشمن بود. با رهبری ابوالفضل علیه السلام آشفستگی دشمن و آرامش خاطر و دوستان دو چندان بود و بانوان و اطفال خیام حسینی، وجود آن حضرت را چون نسیمی روح افزا و آرامش بخش می‌دانستند. از این رو در لحظات سخت و طاقت فرسایی که اباعبدالله علیه السلام خود را بر پیکر برادر رسانید، از صمیم جان فریادی غمبار سرداد و از دست دادن عباس را مایه‌ی شکستن کمر خود دانست.

پرچمدار و علمدار

برقراری پرچم در هر سپاه نشان حیات و نظم سپاه است. و پرچمدار از مقامی بلند بهره‌مند است، زیرا نظام لشکر و رزمندگان به دست اوست. [صفحه ۳۹] آنگاه که علم ثابت و پابرجاست، پیام سرافرازی سربازان و برقراری سپاه نمایان است. از این رو عادت عرب از دیر زمان، افتخار به نشانها و پرچمهای خود بوده و آن را برترین دلیل پیروزی خویش می‌شمرده است. مقام اول هر قبیله پس از فرماندهی کل قوا صاحب بیرق و علمدار محسوب می‌شد. رسم دیرینه‌ی رزم آوری، از سالیان دور تاکنون، بدین سان بوده است که برای برقراری علم تدبیری شایسته می‌اندیشیدند و برای آن که سرافرازی بیرق، حتی لحظه‌ای از دست نرود، جانشینانی چند برای مراحل مختلف نبرد پیش‌بینی و معرفی می‌کردند. بر این اساس، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آغازین لحظات یکی از جنگها، جعفر بن ابیطالب را علمدار معرفی فرمود؛ آنگاه زید بن حارثه را جانشین وی ساخت و سپس عبدالله بن رواحه‌ی انصاری را قائم‌مقام او خواند تا همواره نگاه سپاه بر علم دوخته باشد و نظام لشکر برقرار بماند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نیز در صفین و جمل، از این شیوه‌ی ارجمند استفاده کرد و بیرق را به دست رزمندگان شجاع سپرد. امام حسین علیه‌السلام، هنگام خروج از حجاز، بیرقی برافراشت و آن را به دست برادرش حضرت عباس علیه‌السلام داد. از آن روز تا واپسین لحظه‌های حیات عباس علیه‌السلام، علم همچنان برافراشته باقی ماند. آنگاه که حضور عباس علیه‌السلام در قلب سپاه نور ضرورت داشت و هجوم وی به دشمن لازم [صفحه ۴۰] بود، حضرت با جوانمردی و دلاوری به لشکر عمر سعد حمله می‌کرد، با رجزهای مختلف نام علی علیه‌السلام و حماسه‌های جاوید علوی را زنده می‌ساخت و به قلب سپاه بازمی‌گشت. عباس علیه‌السلام امانت‌داری ایثارگر بود که جان خویش را در راه حفظ امانت و برقراری بیرق فدا کرد، به طوری که گروهی «علمدار» را برجسته‌ترین لقب وی دانسته‌اند و بسیاری از شعرا و شیفگان کوی او درباره‌ی این لقب ارزشمند و پر بها، شعرها سروده‌اند و صحیفه‌ای از دفتر ارادت خویش را گشوده‌اند. [۴۰].

حامی الطعینه (حامی بانوان)

از القاب مشهور حضرت عباس «حامی الضعینه» است. غیرت و عطوفت بسیار حضرت وی را بر آن داشت تا از بانوان حرم حسینی و خیمه‌های سیدالشهدا غفلت نکرده، از آغازین روزهای هجرت تا واپسین لحظه‌های حیات، همواره اطراف آنان باشد و در برآوردن خواسته‌هایشان بکوشد. آنان را از محمل‌ها پایین گذارد، محلی برای استراحتشان فراهم سازد، شبها به پاسداری از خیمه‌هایشان پردازد و در آرامش روحی و آسایش جسمی آنها کوشا باشد. سخن زنان و اطفال پس از شهادت عباس علیه‌السلام نشان دهنده میزان [صفحه ۴۱] تلاش و فداکاری‌های آن بزرگوار در این باره است. سید جعفر حلی در قصیده‌ای زیبا بدین لقب اشاره کرده، عباس علیه‌السلام را برتر از ربیع، اولین کسی که بدین لقب شهرت یافت، می‌داند و می‌فرماید: حامی الطعینه این منه ربیع، ام این من علیا ایبه مکدم حامی بانوان کجا، ربیع کجا پدر او علی علیه‌السلام کجا و مکدم [پدر ربیع] کجا؟ علامه شیخ عبدالواحد مظفر، جواب سید جعفر حلی را با بیتی دلنشین می‌دهد و می‌گوید: حامی الضعینه کربلا بصرام صادی الحدید رواه قحف الرأس [۴۱]. حامی بانوان در کربلا چون شیری حضور داشت هم او که عطش شمشیر آهنین خود را از [خون] تارک دشمنان سیراب کرد

ابوقربه

کنیه‌ای که با هاله‌ای از عظمت و شجاعت همراه بوده و یادآور کربلاست «ابوقربه» [۴۲] است. واژه‌ای که بارش برکات وجودی عباس علیه‌السلام وجود آن را رقم زد؛ آنجا که تمامی راهها برای دستیابی به آب بسته شد و [صفحه ۴۲] سپاه سیه سیرت دشمن، امکان رسیدن حتی قطره‌ای آب به خیمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را غیر ممکن ساخته بود، همت والای «ابوقربه»، شهامت و شجاعت

وی را به نمایش گذارد و حضرتش، پیروز و سربلند، کام اطفال و زنان حرم حسینی را حلاوت آب بخشید. [۴۳] آن مردانگی و دلاوری این کنیه زیبا را برای او به ارمغان آورد و از آن روز عباس به «ابوقریبه» معروف شد. [۴۴]. لقبهای زیر از دیگر القاب تابناک و معرفت آفرین حضرت عباس علیه السلام است؛ القابی که هر یک مظهر مردانگی و فتوت و آینه‌ی دلاوری و شجاعت آن پاک سرشت است: ۱۳- عمید (یاور و کمک کننده‌ی دین خدا). ۱۴- سفیر (نماینده‌ی حجت خدا). ۱۵- صابر (شکیبا بر سختیهای حیات، بلاها، و دشواریهای هجرت از مدینه تا کربلا و روز عاشورا). ۱۶- محتسب (کسی که مصایب پایداری در راه تقدس و پر نور خویش را به حساب ذات پاک پروردگار خویش گذارد). ۱۷- مواسی (جانبازی که جان خویش را سپری برای سختیهای برادر می‌کرد و همواره حق دفاع از حجت خدا را ادا می‌کرد). [صفحه ۴۳] ۱۸- مستعجل (سروقامتی مهربان که بر آوردن حاجات دیگران و یاری حاجتمندان از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد). ۱۹- مضهضب (کسی که به سان آتش در برابر ستمکاران و متجاوزان شعله‌ی کین برمی‌افروخت و آنان را خوار و ذلیل می‌کرد). ۲۰- ابوالشاره (صاحب کرامتی عظیم که افرادی را که به دروغ بر نام مبارک ابوالفضل قسم می‌خورند دچار مرگ، بیماری و یا مصیبتی سخت و طاقت فرسا می‌کند). ۲۱- ابورأس الحار (چون عباس علیه السلام به ستمگران زور گو هیچ اغماض نشان نمی‌داد و مجرمین را عفو نمی‌کرد، ابورأس الحار لقب شایسته‌ی وی شد). ۲۲- ابوفرجه (سپید سیرتی که اندوه و ناراحتی دردمندان را با گشایش و کمک چشمگیر برطرف می‌کرد). ۲۳- التهرب بینانه (آبرومندی والامقام که از ابهتی فراوان برخوردار است و قلوب افراد لبریز از عظمت و بزرگی شخصیت باشکوه اوست) [۴۵].

سیمای سپهسالار

قمر بنی‌هاشم ماهرویی بود که رخسار زیبایش بر شکوه اندامش می‌افزود. پیکری نیرومند داشت و آثار دلیری و برومندی از صلابت [صفحه ۴۴] وجودش هویدا بود. [۴۶]. با اولین نگاه افراد را به سوی خود می‌کشاند خلقتی لبریز از ابهت و بدنی بسیار شکوهمند داشت. از قامتی سروگون و اعضایی متناسب بهره‌مند بود و بلندای دستان و پاهایش خردی و حقارت دشمن را در برابرش نمایان می‌ساخت. تکسواری شاهین مرام بود که افتخار بنی‌هاشم شمرده می‌شد و قهرمانی رزم‌آور بود که گاه نبرد و شهامت ممتاز و چشمگیر بود. افراستگی گردن، طول قامت، بلندای ساعد و پیکر تنومند او ارکان چهارگانه‌ای بود که طواف نگاه بسیاری را به سوی او می‌کشاند [۴۷]. برخی از اندیشمندان صاحب ذوق وی را این گونه ترسیم کرده‌اند: «کان العباس و سیمای جمیلا یرکب الفرس المطهم و رجلاه یخطان فی الارض و یقال له قمر بنی‌هاشم.» [۴۸]. عباس علیه السلام مردی خوش سیمای و زیبا چهره بود که چون سوار اسب می‌شد دو پای او بر زمین قرار می‌یافت و او ماه بنی‌هاشم خوانده می‌شد. بعضی از روایات عباس علیه السلام را انسانی مهتاب‌وش دانسته‌اند که بین چشمان وی اثر سجده‌های بسیار نمایان بود [۴۹]. [صفحه ۴۵] سپیدای سیمای عباس و آفتاب پیکر زیبای او ام‌البینین علیها السلام را بر آن می‌داشت که چون از پور دلبند خود جدا می‌شد او را به خداوند متعال سپرده، برای دوری وی از چشم حسودان و نگاه بدخواهان، چنین بگوید: اعیذه بالواحد من عین کل حاسد قائمهم و القاعد مسلمهم و الجاهد صادرهم و الوارد مولدهم و الوالد [۵۰]. فرزندم را از چشم حسودان نشسته و ایستاده، آینده و رونده، مسلمان و منکر، بزرگ و کوچک، فرزند و پدر به خداوند یکتا می‌سپارم.

همراه با امام حسن

آغازین فصل حیات و زندگانی عباس علیه السلام بیش از چهارده سال به طول انجامید. در این دوران، بارش برکات وجود پدر، شاخسار ابوالفضل را پر ثمر کرد و هر روزش را روزی برکت آفرین و نعمت‌بخش ساخت. فراگیری علوم و معارف و کسب آداب و فضایل در کنار آموزش فنون رزمی در صحنه‌های مختلف و حوادث گوناگون، شخصیتی ژرف و باشکوه برای فرزند ام‌البینین به

ارمغان آورده بود. صبح صادق امامت حضرت امام حسن علیه‌السلام در حالی شروع شد که فتنه‌های ظلمت انگیز همه جا را فرا گرفته بود، دشمنان دانای اسلام [صفحه ۴۶] بیرون مرزها کمین کرده بودند، دوستان نادان در درون سنگر گرفته بودند و امواج حوادث گردابی سخت برای مؤمنان راستین به پا کرده بود. برخی از مردم ریحانه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را آماج انتقادات و ناسزاهای خویش قرار می‌دادند و گروهی با زر و زور و تزویر همساز شده، دین خویش را با سکه‌های زرد و سرخ معامله می‌کردند. [۵۱]. در این میان تنها مردان مرد یارای همراهی با امام و حجت خداوند داشتند و بیرق حمایت از دین و راهبر دین را در دست می‌فشرده. عباس علیه‌السلام چهره‌ای چشمگیر بود که شجاعت خویش را با نور بینش و دانایی درآمیخت. او ضعف ایمان سپاهیان، خستگی فراوان سربازان و تبلیغات و شایعه‌سازی دشمنان را ابزاری کارآمد برای دشمن می‌شمرد و امام زمان خود را رهبری بی‌یاور می‌دید. از این رو لحظه‌ای در یاری و همراهی حضرت درنگ نکرد و در طول نه سال و چهار ماه و هفده روز دوران امامت امام حسن علیه‌السلام با تمام توان در رکاب یآوری او بود. او تمامی سفارشهای پدر خویش درباره‌ی امام خود را گوشواره‌ی هوش کرده و گستره‌ی شخصیت خود را از آفتاب علم و دانش و دانایی و توانایی حضرت روشنایی می‌بخشید، به طوری که در انتقال علوم و معارف اهل بیت علیهم‌السلام نقشی ژرف ایفا می‌کرد و از روایان احادیث ایشان [صفحه ۴۷] شمرده می‌شد [۵۲]. در این دوران، عباس علیه‌السلام «باب الحوائج» شیعیان بود. مستمندان را از الطاف و عنایات برادر خویش بهره‌مند می‌ساخت، گرسنگان را سیر می‌کرد و برهنگان را می‌پوشانید و در حمایت و اظهار ارادت به امام حسن علیه‌السلام می‌کوشید. [۵۳].

. آنگاه که تیغ تیز دشمن وجود امام علیه‌السلام را گلچین کرد و دشمنان خناس، پیکر پاک حضرت را تیرباران کردند، غیرت و رشادت علوی قبضه‌ی شمشیرش را به حرکت درآورد؛ اما او سخنان امام خود را به یاد آورد و با نسیم گلوآژه‌های حجت خدا، آرامش یافت [۵۴]. جلوه‌ای جاودان از قله‌ی عظمت وجود عباس علیه‌السلام در این مرحله از حیات وی نمایان شد. او در برخی از کارها، که انسان عادی توان شرکت در آن ندارد، دخالت کرد و از این طریق بزرگی مقام و موقعیت خویش را اثبات کرد. همراهی با امام حسین علیه‌السلام در غسل امام حسن علیه‌السلام یکی از این کارهاست. این واقعه وقتی عظمت شخصیت عباس علیه‌السلام را آشکار می‌کند که بدانیم حجت خدا را باید شخصیتی همتای او غسل دهد. بدن مطهر معصوم در سیر به مبدأ اعلی بوده، به مرحله‌ای چون «قاب قوسین او ادنی» [صفحه ۴۸] می‌رسد که همان پرواز تا ملکوت اعلی و عرش برین است و در این هنگام، نگاه افراد عادی، باید بر هم گذاشته شود؛ انسانهای معمولی توان این مرحله را ندارند. اما عباس علیه‌السلام با چشمانی باز و نگاهی آشکار، همراه با امام حسین علیه‌السلام خلیفه‌ی خدا امام حسن علیه‌السلام را غسل داد و کفن کرد. [۵۵].

همراز با امام حسین

خورشید امامت حسینی در حالی طلوع کرد که بیست و چهار بهار از حیات عباس علیه‌السلام می‌گذشت و این سومین فصل و سرنوشت سازترین حادثه‌ی زندگانی وی به شمار می‌رفت. تأثیر کیمیایی سخن پدر و عبارات عشق افروز مادر به همراه واژه‌های شهادت آفرین برادرش امام حسن مجتبی علیه‌السلام در این بخش از حیات ابوالفضل خود را نشان داد. آغاز امامت امام حسین با ظلمت افروزی معاویه بر مسند قدرت همراه بود. او که با روش مخصوص خود اوضاع را زیر نظر داشت و با نیرنگهای گوناگون، خویش را در نگاه مسلمانان فردی با ایمان می‌نمود، بر آن بود تا هر چه بیشتر بر قدرتش افزوده، استحکام و بقای آن را تضمین کند. از سوی دیگر، امام حسین علیه‌السلام چون برادرش به هدایت و راهبری مسلمانان مشغول بود، مردم مدینه را از علوم آل محمد علیهم‌السلام و تعالیم نبوی و علوی بهره‌مند می‌ساخت، با کشاورزی زندگی خویش را [صفحه ۴۹] می‌گذرانید و از دست بخشش و سخاوت خود بسیاری را بی‌نیاز می‌کرد. بصیرت حضرت، که از بلندای دانایی و عظمت برخوردار بود، وسعت کشور را زیر نظر داشت و هر گاه ضرورت برخورد و بیان سخنان اصلاحی وجود داشت، با گفتاری روشن، معاویه را بر آن می‌داشت تا پلیدیهای

خود و فرزندانش را کمتر ساخته و حال مسلمانان مظلوم را مراعات کند. وقتی افشاگری جنایات حاکم مسلمین! سودمند می نمود، امام حسین علیه السلام گامی ارزشمند در بیداری مسلمانان برداشت. او در مجلسی، که در مکه برگزار شد و بسیاری از مهاجرین و انصار و تابعین در آن حضور داشتند، با سخنان رسا و عبارات آتشین، جنایات معاویه را برملا ساخت. امام علیه السلام در این محفل تمام آیاتی را که پیرامون اهل بیت علیهم السلام نازل شده بود تلاوت فرمود و ضمن تفسیر آن آیات، گفته‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق خود و خاندانش را برشمرد. دستاورد گرانبهای این سخنان، تأیید صحابه و تابعین و بازگویی عبارات امام در شهرها و روستاها بود. حاضران در محفل، به خاطر تعهدی که حضرت از آنان گرفته بود، گفتار امام علیه السلام را به گوش مردم رساندند و بدین ترتیب پرده از چهره‌ی زشت معاویه کنار رفت. به هر روی، چشمان در غبار نشسته و دل‌های غافل رو به بیداری بود که مرگ معاویه فرا رسید و به اجداد ناپاکش ملحق شد. این حادثه‌ی تاریخی، سرنوشت مسلمانان را درگذری سرنوشت‌ساز فرو برد و زندگی دین باوران اندیشمندی چون عباس علیه السلام را دچار حساسیتی ژرف ساخت. اینک یک تصمیم مسیر سعادت را عوض می کرد و اندکی [صفحه ۵۰] درنگ و سستی عاقبتی نافرجام در پی داشت. با روی کار آمدن یزید، فصلی تازه در جهان اسلام پدید آمد و حوادثی جدید رخ نشان داد. از این هنگام بود که همدلی و همراهی ابوالفضل علیه السلام با برادرش فزونی یافت و عباس در کنار امام علیه السلام شاهد جنایات و هرزگیهای فراوان یزید شد، بی حرمتی به ارزشهای دین را نظاره می کرد، دهن کجی ولی امر! را به مقدسات می دید، تلاش حکومت در انهدام اسلام و ریشه کن کردن شیعیان متعهد را مشاهده می کرد و راههای گوناگون مبارزه را می آموخت. [۵۶]. [صفحه ۵۳]

به سوی سینی عشق

اشاره

امام حسین علیه السلام خطاب به ابوالفضل علیه السلام: «بنفسی انت یا اخی». [۵۷]. جانم به فدایت ای برادر!

سپیده‌ی نهضت حسینی

چندی از مرگ معاویه نگذشته بود که حاکم مدینه، امام حسین علیه السلام را شبانه فراخواند تا وی را از خبری سری آگاه سازد. سپیده‌ی نهضت حسینی در این شب دمید، زیرا روشنایی اندیشه‌ی امام خبر از درخواست بیعت با یزید داشت و بخوبی می دانست که مخالفت با این امر پایانی شهادت‌آمیز همراه دارد. امام علیه السلام برخی از جوانان بنی هاشم همچون عباس علیه السلام را همراه خویش برد تا هنگام خطر مراقب حضرت باشند. [۵۸] ولید، حاکم مدینه، [صفحه ۵۴] پس از اندکی گفتگو گفت: - یزید بیعت از شما خواسته است، بدون درنگ و بسیار زود!! تأمل بصیرت‌آمیز امام علیه السلام و واگذاری جواب آن سخن به صبح فردا آن هم در بین مردم، برخورداردی دقیق و ژرف بود که فراگیری نهضت حسینی، دعوت عمومی به این حرکت و بسته شدن راه هر عذر و بهانه‌ای را در پی داشت. جمله‌ی آخرین حضرت خبر از تصمیم قطعی امام داد، چرا که آن بزرگوار فرمود: ای امیر! ما اهل بیت نبوت، معدن رسالت، و محل رفت و آمد ملائکه هستیم. خداوند آفرینش را با ما آغاز کرد و به ما پایان داد. اما یزید مردی فاسق، باده گسار، قاتل ظالم و متجاهر به فسق و گناه است. کسی چون من با مثل او بیعت نمی کند. به زودی خواهید دید و خواهیم دید که کدامیک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم... [۵۹]. عباس علیه السلام امام را همراهی کرد و با سخنان حضرت و تصمیم قطعی وی، مهیای حرکت شد. حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به...

به سوی «حرم امن الهی»

نگاه به حیرت نشسته‌ی بسیاری نظاره‌گر حسین علیه‌السلام بود که با صدایی اندوهبار در کنار مرقد مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جدش نجوایی غریبانه [صفحه ۵۵] داشت و از هجرت سخن می‌گفت. گروهی وی را در حال وداع آخرین با مادر و برادر عزیز خود می‌دیدند و از سیمای غمبار آن حضرت خبری حزن‌انگیز و جانسوز درمی‌یافتند. دیری نپایید که کاروان حسین به سوی مکه، حرم امن الهی، حرکت کرد، در حالی که ماهتاب وجود ابوالفضل در بین کاروانیان بود و با بیرق هدایت بر شکوه کاروان می‌افزود. امام و همراهان در شب جمعه سوم شعبان ۶۰ هجری به مکه رسیدند و در خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب فرود آمدند. [۶۰] آغوش مردم مکه بر کاروان امام حسین علیه‌السلام گشوده بود و استقبال محبت‌آمیز آنان از عشق قلبی آنها به فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر می‌داد. سخنان حضرت با مردم و افشاگریهای امام علیه حکومت یزید، حاکم مکه را بر آن داشت تا خبر ورود حسین علیه‌السلام و فعالیت‌های وی را به یزید نوشته و آینده‌ی خود را ایمن سازد. پس از مدتی امام علیه‌السلام احساس خطر کرد و برای آن که حرمت بیت الله الحرام شکسته نشود، روز هشتم ذیحجه و در حالی که سپیدپوشان زائر فوج فوج به سوی عرفات روان بودند، حج را به عمره تبدیل کرد و به سوی «عرفات عشق و شهادت» کربلا رهسپار شد [۶۱]. خبر شهادت مسلم، سرشک غم از دیدگان فرزند فاطمه جاری [صفحه ۵۶] ساخت [۶۲] و خاندان حضرت را در اندوه فرو برد. «شراف» منزلگاهی بین مکه و کربلا بود که شرافت و بزرگواری سلاله‌ی رسول و پاره‌ی تن بتول را نمایان ساخت. در این نقطه امام علیه‌السلام به عباس علیه‌السلام فرمود: «ابوالفضل! تو سقا هستی، هر چه در توان داری آب ذخیره کنی که مهمان تشنه خواهیم داشت.» [۶۳]. ساعاتی بیش نگذشته بود که سیاهی سپاه دشمن خود را نشان داد و بصیرت امام آشکار شد. چون به کاروان حسین رسیدند، امام فرمان داد آنها را سیراب سازند. بدین ترتیب حرین یزید ریاحی و هزار سربازش سیراب شدند و چارپایانشان نیز از هلاکت نجات یافتند. این رویارویی آغازی برای ماجرای خونین کربلا شد و امام، اصحاب حضرت و خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در دوم محرم الحرام در نینوی عشق قرار داد. لحظاتی چند از ورود امام به کربلا نگذشته بود که نگاه نورانی حضرت سیمای سپید اصحاب و دلباختگان را فرا گرفت و جمله‌ای معرفت‌آفرین از لبان حضرت تراوید: «ان الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه [صفحه ۵۷] ما درت معائشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.» [۶۴]. «مردم بندگان دنیا هستند و دین چون آب دهانی است که بر روی زبانهای آنان جاری است؛ و تا وقتی که معیشت‌های آنان فراوان است متعهد و حافظ دین هستند؛ اما زمانی که به بلا و مشکلات آزمایش شوند، دینداران حقیقی اندک خواهند بود.» [۶۵]. مشعل فروزان سخنان امام علیه‌السلام آینده‌ی حرکت حضرت را روشن ساخت و ابرهای ابهام و تردید را از آسمان اندیشه‌ی اصحاب کنار زد. در این میان، معرفت و عشق عباس در کنار شهامت و ارادتش چنان جلوه‌گر شد که نخل امید دوستان را بارور ساخت و بستان ایمان آنان را رایحه‌ی ایثار و فداکاری بخشید. آفتاب یقین ابوالفضل علیه‌السلام چنان بود که از آغازین لحظه‌ی حرکت کاروان همواره دست اطاعت از امام حسین علیه‌السلام بر سینه و اندیشه‌ی حمایت از وی در سر داشت، پروانه‌وار اطراف زنان و کودکان حرم حسینی در گردش بود و با همه‌ی توان در برآوردن نیازهای آنان می‌کوشید. گلوآژه‌های «عمو» و «برادر» از لبان اهل حرم بیرون می‌تراوید و با آغوش پر مهر و سیمای سپید و به نور نشسته‌ی عباس روبه‌رو می‌شد. اخلاص، مواسات، فداکاری و ایثار ابوالفضل روز به روز شکوفاتر می‌شد و بسان نسیمی فرح‌بخش اهل بیت علیهم‌السلام را در آرامش فرو می‌برد. [صفحه ۵۸]

طلوعی غروب آفرین

خورشید هفتمین روز محرم تازه طلوع کرده بود که غروب مردانگی و مروت سپاه عمر سعد را فراگرفت. پلید سیرتان روبه‌صفت، فرات را به محاصره درآوردند. شمشیرهای آخته و نیزه‌ها در کنار هم قرار گرفت و همگان گوش به فرمان دادند که: - قطره‌ای آب به سپاه حسین و خاندان او نرسد تا... آری، هنوز صدای چک‌چک شمشیرها و نیزه‌ها گوشها را نمی‌آزرد که تیر دشمنی و مبارزه به

سوی خیمه‌های حسینی پرتاب شد. این عمل ناجوانمردانه چون خنجری روان حسین و عباس علیه‌السلام را مجروح ساخت؛ جراحی که صدای العطش کودکان و جگرهای تشنه‌ی زنان بر سوزش و دردش می‌افزود. ناگهان نگاه امام حسین علیه‌السلام به سوی عباس علیه‌السلام روانه شد و با تأملی بصیرت بخش مأموریت آب آوردن از شریعه را به وی سپرد. سی سوار و بیست پیاده همراه عباس حرکت کردند و با بیست مشک راهی «شرعه‌ی» فرات شدند. نافع بن هلال پیشاپیش می‌رفت تا راه را برای دیگران گشوده، مسیر را هموار سازد و عباس، خوشحال از این مأموریت، بسان شیری غران، سپاه دشمن و سربازان فرات را کنار می‌زد و به آب نزدیک می‌شد. عمرو بن حجاج، که سر دسته‌ی مأموران محافظ آب بود، پیش آمد تا [صفحه ۵۹] نافع را تحت تأثیر قرار دهد و همرنگ خود کند، گفت: به چه کار آمده‌ای؟ - آمده‌ایم آبی که ما را از آن بازداشته‌ای بنوشیم. - بنوش، گوارایت باد. نگاه و کلام عمرو بوی نفاق و رنگ جدایی داشت و هاله‌ای از کینه و دشمنی به خود گرفته بود، اما نافع زیرکتر از او بود. نگاه او را نشانه گرفت و ادامه داد: نه؛ به خدا قسم، در حالی که حسین علیه‌السلام و خاندان اصحابش، در مقابل چشمان تو در تشنگی به سر می‌برند، قطره‌ای از آن را نمی‌نوشم. عمرو سری از خیره‌سری تکان داد و گفت: - نه، برای آنان نمی‌شود. ما را گذاشته‌اند که آب اینجا باشد و قطره‌ای از آن به حسین و اصحابش نرسد. ناگاه عباس علیه‌السلام همراه با دلاوران پاکدل به سوی شریعه یورش بردند و مشکها را لبالب از آب کردند. رشادت چشمگیر ابوالفضل راه هرگونه تدبیر را بر دشمن بست و آنان را متحیر ساخت. سرانجام مشکها با قامتی برافراشته در خیمه‌ها آرام یافته و تمامی تشنگان از دست سخاوت و دلیری عباس سیراب شدند. از آن روز لقب «سقا» بر بلندای وجود ابوالفضل علیه‌السلام چون نشانی درخشان نمایان شد و همگی او را لایق این عنوان شمردند [۶۶]. [صفحه ۶۰]

مشاور امین

شیوه‌ی دیرینه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سیره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام دوری از درگیری و روی آوردن به گفتگو بود. حسین علیه‌السلام، که پیروی از جد و پدرش را افتخار خود می‌دانست، بر آن بود تا در سایه‌ی مذاکره، جوانه‌های انصاف و مهربانی در بیابان خشک کربلا بروید و صحرای تفتیده‌ی نینوا ثمرات شیرین هدایت و رستگاری به بار آورد. از این رو پیشنهاد گفتگو برای فرمانده‌ی سپاه دشمن فرستاد. [۶۷]. عمر سعد قبول کرد و سخن حسین علیه‌السلام را طلیعه‌ای برای آرمان خویش دانست تا از این رهگذر به «بیعت» حسین بن علی دست یابد، خرامان و شادان به سوی دارالحکومه برود، «حکم حکومت» وی را بدون ریختن قطره‌ی خونی دریافت کند و دنیایی آباد و آخرتی نیک به دست آورد. برخی از اصحاب با حسین علیه‌السلام همراه شدند و از میان آنها دو نفر با حضرت به خیمه وارد شدند. یکی عباس علیه‌السلام و دیگری علی اکبر علیه‌السلام [۶۸]، یکی سیمای «علوی» داشت و دیگری رخسار «محمدی». گویا دست تقدیر این دو را معین ساخت تا نمایندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی مرتضی علیه‌السلام در مذاکره‌ی نینوا باشند و خون خدا را یاری کنند تا راه بر هر بیراهه‌ای بسته شده، بهانه‌ای برای بی‌بهانگی نباشد. [صفحه ۶۱] عمر سعد، که دل در گرو سیم و زر داشت و ریاست و حکومت را آرمان مقدس! خویش می‌دانست، در ورای حیرت و سرگردانی به سر می‌برد. گاهی سخن دل و زمانی فرمان عقل را می‌شنید. او که به خوبی از کودکی با حضرت آشنا بود، راه حسین را راهی آسمانی می‌شمرد، اما توان چشم پوشیدن از «مقام» را در خود نمی‌دید. با هم به خیمه‌ی مذاکره می‌رویم تا از سخنان امام و منطق عمر سعد آگاه شویم: ابوعبدالله علیه‌السلام نیم نگاهی به پسر سعد کرد، از او خواست که خود را از بند فرماندهی سپاه ابن‌زیاد رهایی دهد و از این دام فریبنده خلاصی یابد. عمر سعد که در حال و هوایی دیگر بود، گفت: - می‌ترسم خانه‌ام خراب شود. امام فرمود: خانه‌ای برایت می‌سازم. - زمینهایم را از من می‌گیرند. - بهتر از آن را از دارایی خویش در حجاز به تو می‌دهم. [۶۹]. ... امام، شخصیت پسر سعد را آکنده عشق مال و مقام دنیا دید، از ادامه‌ی گفتگو منصرف شد و

همراه با مشاورین خود به خیمه‌ها بازگشت. [صفحه ۶۲]

عباس! جانم به فدایت

چندی از ورود امام، خاندان و اصحابش به کربلا نگذشته بود که عصر تاسوعا فرا رسید. امام سر به شمشیر تکیه داده بود که خواب وجودش را فراگرفت. صدای مهمه و فریاد سپاه یزید آرامش صحرا را دگرگون ساخت و در دل‌های زنان و کودکان توفان اندوه به پا کرد. زینب علیها السلام هراسان و مضطرب به سوی برادر شتافت و با دستانی پر مهر، حسین علیه السلام را از خواب بیدار ساخت. امام علیه السلام به خواهرش نگریست و فرمود: الان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که می فرمود: حسین، به سوی ما می آیی... جمله‌ی حضرت تمام نشده بود که صدای ضجه و شیون بی بی بلند شد، با دستی لبریز از اندوه و مصیبت به صورت خویش زد و با صدایی بلند فریاد بی کسی و غریبی سر داد. [۷۰] سربازان دشمن با شتاب فراوان خود را به خیمه گاه حسینی می رساندند تا اصحاب و خیمه‌ها را به محاصره درآورند. عباس علیه السلام با سرعت بسیار خود را به امام حسین علیه السلام رسانید و گفت: - آنها برای شما می آیند. [۷۱]. حضرت رو به ابوالفضل علیه السلام کرد و با نگاهی لبریز از مهر فرمود: [صفحه ۶۳] «ارکب بنفسی انت یا اخی، حتی تسألهم عما جاءهم.» برادر، جانم به فدایت! سوار بر اسب شو، نزد آنان برو و پرس که چرا بدینجا آمده‌اند. عباس علیه السلام با بیست سوار، که در بین آنان کسانی چون حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین بودند، به طرف دشمن شتافت و علت آمدن آنها را جویا شد. آنان گفتند: امیر دستور می دهد به فرمان من تن در دهید، یا خود را آماده‌ی پیکار سازید... الان، بدون درنگ و معطلی... [۷۲]. ابوالفضل علیه السلام نزد امام بازگشت و همراهانش به موعظه‌ی لشکریان دشمن پرداختند. حضرت فرمود: به سوی آنان برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر. چه بسا بتوانیم امشب برای خدا نماز بخوانیم و دعا و استغفار کنیم. خداوند می داند که من نماز، تلاوت قرآن، دعای بسیار و استغفار فراوان را دوست دارم. [۷۳]. سفیر حسین علیه السلام پیام امام را به دشمن رسانید. گروهی مخالفت کردند و دسته‌ای متحیرانه به وی نگریستند پس از مدتی یکی از لشکریان به سربازان عمر سعد گفت: حسین و اصحابش را به حال خود گذارید تا صبح فردا، کارزار تکلیف را روشن کند، بیعت و یا جنگ! [۷۴]. [صفحه ۶۴]

امان از «امان نامه»

شب دامن سیاه خود را بر صحرا افکند و هر کس در خیمه به کاری مشغول بود که ناگاه سواری سیه سیرت از دور نمایان شد، از ظلمت شب استفاده جست و خود را به پشت خیمه‌ها رسانید. نگاهی به اطراف کرد، کاغذ پاره‌ای شوم از لباس خود برون آورد و فریاد زد: -... کجایند خواهرزادگان ما، کجایند عبدالله، جعفر، عباس و عثمان...؟ صدای او به سان زوزه‌ای وحشتناک بود که از حیوانی درنده‌خو به گوش می رسید؛ حیوانی که سر از لانه‌ی تباهی و ظلمت خود برون کرده بود تا فضایل ابوالفضل را بر باید و صفات آسمانی مؤمنان را دچار توفان دسیسه و ناجوانمردی کند. اما عباس و برادرانش، که در کوی حسینی قلبی آرام و نفسی مطمئن داشتند و در آغوش اهل بیت علیهم السلام درس وفاداری و ایثار فرا گرفته بودند، شرمگینانه به امام نگریستند و هیچ سخنی بر لب نیاوردند. باز فریاد شوم پیک ذلت و خواری بلند شد: - کجایند عباس و برادرانش؟! کجایند...؟ حضرت فرمود: - سخنش را جواب دهید، گر چه فردی فاسق است. همگان دریافتند که آن سوار پلید «شمر» است که «جوشن» نامردی بر پیکر دارد و فریاد بی وفایی سر می دهد. عباس و برادرانش دستور امام حسین علیه السلام را بر دیده‌ی اطاعت نهادند، از خیمه بیرون آمدند و گفتند: [صفحه ۶۵] چه می خواهی؟ شمر پاسخ داد: ای خواهر زادگان من، شما در امان هستید. به فرمان امیرالمؤمنین یزید گردن نهید و خود را با حسین به کشتن مدهید. عباس همچون شیری خشمگین شمشیر سخن بر کشید و با فریادی رعد آسا فرمود: - خدا تو و امان

تو را لعنت کند! آیا ما را امان می‌دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟ آیا ما را فرمان می‌دهی که طاعت ملعون و ملعون زاده‌ها را گردن نهیم؟! شمر، که قاطعیت سخن ابوالفضل را دریافت و صلابت ایمان وی را دید، چون گرگی شکست خورده راه اردوگاه یزیدیان پیش گرفت. [۷۵].

طلوع عشق و اندیشه

سپاس خدای سبحان را به جا می‌آورم و در حال راحتی و گرفتاری او را با بهترین ستایش حمد می‌گویم... همانا من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحابم و اهل بیتی نیکوکارتر و با پیوندتر از اهل بیت خویش سراغ ندارم. پس خداوند شما را، از طرف من، به بهترین وجه پاداش دهد! آگاه باشید که من در رفتن به شما اجازه دادم. پس همگی بروید که عقد بیعت از شما گسستم. دیگر درباره‌ی من تعهدی ندارید. اینک که شب [صفحه ۶۶] رسیده و پوشش آن شما را در بر گرفته است، آن را چون شتری راهوار بگیرید و متفرق شوید... [۷۶]. هنوز سخن امام حسین علیه‌السلام پایان نیافته بود که عشق و اندیشه و شور دلدادگان حسینی فضای خیمه را عطر آگین کرد. سرشک چشمان هر یک دریایی از محبت شد و دل‌های شرحه شرحه آنان صحیفه‌ی صادق ابراز ارادت و صمیمیت. ناگاه قامتی رسا و سیمایی زیبا به سان سروی همیشه سبز خود را نمایان ساخت و با واژه‌هایی لبریز از وفا، ایثار، جانبازی و دلباختگی گفت: هرگز تو را ترک نمی‌کنیم، آیا پس از تو زنده بمانیم؟! خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد؛ نه، نه، هرگز. امواج توفنده‌ی کلام عباس علیه‌السلام روان اصحاب را طهارت و مهربانی بخشید. سخنان آشنا و صراحت گفتار ابوالفضل علیه‌السلام به همراه صلابت رفتار وی، طلایه‌دار بیعت عاشورایی شد. همگان مشعل روشنی بخش عباس را دست به دست کرده، آرمان مقدس خود در فداکاری را بیان کردند، سرانجام، شاهد لبخند رضایت امام زمان خود حضرت اباعبدالله علیه‌السلام شدند و آینده‌ی سپید و نورانی خویش را نظاره کردند. [۷۷]. [صفحه ۶۷]

پاسدار حرم حسینی

ساعتی پس از بیعت آخرین، راز و نیاز امام و اصحاب به پیشگاه خدای بی‌نیاز آغاز شد. فضای بیابان نینوا را روحانیت و صفایی ملکوتی فراگرفته بود. همه‌ی خیمه‌ها خدایی شده بود و صوت حزین قرآن دل‌ها را آذین عشق می‌بخشید. گروهی سر بر خاک کربلا- گذارده بودند و پاره‌ای رکوع بندگی می‌کردند. اشک و ناله به همراه همهمه، صدایی چون صدای زنبوران عسل پدید آورده بود. آنان که در اردوگاه یزیدی بودند و هنوز فطرت انسانی خویش را با ظلمت معصیت قیراندود نکرده بودند، خود را به کوی حسینیان می‌رساندند و از کوثر امام نور، جرعه‌های سعادت و جاودانگی می‌نوشیدند. در این میان، سپهسالار سبز سیرت از خورشید امامت و ستارگان فروزان اهل بیت علیهم‌السلام پاسداری می‌کرد. زنان و کودکان، که آخرین شب آرامش خود را در کنار عباس علیه‌السلام می‌گذراندند، جهانی از ایثار و مردانگی را در وجود وی می‌دیدند. لحظه‌ای خواب در آغوش چشمان ابوالفضل نیارامید و قامت برافراشته‌ی وی تا صبح نگاهبان آل الله بود. [۷۸]. گویا عباس در این شب، با پاسداری خود، درس فردا را مرور می‌کرد؛ درسی که بیش از سی سال از مادرش ام‌البنین و پدرش امیرالمؤمنین [صفحه ۶۸] آموخته بود، درسی که باید در «کلاس فشرده‌ی تاریخ» پس دهد. کلاسی در یک نیمروز، نیمروزی که کائنات را به دو بخش تقسیم کرد؛ هر چیز یا سرخ گشت و حسینی شد و یا یزیدی و سیاه. [۷۹]. [صفحه ۷۱]

شریعی شهادت

اشاره

امام حسین علیه السلام پس از شهادت عباس علیه السلام: «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بي عدوي.» [۸۰]. اکنون کرم شکست راه و چاره‌ام کم شد و دشمن زبان به سرزنش گشود.

صبح سرخ

خورشید روز عاشورا از افق خونین کربلا طلوع می کرد، در حالی که صحرای نینوا پوشیده از شمشیرهای بران و نیزه‌های لرزان بود. شفق گلگون بود و فلق، بغض غم در خود پنهان کرده بود. امام حسین علیه السلام نگاهی به اطراف کرد و در آغازین سخن خویش لب به موعظه گشود، قرآن بر سر گذارد و دستان خود را به دعا برداشت، [۸۱] خطبه‌ای خدایی خواند و علت آمدنش را برای مردم بیان کرد. هنوز [صفحه ۷۲] واژه‌های دردآلود حضرت پایان نیافته بود که شیون زنان و کودکان آغاز شد. امام پور دلبند خود علی اکبر و همراز و همرمز خود عباس علیه السلام را نزد آنان فرستاد و فرمود: آنان را آرام کنید؛ به جان خودم قسم، گریه‌شان بیش از این خواهد بود. [۸۲]. بی‌وفایی کوفیان و فریاد آزادی حسین و حسینیان بخشی از سخنان حضرت بود؛ آنجا که در خطبه‌ای دیگر تمامی یزیدیان را خطاب قرار داد و فرمود: ناپاک پلیدزاده - ابن زیاد - مرا میان دو راه قرار داده است: جنگ و شهادت یا زندگی و ذلت. ما هرگز تن به ذلت نمی‌دهیم، ذلت از ما دور است. خدا، پیامبر او و آزادمردان چنین شیوه‌ای را بر ما نمی‌پسندند؛ هرگز اطاعت از ناکسان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح نمی‌دهیم... [۸۳]. واژه‌های حماسی امام آیه‌های دلاوری، مردانگی و شهادت در کتاب وجود اصحاب بود و برخی از سپید سیرتان دشمن را «حریت» و آزادی بخشید. ساعتی بعد سی و دو سوار و چهل نفر پیاده به فرماندهی سپهسالار کربلا ابوالفضل علیه السلام استقامت چشمگیر و عزم بی‌مانند خود را به نمایش [صفحه ۷۳] گذاردند و پس از شروع جنگ توسط یزیدیان، پیکر پلید آنان را با خاک ذلت و خواری آشنا کردند [۸۴]. بلندای عزم و ایمان اصحاب امام حسین علیه السلام امان از دشمن گرفته بود. همگان انگشت تعجب بر دهان گذارده، از همای همت و امواج عظمت ۷۲ نفر در تحیر مانده بودند. کشته‌های انبوه سپاه پسر سعد آنان را بر آن داشت تا مبارزه‌ی تن به تن آغاز کنند. اما در این نبرد همچون روباهی ترسان از برابر شیران ژیان فرار می‌کردند، تا آنکه به ناجوانمردی روی آورده، با نیزه، تیر، سنگ و شمشیر، پیکر پاک دلیر مردان حسینی را هدف گرفتند و شاد و سرمست، قهقهه‌ی پیروزی سر دادند! این حوادث تلخ و اندوهبار، روان عباس علیه السلام را می‌آزرد. او تمامی صحنه‌ها را از نظر می‌گذراند و همراه با یاری سپاهیان امام علیه السلام آرزوی لحظه‌ای سرنگونی علم را بر دل‌های دشمن می‌نهد، همچنان می‌گرید و همیشه در کنار حجت خدا و امام زمان خود می‌خروشد. او بخوبی می‌دانست که واژگونی علم، شکست سپاه را به دنبال دارد و بر پایی آن نشان از برقراری کار و پیکار سپاه نور و ظلمت خواهد بود. پس در برافراشته داشتن رمز استحکام سپاه حق می‌کوشید. [صفحه ۷۴]

کلهای بربر

سعادت‌مندان سپاه حسین علیه السلام با خود عهد کرده بودند که تا وقتی زنده‌اند نگذارند هیچ یک از خاندان حضرت به میدان برود. آنها می‌خواستند فدایی فرزند فاطمه شوند تا با رویی سپید به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نایل شوند. ساعاتی پس از ظهر عاشورا صحرای نینوا از حماسه سازان خالی شد و تمامی پیشمرگان حسینی به سوی محبوب شتافتند. اینک نوبت بنی‌هاشم فرا رسیده بود. یکایک آن سروقامتان علوی مرام به سوی اباعبدالله علیه السلام راهی شدند، تا از حضورش اذن نبرد گیرند. ابتدا دردانه‌ی حسین، علی اکبر، خدمت پدر آمد و اجازه گرفت و به سوی میدان رفت. [۸۵] سپس دستان کوچک قاسم، حلقه‌ی گلی از عشق و عاطفه بر گردن عمو شد و فرزند حسن علیه السلام با چشمانی اشکبار اجازه‌ی میدان طلبید. [۸۶] در پی آنها فرزندان

عقیل و جعفر و یادگاران مسلم، شهد شیرین شهادت نوشیدند. «عون» فرزند زینب برای یاری حجت خدا خدایی شد و میقات ملاقات با پروردگار را همچنان گلگون نگاه داشت [۸۷]. [صفحه ۷۵]

علقه‌ی عشق

داغ آله‌های خونین، وجود امام و یاران را از اندوه و ماتم لبریز کرده بود. عباس که جای جای میدان را زیر نظر داشت، بیش از دیگر اصحاب در فشار نینوای حوادث می‌سوخت؛ گاهی صدای العطش کودکان، زمانی فریاد ناله‌ی زنان، ساعتی اندوه یتیمان و در کنار این مصایب مشاهده‌ی به خون غلتیدن هم‌زمان و فریاد طاقت سوز امام شهیدان قلب پاکش را مجروح می‌ساخت. اینک حجت خدا و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تنها و بی‌یاور می‌دید. پس رو به برادران خویش کرد و گفت: پسران مادرم، پیش بت‌زید تا بینم که در راه خدا و رسول او خالصانه نصیحت و یاری کرده‌اید... [۸۸]. پس رو به عبدالله، برادر خود کرد و ادامه داد: برادرم، پیش برو تا تو را کشته بینم و نزد خدایت به حساب آورم. [۸۹]. آنان که در آغوش عشق و ارادت ام‌البنین درس شهامت آموخته بودند، از صمیم جان پاسخ داده، هر یک به سوی میدان روانه شدند و جوانمردانه از حریم ولایت دفاع کردند. ابوالفضل علیه‌السلام با شهادت هر یک از برادران به سوی پیکر آنان [صفحه ۷۶] می‌شتافت و خود را در یاری دین خدا مصمم‌تر می‌ساخت. [۹۰] وقتی از فرزندان ام‌البنین جز عباس علیه‌السلام کسی باقی نماند، ماه بنی‌هاشم به سوی برادر آمد و گفت: «یا اخی، هل من رخصه؟» ای برادر آیا تو اجازه می‌دهی [به میدان رفته، جانم را فدایت کنم]؟ حسین علیه‌السلام نگاهی به برادر نمود، گریه‌ی سختی کرد و فرمود: «یا اخی، انت صاحب لوائی و اذا مضیت تفرق عسکری». [۹۱]. ای برادر، تو علمدار هستی، اگر بروی لشکرم پراکنده خواهد شد. عباس ادامه داد: «قد ضاق صدري و سئمت من الحیاة و ارید ان اطلب ثاری من هؤلاء المنافقین». سینه‌ام تنگ شده است و از زندگانی دنیا بیزار شده‌ام، می‌خواهم از این گروه منافقین خونخواهی کنم. امام علیه‌السلام، که صدای العطش کودکان را می‌شنید و از لبهای خشک و صورتهای تفتیده‌ی اطفال خبر داشت؛ به ابوالفضل فرمود: [صفحه ۷۷] «فاطلب لهؤلاء الاطفال قليلا من الماء». (پیش از آن که به میدان بروی) برای این کودکان کمی آب بیاور. ماه هاشمی سوار بر اسب شد [۹۲]، پیش از آن که به سوی علقمه رکاب زند به طرف میدان حرکت کرد تا به سان پدرش علی علیه‌السلام با سلاح منطق و موعظه اتمام حجت کرده، راه بر هر عذر و بهانه‌ای ببندد. سپس ضمن توجه دادن سپاه سیه دل به قیامت و عذاب هولناک آن، خطاب به عمر سعد فرمود: ای پسر سعد! این حسین فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که اصحاب و اهل بیتش را کشته‌اید و اینک خانواده و کودکش تشنه‌اند. آنان را آب دهید که تشنگی جگرشان را آتش زده است. این حسین است که می‌گوید: مرا واگذارید و رها کنید تا به سوی «روم» یا «هند» بروم و حجاز و عراق را برای شما بگذارم [۹۳]. سخنان عباس فضای نینو را عطر آگین کرده بود و هر وجدان بیداری را طراوت می‌بخشید. اما سپاه عمر سعد تنها با سکوتی مرگبار به ابوالفضل پاسخ دادند. اندکی بعد شمر، که شرارت و ناپاکی از سیمایش نمایان بود، به عباس گفت: ای پسر ابوتراب، اگر سطح زمین هم آب بود و در اختیار ما قرار داشت، [صفحه ۷۸] قطره‌ای به شما نمی‌دادیم تا آن که به بیعت یزید تن بدهید [۹۴].

به سوی شریعه

عباس، که پند و اندرز خود را بی‌ثمر دید، به سوی ابوعبدالله علیه‌السلام بازگشت و طغیان و عناد دشمن را بازگو کرد. اما ناگاه فریاد العطش کودکان را شنید. امواج اندوه‌بار این سخنان، سیلی سختی بر روان او بود. دیگر توان بردباری نداشت. بر اسب نشست و در حالی که نیزه‌ای در دست و مشک آبی بر دوش داشت به طرف شریعه‌ی فرات حرکت کرد. آوار دشمن آب را محاصره کرده، دستیابی به شط را مشکل می‌ساخت؛ اما خون علی در رگهای عباس می‌جوشید و غیرت و دلاوری مانعی پیش پای خود

نمی‌شناخت. چهار هزار نفر محافظان شریعه اطرافش را گرفته، به سوی وی تیراندازی کردند. پور علی چون شیر غران به انبوه سربازان حمله می‌برد و آنان را به عقب می‌راند. گاهی صدای شمشیرها و زمانی آوای نیزه‌ها به گوش می‌رسید. ابهت سیمای عباس و قامت بلند او هراس در دل دشمن افکنده بود و ظرافتهای مبارزه‌ی او در چپ و راست، کار را بر آنان دشوار ساخته بود. دیری نگذشت که هشتاد تن از محافظان شریعه به خاک افتادند و عباس با دلاوری خویش به شریعه وارد شد. [صفحه ۷۹] امواج چین در چین آب و گوارایی شط فرات، یادآور عطش وی شد. سقای کربلا، که خود جگری سوزان از عطش داشت، دست زیر آب برد تا جرعه‌ای بیاشامد، ولی به یاد تشنگی حسین و اهل بیت او افتاد و آب را فروریخت. [۹۵] سپس مشک را پر ساخت، بر شانه‌ی راست خویش قرار داد و رجزخوان به سوی خیمه حرکت کرد. حرامیان، که انتظار فرصتی داشتند تا عباس را از حرکت به سوی خیمه‌ها باز دارند، ناگهان با فریاد دلیرانه‌ی ماه بنی‌هاشم مواجه شدند و هراس بر وجودشان پنجه افکند. این ابیات حماسی از لبان دلیر کربلا به گوش می‌رسید: یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون و تشرین بارد المعین فالله ما هذا فعال دین ای نفس، بعد از حسین خوار باش و هرگز نخواهم که بعد از او زنده بمانی. این حسین است که دل از حیات شسته است و تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟! به خدا قسم این شیوه‌ی دین من نیست. اراده‌ی چشمگیر و عزم بی‌نظیر سپهسالار کربلا اوجی آسمانی داشت؛ عزیزترین هدیه‌ی را، که از جان گرامی‌تر می‌داشت، با خود حمل می‌کرد و به یاد صورت برافروخته کودکان پیش می‌رفت. صدای سیه سرشان پلید [صفحه ۸۰] بلند شد: اگر آب به خیمه‌ها برده شود دیگر نمی‌توان با حسین جنگید... عباس را محاصره کنید... مشک را نشانه گیرید... با این فریاد شوم، هجوم گرگان و ددان به سوی عباس بیشتر و بیشتر شد. سربازان دشمن در چپ، راست، روبه‌رو و پشت سرش قرار گرفتند. آنان که علمدار کربلا را نمی‌شناختند گمان بردند که کار تمام شده و با این محاصره عباس از پای در می‌آید. اما قهرمان نینوا از روبه‌صفتان باکی نداشت؛ ضربات آنان را دفع می‌کرد و با زمزه‌هایی حماسی دشمن را دور می‌ساخت: وقتی مرگ مرا به سوی خود می‌خواند، از آن هراسی ندارم تا اینکه پیکرم در میان دلیرمردان به خاک افتد، جان من فدای جان پاک مصطفی باد! من عباس هستم، کارم سیراب سازی تشنگان است و در روز نبرد از شر دشمن هیچ ترس ندارم [۹۶].

شریعی شهادت

شعارهای شعور افروز اخلاص و شجاعت عباس همچنان وی را به خیمه‌ها نزدیک می‌کرد که انبوه دشمن راه را بر او بستند و نبرد تن به تن شدیدتر [صفحه ۸۱] شد. در این هنگام یزید بن رقاد جهنی به کمک حکیم بن طفیل، پشت درخت خرمايي به کمین نشست و دست راست عباس را از بدن جدا کرد. حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و ضمن حمله به سپاه عمر سعد، چنین رجز خواند: والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابداء عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین به خدا قسم، اگر دست راست مرا قطع کنید، همانا من از حمایت دین خود دست برنمی‌دارم و از پای نمی‌نشینم. از امامی که به یقین رسیده است و از نوه‌ی پیامبر پاک امین علیه‌السلام حمایت خواهم کرد. حکیم بن طفیل، که در پشت درخت خرما به کمین نشسته بود با شمشیر، ضربه‌ای به دست چپ عباس علیه‌السلام وارد کرد. علمدار کربلا، که سقوط بیرق را نشانه‌ی شکست لشکر حسینی می‌دانست، علم را به سینه چسبانید تا هر چه بیشتر در اهتزاز بماند. دشمنان، که از صولت و شهامت عباس ایمن شده بودند، ناجوانمردانه به او نزدیک شده، وی را محاصره کردند و با هجومی روبه‌صفتانه باران تیر به سوی او روانه ساختند. در این هنگام تیری به مشک نشست و آبها به زمین ریخت. تیری دیگر به سینه‌ی مبارک عباس خورد و تیری نیز به چشم شریفش فرو رفت. در این حال، ناجوانمردی پلید به ابوالفضل حمله کرد و با عمودی آهنین سر آن حضرت را خون‌آلود ساخت. تاب و توان از عباس گرفته شد و تنها فریاد برآورد: [صفحه ۸۲] «علیک منی السلام یا ابا عبدالله». [۹۷]. سلام و درود من بر تو، ای ابا عبدالله. امام حسین علیه‌السلام

چون صدای عباس را شنید به سان عقابی خود را به برادر رسانید. ابوالفضل علیه السلام در خاک غلتیده، انبوه تیر بر بدنش نشسته بود. خون پاکش نینوا را گلگون ساخته بود. تیر در چشم داشت و آه بر لب؛ نه دستی تا در مقابل برادر اظهار ادب کند و نه توانی که به استقبال حسین بشتابد. امام برادر خود را چون سرو خرامانی می‌دید که چیزی جز شاخه‌های شکسته از او باقی نمانده است؛ درخت تووند سی و چهار ساله‌ای که شاخه‌های آن با تیغ دشمن به زمین افکنده شده است. شیر بیشه‌ی ایمان دیگر نه صولتی داشت که در دل دشمن ترس اندازد و نه چشمی که خشمگینانه به دشمنان اهل بیت علیهم السلام بنگرد [۹۸]. حسین علیه السلام، با مشاهده‌ی پیکر غرق در خون توان از دست داد، گریست [۹۹] و فرمود: «الان انکسر ظهري و قلت حيلتي و شمت بی عدوی.» [۱۰۰] . هم اکنون کرم شکست، چاره‌ام رو به کاستی رفت و دشمن زبان به [صفحه ۸۳] سرزنش گشود. نشان رنج و مصیبت در سیمای او نمایان شد، ناله‌ای جانسوز سرداد، با دلی شکسته و چشمانی اشکبار به سوی خیمه‌ها روان شد، ولی نزدیک خیمه‌ها اشکهایش را با آستین پاک کرد تا اهل حرم سرشک دیدگانش را مشاهده نکنند [۱۰۱] و نگران نشوند.

هل من ناصر ی نصرنی

دشمن بی‌شرم، که در ناجوانمردی و قساوت سر از پا نمی‌شناخت، چون حسین علیه السلام را بی‌یار و یاور دید به سوی خیمه‌ها حمله‌ور شد. امام علیه السلام با فریادی رسا، طلب یاری کرد تا با همه اتمام حجت شود و راه هر عذری را ببندد: «اما من مجیر یجیرنا؟ اما من مغيث یغيثنا؟ اما من طالب حق ی نصرنا؟ اما من خائف من النار فیذب عننا؟» آیا کسی هست که ما را پناه دهد؟ آیا فریاد رسی هست که به فریادمان رسد؟ آیا طالب حقی هست که یاریمان کند؟ آیا ترسان از دوزخی هست که از ما حمایت نماید؟ صدای مظلومیت فرزند فاطمه به گوش دشمن رسید تا اتمام حجتی از طرف خلیفه‌ی خدا گردد، و راه هر عذر و بهانه‌ای را بر سپاه پسر سعد برای [صفحه ۸۴] همیشه ببندد. دردانه‌ی حسین، سکینه دوان دوان به سوی پدر آمد و چون در برابر حضرت قرار گرفت گفت: - عمویم عباس کجاست؟ چرا برای ما آب نیاورد؟ امام علیه السلام نگاهی لبریز از اندوه و نومیدی به دختر عزیزش کرد و فرمود: عمویت کشته شد. زینب علیها السلام، که عباس را یآوری مهربان و همراهی غمخوار برای زنان و کودکان می‌دانست، با شنیدن خبر شهادت علمدار کربلا شیون سر داد و فرمود: وای برادرم، وای عباسم، آه که بعد از تو دیگر بی‌یاور شدیم! زنان حرم به سوگواری پرداختند. حسین علیه السلام همراه آنان گریست و فرمود: آوخ که بعد از تو بی‌یاور شدیم و تباهی به ما روی آورد [۱۰۲]. امام حسین علیه السلام به دشت نینوا نگاهی نمود و پیکرهای مطهر شهیدان را نظاره کرد؛ اصحاب فداکار، رزم‌آوران ایثارگر و فرزندان و برادرانش همه به سوی دیار شهادت کوچیده بودند. او در وادی نیزه‌ها تنها مانده بود. طلب کمک کرد، اما هیچ جوابی نشنید. ناگهان امام رو به دشمن کرد و فریادی از صمیم جان بلند نمود: [صفحه ۸۵] «هل من ناصر ی نصرنی...» آیا یاری کننده‌ای برای ما هست؟ آیا دادخواهی هست که به خدا بگردد؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به یاری ما بشتابد؟ [۱۰۳]. اما هیچ جوابی نشنید. اندکی بعد خیره سران سپاه اموی، که حسین را بدون سپهسالار دیدند، با غریب نینوا به نبرد تن به تن پرداختند. حضرت با روحیه‌ای ملکوتی ضمن حمله‌ای خفشان پلید را از حریم اهل بیت علیهم السلام دور می‌ساخت، به جایگاه خود برمی‌گشت و می‌فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم.» [۱۰۴]. ناگهان فرمان حمله‌ی عمومی صادر شد. حلقه‌ی محاصره لحظه به لحظه تنگ‌تر می‌شد و نامرد مردمان یزیدی رگبار تیر، باران نیزه و آوار شمشیر به سوی پورفاطمه علیها السلام روانه می‌کردند. [۱۰۵] گروهی به سوی خیمه‌های حسینی حمله کردند تا ضمن غارت اموال، زنان و کودکان را اسیر کنند. امام فریاد برآورد و دشمنان را به آزادگی فراخواند. ندایی که جز نامردمی فروتر پاسخ نداشت. [صفحه ۸۶] غیرت اباعبدالله علیه السلام از اعماق وجود وی به خروش آمد و همراه بانگی رسا فریادی برآورد، شمر پرسید: چه می‌گویی؟ امام فرمود: گیرم که دین و آیین ندارید و از جزا و قیامت هراسان نیستید، لااقل در زندگی خود جوانمرد و آزاده باشید!

[۱۰۶]. دیری نگذشت که حسین به سوی سپهسالار خود عباس پرکشید، همراه سقای عطشان نینوا به دیدار حق شتافت و عرصه‌ی کربلا را بی‌راهبر کرد. اطفال خردسال و زنان داغ‌دیده و بی‌یاور شدند و تن به اسارت دادند تا خط سرخ شهادت، همیشه سبز بماند؛ طریق هدایت همواره فرا روی حق جوینان گشوده باشد و پرچم عباس علیه‌السلام پیوسته در اهتزاز بماند.

شهادتگاه ابوالفضل

با نگاهی به سخنان آسمانی معصومان علیهم‌السلام و گذری بر آثار سیره‌نویسان درمی‌یابیم که امام حسین علیه‌السلام پیکر پاک اصحاب باوفای خود را از میدان کارزار خارج می‌ساخت و به خیمه‌ی دارالرحب منتقل می‌کرد. برخی از آنان را چون قاسم خود به خیمه‌ها می‌برد و بعضی دیگر را به دستور حضرت جابه‌جا می‌کردند. [۱۰۷]. [صفحه ۸۷] از سوی دیگر، بدون هیچ تردیدی، بدن مطهر عباس را به خیمه منتقل نکرد و آن پیکر را در شهادتگاه خود بر زمین باقی گذارد. محلی که اینک حدود سیصد متر از حائر حسینی فاصله داشته، صحن و سرای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در آن قرار دارد. آن برخورد عاطفی با شهدای در خون غلتیده و باقی گذاردن پیکر عباس در شهادتگاه موجب سخنان گوناگون ژرف اندیشان و محققان شده است. پاره‌ای وضع دلخراش بدن و شدت جراحات آن را سبب ناتوانی امام در انتقال آن به عقب میدان دانسته‌اند. [۱۰۸] عده‌ای خواست ابوالفضل علیه‌السلام را دلیل این امر شمرده‌اند، در نظر این گروه وعده‌ی آب عباس علیه‌السلام به کودکان به ویژه سکینه و ناتوانی‌اش در عمل به آن موجب شد تا چنین تقاضایی کند. اما برخی از صاحب نظران این سخنان را قابل جواب دانسته، دلیل دیگری برای این عمل امام علیه‌السلام بیان می‌کنند. اینان بر این باورند که امام حسین علیه‌السلام با نگرش از بلندای بصیرت و آینده‌نگری، بر آن بود تا عظمت مقام و گستره‌ی شخصیت عباس در طول تاریخ و برای فردا و فرداییان درخشانتر شود و دارای آستانی مستقل، گنبدی سر به فلک کشیده و [صفحه ۸۸] صحن و سرایی علوی باشد. [۱۰۹] عاشقان از دور و نزدیک به آستان مقدسش حضور یابند و خوشحال و خرسند از نسیم کرامات و الطاف علمدار کربلا، به شهر و دیار خود بازگردند. از این رو امام صادق علیه‌السلام برای زیارت عباس علیه‌السلام آدابی خاص بیان می‌فرماید: چون خواستی عباس بن علی علیه‌السلام را زیارت کنی، در کنار شط فرات، مقابل حایر و جنب در سقیفه بایست و بگو: «سلام الله و سلام ملائکه...» [۱۱۰]. و اینک که قریب چهارده قرن از شهادت آن حضرت می‌گذرد، عالمان محقق و ژرف اندیشان عرصه‌ی علم و دانش، قبر مطهر عباس علیه‌السلام را مقابل حرم حسینی و نزدیک شط فرات، در محل فعلی، دانسته‌اند و این عظمت چشمگیر و فرزاندگی عالمتاب را نتیجه‌ی تدبیر امام حسین علیه‌السلام می‌دانند. [۱۱۱].

تاریخ مرقد عباس

تاریخ بیانگر آن است که همواره افرادی با قلبی لبریز از عشق و دستی پر از سخاوت به نوسازی، تعمیر و بازسازی حرم مطهر عباس علیه‌السلام همت گمارده‌اند. در میان این ارادتمندان گروهی از پیروان ادیان مختلف، که گره [صفحه ۸۹] مشکلات خود را با لطف باب الحوائج گشوده‌اند، نیز دیده می‌شوند. هر زمامدار و شخصیتی که به تعمیر و بازسازی و یا گسترش حرم امام حسین علیه‌السلام پرداخته، حرم مطهر حضرت ابوالفضل را نیز تعمیر و بازسازی کرده است. آل‌بویه مخلص‌ترین حاکمان به خاندان رسالت بوده‌اند که با برپایی مراسمی خاص، یاد و نام امام حسین علیه‌السلام و برادرش را زنده نگاه داشتند. این کار عظیم در زمان عضدالدوله دیلمی، که تشیع دین رسمی اعلام شد، گستره‌ای افزون یافت. او در سال ۳۷۱ قمری بنای حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و گنبد آن را برعهده گرفت [۱۱۲]. پس از آل‌بویه، صفویان نقشی چشمگیر در عمران و پیشرفت بارگاه عباس علیه‌السلام از خود نشان دادند و کاشی کاری گنبد، توسعه‌ی رواق و صحن و بنای ایوان جلو در اول حرم انجام شد و فرشهای گران قیمتی به آستانه‌ی حضرت اهدا شد. تعمیر، توسعه و بازسازی صحن و سرای علمدار کربلا همچنان ادامه یافت و در زمانهای

مختلف، برخی از قسمت‌ها کاشی کاری، بعضی از جاها طلا کاری شد و یا ضریحی از نقره خالص برای قبر مطهر فراهم گردید. [۱۱۳] و [صفحه ۹۰] در پی این فعالیت‌های مخلصانه، حرم مطهر با سنگ مرمر فرش شد، گنبد و گلدسته‌ها تعمیر و یا کاشی کاری گردید و ضریحی دیگر برای مرقد تهیه شد، تا آنکه حرم مطهر دارای بنایی بزرگ گردید که ضریحی از نقره سفید در وسط آن قرار گرفت. اطراف آن رواقهایی بود که همه به یکدیگر راه داشتند و بر فراز این چهار رکن، گنبدی از کاشیهای زیبا و رنگارنگ بنا گردید. و در برابر آن، دو گلدسته که سر آن طلای خالص و قسمت پایین از کاشی پوشیده شده، وجود داشت. در سال ۱۳۷۵ قمری، طلا کاری گنبد انجام شد و روز ۲۸ رجب سال ۱۳۸۵ شهر کربلا شاهد ورود ضریح جدیدی از طلا و نقره‌ی خالص، با سنگهای قیمتی همراه با مینا کاری بود. این ضریح مقدس به همت و دستور علامه‌ی بزرگ، آیت‌الله سید محسن حکیم در اصفهان ساخته شد. روز استقبال از آن، یکی از روزهای به یادماندنی کربلا بشمار می‌رود [۱۱۴].

مقام دستهای ابوالفضل

شیعیان شیفته و پیروان ولایت اهل بیت علیهم السلام سیره‌ای سپید و روشن از خود به جای گذارده‌اند. جوشش عشق و ارادت آنان به خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان تأثیر بر آنها گذارده که هر چه را یاد و نام آن پاکان را در اذهان زنده می‌کند، مورد احترام قرار می‌دهند. قبر مطهر، محل عبادت، [صفحه ۹۱] مسیر عبور، جای پا و هر اثری هر چند کوچک را بزرگ شمرده و غبارش را سرمه‌ی چشم می‌سازند. مقام دستهای حضرت ابوالفضل علیه السلام جایگاهی است، که از دیرباز مورد توجه شیعیان بوده است. مقام دست راست در شمال شرقی دروازه‌ی بغداد، در محله‌ی باب‌خان، نزدیک در شرقی صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام قرار دارد. در دیوار مقام، ضریحی کوچک وجود دارد که کتیبه‌ی آن، دو بیت فارسی است: افتاد دست راست خدایا ز پیکرم بر دامن حسین رسان دست دیگرم بر دامن حسین رسان دست دیگرم اما هزار حیف که یک دست بی‌صداست [۱۱۵]. مقام دست چپ عباس در بازارچه، نزدیک در کوچک صحن در جنوب شرقی، واقع است. بر دیوار نرده‌ای قرار دارد که بر کاشیهای آن اشعاری از شیخ محمد سراج نوشته شده است. ترجمه‌ی شعرها چنین است: اگر می‌خواهی از من بپرس و به پاسخ قانع کننده‌ام گوش کن. همانا در این مکان مقدس دست چپ عباس، که دریای کرم بود، قطع شد. آری، پس از آن که دست راست او در کنار علقمه از تن جدا شد، در اینجا دست چپش قطع شد. [صفحه ۹۲] اشک دیدگان را بر چهره‌ات رها کن و در این غم گریه کن که شایسته است به جای اشک، خون گریه کنی [۱۱۶]. [صفحه ۹۵]

فضایل «ابوالفضل»

اشاره

امام سجاد علیه السلام: همانا برای عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی است که تمامی شهیدان آرزوی چنان منزلتی در روز قیامت دارند. [۱۱۷]. نگاهی از سر تأمل و بصیرت بر دایرة‌المعارف صفات ابوالفضل علیه السلام، شناختی بیشتر و صفایی افزون نصیب انسان می‌کند. منظومه‌ای از فضایل ارجمند و آسمانی مقابل دیدگان نمایان می‌شود و انبوه برجستگیهای چشمگیر و مقدس در وجود فردی غیر معصوم دیده می‌شود. در این میان، اطاعت بی‌چون و چرا در ولایت و پیروی تمام عیار در امامت چون مشعلی فروزنده به چشم می‌خورد. ابوالفضل علیه السلام که در گلستان سه امام پرورش یافت، علاوه بر صفات خانوادگی و کمالات ارثی، [صفحه ۹۶] خود نیز شاگردی کوشا در کسب فضایل پدر و برادران بود و پس از آنان مظهر صفات پسندیده محسوب می‌شد. بدین جهت، گذرگاههای سخت امتحان را با موفقیت طی کرد و کامیاب و موفق به قله‌های تکامل و ترقی دست یافت. پاره‌ای از فضایل

ابوالفضل علیه السلام را بررسی می‌کنیم تا کام جان خود را با جرعه‌ای از آن همه ارزشهای اخلاقی شیرین نموده، توفیقی در کسب این صفات به دست آوریم:

ایمان، یقین و بصیرت

شخصیت عباس علیه السلام با ایمان به خداوند، یقین سرشار و بصیرت بسیار، پی‌ریزی شده بود. او در آغوش پدر و دامان مادر فراگرفت که ابتدا باید ایمان خود را به کاملترین مرتبه و یقین خویش را به بهترین درجه رسانده و با نگرش دقیق بصیرتی ژرف پیدا کند و در پی آن نیتی زلال و عملی صالح به دست آورد. از این رو بینشی تابناک داشت و در لغزشگاههای فکری، کوچکترین خطایی از او دیده نمی‌شد. هنگام نرمش و زمان خشونت را به خوبی می‌دانست و در مهلکه‌های ستیز و نبرد خاطرات پرباری از خود باقی می‌گذارد. دیدگان پر نورش اعماق حقایق را می‌دید و قلب پر فروغش پرده‌های ابهام و تردید را کنار می‌زد. آنجا که حکومت امویان توفانی سهمگین برای اسلام و مسلمین بود، [صفحه ۹۷] عباس در راه دفع این خطر جهاد کرد و چون هنگامه‌ی حمایت از ولایت و امامت فرا رسید، بدون هیچ سخن در اختیار امام زمان خود بود. دشمن که جلوه‌های گوناگون و چشمگیر شخصیت عباس علیه السلام را باور داشت، بیشترین همت خود را در جداسازی وی از امام حسین علیه السلام صرف کرد تا بدین وسیله ضربه‌ای سهمگین از درون بر سپاه حسین علیه السلام وارد کند. اما دیدگان بصیرت آمیز و قلب پر ایمان عباس علیه السلام، امان‌نامه‌ها و وعده‌های پول و مقام را سرابی بیش نداشت و با یقین سرشار تا آخرین لحظه ایستادگی کرد. امام صادق علیه السلام که از بلندی آگاهی و معرفت خویش به اوصاف ابوالفضل علیه السلام می‌نگرد، نخستین فضیلت وی را بصیرت بسیار و ایمان راسخ می‌شمرد؛ صفتی که بنیان تمام فضایل محسوب می‌شود و در آرمان دهی آنها، نقشی ژرف و به سزا دارد [۱۱۸].

شجاعت

شجاعت صفت سعادت‌مندان عالم است که در برابر حوادث گوناگون، با مقاومتی پر صلابت، هیچ گاه ضعف و زبونی به خود راه نمی‌دهند و با خروشی مقدس، موانع راه را کنار زده، ابتدا بر دشمن درون و سپس بر دشمن بیرون غلبه پیدا می‌کنند و از جبن و ترس خلاصی یافته و در ورطه‌ی [صفحه ۹۸] تهور و بی‌باکی قرار نمی‌گیرند. اینان به عالی‌ترین درجه‌ی اعتدال دست یافته و چون ستاره‌های فروزان در آسمان زندگانی خود می‌درخشند. عباس علیه السلام فرزند شجاعترین مرد روزگار بود و افزون بر آن تکیه بر وراثتی چشمگیر از سوی مادر داشت. او با تلاش خویش به استعدادهای بالقوه‌ی خود فعلیت بخشید و با صفات اکتسابی، دلاوری کم‌نظیر در زمان خود شد. مجسمه‌ای از شجاعت گردید و در هیچ جنگی رعب و وحشت در خود راه نمی‌داد. آنچه در گذر زمان از پدر آموخته بود در روز عاشورا به همگان تعلیم داد و در حادثه‌ی کربلا، قهرمانی جهانی و جاودان برای همیشه تاریخ گردید. از این رو قرنهای بسیاری می‌گذرد و ابوالفضل علیه السلام ضرب‌المثل شجاعت، مردانگی و مقاومت محسوب می‌شود. مرحوم سید جعفر حلی در اشعار ارزشمند خود شجاعت عباس را اینگونه به تصویر کشیده است: «چهره‌ی دشمن از ترس مرگ عبوس شده بود و عباس در آن میان خندان و متبسم بود. اگر قضای حتمی نبود با نیروی شمشیر عباس، هستی محو می‌شد اما خداوند هر آنچه حکم کند و بخواهد محقق خواهد کرد.» [۱۱۹]. [صفحه ۹۹] و دیگری [۱۲۰] این‌سان صفات عباس را بیان می‌کند: «او در همه جا پرچم جهاد است و در لحظه‌ی دیدار دشمن نمونه پایداری است. بزرگواری و مناعت، هیبت و عزت را از علی به ارث برده است. در هر حادثه‌ای دلش محکم و استوار است و دل هر بیننده‌ای را می‌لرزاند.» [۱۲۱].

ایمان و وفا سایه‌ی بالایی تو بود ایثار علی نقش به سیمای تو بود گرب نزدی به آب دریا عباس دریای ادب میان لبهای تو بود [۱۲۲]. جهان هستی، ادبستان است و استاد آن پروردگار متعال. ممتازان این ادبستان، انبیا و امامان معصوم علیهم السلام هستند و سر سلسله‌ی آنان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: [صفحه ۱۰۰] «ادب‌ی ربی فاحسن تأدیبی» [۱۲۳]. خدایم مرا ادب کرد و چه نیکو ادب نمود. و بدین سان قرآن، «مأدبهُ الله»؛ یعنی کتاب ادب آفرین [۱۲۴] نام گرفت تا آدمیان همیشه و همه جا، «حدود هر چیزی را رعایت کرده» [۱۲۵] و مؤدب باشند. ابوالفضل علیه السلام رادمردی فرزانه بود که در لحظه لحظه‌ی زندگانی خود از کیمیای ادب استفاده‌های ارزشمندی کرد. آن زمان که با پدر بود، همچون عبدی مطیع و گوش به فرمان، سخنان وی را آویزه‌ی هوش خود می‌کرد و دستوراتش را با جان می‌پذیرفت. او در برابر مادر خویش، قامت ادب بود و صمیمیت، مهربانی و تواضع را وظیفه‌ی همیشه‌ی خود می‌دانست. آن هنگام که امام حسن علیه السلام، روشنی افروز امامت شد، تبعیت و پیروی از امام و مقتدا، سرلوحه‌ی کارهای عباس علیه السلام بود. و آنگاه که امام حسین علیه السلام، زینت آرای امامت شد، ابوالفضل علیه السلام با نیک اندیشی و فراست، احساسات پاک خود را با بینشی مقدس درهم آمیخت تا در مسیر ولایت، انسانی کارآمد و پرتوان شود. و آرمان امام خود را دنبال کند. در کنار آن، برای خاندان و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام خدمتگزاری شایسته و با معرفت محسوب می‌شد. و احترام چشمگیری به خواهر خود، حضرت [صفحه ۱۰۱] زینب علیها السلام می‌کرد و کودکان و خردسالان را در ادب بزرگ می‌نمود و همواره با لبی لبریز از لبخند و قلبی ملامال از عشق در خدمت آنان بود. از هنگام حرکت از مدینه تا زمان ورود به کربلا، چشمان تیزبین و کیاست کم‌نظیر وی، مشکلات و دشواریهای بسیاری را برای زنان و کودکان آسان می‌نمود و روزهای حیات عباس در کربلا او را چون غمخواری شیرین سخن و همراهی مؤدب برای همگان نموده بود. در برابر امام حسین علیه السلام بدون اجازه سخن نمی‌گفت و به هنگام راه رفتن، پیش از او حرکت نمی‌کرد، برترین امر را رضایت امام زمان خویش می‌دانست و بیشترین همت خود را در این راه صرف می‌نمود. آنگاه که راهی میدان نبرد شد نیز اذن امام را طلبید و فریاد دادخواهی و مظلومیت برادر را به گوش همگان رسانید تا اتمام حجتی دیگر برای دشمن باشد. هنگامه‌ی ظهور برترین ادب و احترام امام حسین علیه السلام، هنگام ورود او به شریعه بود. لحظه‌ای که دست در آب فرو برد تا کام تشنه‌ی خود را جرعه‌ای بنوشاند، ناگاه یاد عطش مولای خود نمود و بی‌درنگ آب از دست خود فرو ریخت و تشنه از شریعه خارج شد [۱۲۶].

آزادگی و عزت نفس

عباس علیه السلام دین باوری هوشمند بود که در ایام زندگانی خود لحظه‌ای [صفحه ۱۰۲] زیر بار ذلت و خواری نرفت، به مقامات پست و زودگذر دنیا پشت پا زد و برای شیرینی لذت دنیا بندگی حکام اموی و وعده‌های پوچ آنان را نپذیرفت. او با شوق و اخلاص، جهاد در راه خدا را انتخاب کرد تا بر مرگی آگاهانه و در خدمت امام آزادگان جهان، با عزت نفس و سرفرازی شهید شود و برای همیشه‌ی تاریخ، درس آزادگی به انسانها دهد [۱۲۷]. او وارسته‌ای بلند اختر بود که با تحمل سختیها و رنجها آرمان الهی و توحیدی خود را پی گرفت و با عبور از تمام قیود زمینی به مرز رهایی از مادیت و تعلق دست یافت. پرورده‌ای پویا و پارسایی ربانی گردید و با تعلیم و تربیت مکتب خویش بر بلندای آزادگی جای گرفت. آن حضرت، عزت را از خدا، پیامبر او و مؤمنان می‌دانست [۱۲۸] و اطاعت از زمامدار عادل و امام زمان خود را برترین افتخار و مرتبه می‌شمرد. او به خوبی آموخته بود که حاجت خواستن از مردم، عزت را سلب و حیا را نابود می‌کند و عزت نفس، ثمره‌ی بی‌نیازی از آنچه نزد دیگران است خواهد بود. [۱۲۹] از این رو چون دشمن خواست از راههای مختلف او را بفریبد و دنیا را مقابل دیدگانش زینت دهد، با تمام توان رد کرد و دست از یاری امام خویش برنداشت و با این باور به دیدار محبوب خود شتافت. [صفحه ۱۰۳]

وفاداری

ای قد و قامت تو معنی قد قامت من ای که الهام عبادت ز وجودت گیرم مادرم داد به من درس وفاداری را عشق شیرین تو آمیخته شد با شیرم [۱۳۰]. در فهرست فضایل ابوالفضل علیه السلام، وفاداری چون ستاره‌ای نور آفرین به چشم می‌خورد و نام عباس با صفت وفا همیشه و همه جا همراه بوده است. آنان که در عرصه‌ی صفات آسمانی به دنبال «ابرار» و «سعادت پیشگامان» اند این فضیلت را نشانی ارزشمند برای آنان شمرده [۱۳۱] و به خوبی با سیره‌ی دردمندان وفادار آشنا هستند؛ بلند اخترانی که همیشه جام بلا و رنج می‌نوشند و هیچ گاه از مهر و وفا به ارزشهای اخلاقی و ملکوتی مکتب خویش جدا نمی‌شوند [۱۳۲]. عباس علیه السلام شخصیت نستوهی بود که وفاداری خود را در ابعاد وفای به دین، وفای به امام زمان و وفای به امت راستین تجلی بخشید. روح پر خروش و قلب شوریده‌ی او لحظه‌ای از دین اسلام غافل نمی‌شد و برای یاری آن تمام همت خود را صرف می‌کرد تا کژیها و نادرستیهای مکتب را زدوده، طراوت و عظمت واقعی برای آن باز آورد. [صفحه ۱۰۴] به سخن حسین علیه السلام که فرمود: «و علی الاسلام السلام» (اثری از اسلام باقی نمی‌ماند هنگامی که یزید رهبری آن را عهده‌دار باشد) اعتقادی قلبی داشت و با بدعتهایی که در دین بود به شدت مبارزه می‌کرد. از سوی دیگر می‌دانست که حسین فرزند فاطمه و پاره‌ی تن رسول خداست که در هنگامه‌ای سخت، رهبری دین و پیشوایی مسلمین را عهده‌دار شده است و عهدی محکم و پیوندی ناگسستنی برای یاری او لازم است و باید در راه دفاع از اهداف مقدس امام مبارزه‌ای فراگیر و مردانه کرد. از این رو در راه وفاداری به حسین علیه السلام ذره‌ای کوتاهی نمود و الگویی تمام عیار و وصف ناشدنی در این باره گردید، تا امت محمدی حقیقت دین را باز شناسند و آن را از هر پوسته‌ی ناپسندی جدا بنگرند [۱۳۳]. امام صادق علیه السلام درباره‌ی وفاداری ابوالفضل علیه السلام می‌فرماید: شهادت می‌دهم در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام تسلیم بودی... به حجت خدا وفادار ماندی و خیر خواه امام خود بودی [۱۳۴]. و حضرت ولی عصر علیه السلام در سلام خود به عباس علیه السلام چنین می‌فرماید: سلام بر ابوالفضل؛ عباس پسر امیرمؤمنان علیه السلام که جان خود را نثار برادرش کرد... و فدای او شد. [۱۳۵]. [صفحه ۱۰۵]

صبر و بردباری

فتح الفتوح پیروزیها و کامیابیها صبر است؛ رمزی ملکوتی که چون با ایمان و تقوا عجین شود، جاودانگی و ابدیت به ارمغان می‌آورد. این صفت عرشی در سه بعد تجلی می‌کند و صاحبان خود را به والاترین رتبه‌ی انسانی صعود می‌بخشد: صبر بر مصیبت نخستین جلوه است که همراه خود سپاس خدای سبحان و شکر نعمتهای پروردگار دارد و صبر بر سختیهای عبادت مرتبه‌ای دیگر از این مقام است که تلخیها و دشواریهای اطاعت پروردگار را کاسته و شیرینی و حلاوت به جای آن می‌نشانند و صبر در معصیت و نافرمانی میوه‌ی دیگری از این شجره‌ی طیبه است، تحفه‌ای که به سان سپری فولادین گرفتاریها را می‌زداید و غم و اندوه آدمی را می‌کاهد [۱۳۶]. آنگاه که نگاهی دیگر در طومار زرین زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌کنیم، شعاع صبر و بردباری را در جای‌جای حیات پر افتخار وی می‌بینیم. او دوران طاقت‌سوز پدر را دیده بود که می‌فرمود: صبر کردم، در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم، و روزهای دشوار امامت امام حسن علیه السلام را لمس کرده بود و با این تجربه‌ی انبوه پای در راه یاری امام حسین علیه السلام گذارد. از این رو صبر را سپری محکم در بلاها گرفت و آوار [صفحه ۱۰۶] مصایب و سختیها را با این نیرو از خود دور ساخت، و تا آنجا پیش رفت که درباره‌اش سروده‌اند: عشق، عاشق به وفاداری تو صبر بی‌تاب ز غمخواری تو روشنی بخش شب بی‌سحر است نور فانوس فداکاری تو [۱۳۷]. آری، عباس از اوان کودکی تا هنگامه‌ی کربلا خویشتن داری و صبر بر بلاها و مصایب را آموخت تا زمان امتحان فرا رسید و در کنار امام و پیشوای خود که صبر او ملایک آسمان را به حیرت افکنده

بود، بهترین نمونه‌های شکیبایی و صبوری را از خود نشان داد. دستهای جدا شده، چشمان به تیر نشسته و زبان معطر به نام و یاد خدا در دشواریها، شهادی جاودان در دفتر زندگانی عباس محسوب می‌شد. او در راه دفاع از دین و رهبر، لحظه‌ای غفلت و سستی نکرد و هنگام اندوه و بلا، با یاد لقای خداوند جرعه‌های تلخ صبر نوشید تا حسینیان عالم، راه عبور از گذر تنگناهای دینداری را فراگیرند و با این پلکان ملکوتی به قله‌ی قدس و جاودانگی دست یازند.

اخلاص

سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفتار امیرمؤمنان علیه السلام، به سان سروش عالم غیب، دگرگونی چشمگیری در اندیشه‌ی عباس علیه السلام ایجاد می‌کرد. او از [صفحه ۱۰۷] فرهیختگان بسیاری، واژه‌های بصیرت بخش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آموخته بود که آن حضرت فرموده است: «ای مردم! همانا کسی که خداوند عزوجل را ملاقات کند در حالی که شهادت به یگانگی خدا و یکتایی او بدهد و مخلصانه، هیچ معبود دیگری همراه او نپذیرد، پروردگار او را داخل بهشت می‌کند... اگر کسی هیچ یک از صفات والا را نداشته باشد، ولی با اخلاص خداوند را بخواند برای او بهشت است». [۱۳۸]. او سالهای همراهی با پدر را پر فروغ و تابناک از اخلاص و توحید می‌دید. از نبرد خندق و دلاوری خداپاورانه با عمرو بن عبدود خبر داشت و یکرنگی و صفای سعادت بخش برادران خود در زندگانی را الگوی برتری می‌دانست. از این رو بیشترین تلاش خود را در راه کسب اخلاص و نیت پاک به کار می‌برد، همواره قلبی سالم از بدیها، اعضایی تسلیم در برابر خداوند داشت و از بلندای وجودش آبخار نیکیها و خیرات ریزان بود. [۱۳۹]. عصاره‌ی اخلاص و خداپاوری در وجود ابوالفضل علیه السلام نمایان بود. او شاگردی نمونه و فرمان بری مطیع در کلاس خلوص بود و بدانجا رسید که چشمه‌های حکمت از قلبش جوشیدن گرفت، امامان و حجت‌های خداوند زبان به ستایش اخلاص و اعمال او گشودند و او را انسانی وارسته از هواها و [صفحه ۱۰۸] هوسها دانستند؛ کسی که خطاب به نفس خویش فرمان دوری از ترس غیر خدا را داد [۱۴۰] و در هنگامه‌ی علقمه، خداوند را شاهد اعمال و نیت خود گرفت و حمایت از دین و امام خود را سرلوحه‌ی کارهای خود دانست [۱۴۱]. چنین بود که امام صادق علیه السلام صحیفه‌ای روشنی بخش درباره‌ی این ویژگی عمومی خود گشوده و می‌فرماید: «من شهادت می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو راه جنگاوران و شهیدان بدر را پیمودی... و خداوند یادت را در ملاء اعلی بلند ساخت». [۱۴۲].

رأف و مهربانی

مهربانی، عطوفت و رحمت از صفات خداوند متعال و انسانهای خدایی است. انبیا و امامان معصوم علیهم السلام رتبه‌ای برتر از دیگران داشته و فرهیختگان پاک سرشت که خود را رهرو آنان می‌دانند، توشه‌های بسیاری از رأف و مهرورزی دارند، دلسوزان مردم و طیبیان مهربان [صفحه ۱۰۹] هستند که ستمدیدگان را یاری و مستمندان را ترحم می‌کنند و خویشان را به زحمت و سختی انداخته تا دیگران در آسایش به سر برند. عباس علیه السلام فرشته‌خویی رحیم و مهربان بود که توان دیدن لبهای خشکیده و صورتهای تفتیده کودکان را نداشت و قلبش مالا مال از عطوفت به مظلومان بود. آنجا که رنگ پریده و دست‌ان لرزان و چشمان گریان اطفال را می‌دید، لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد و برای سیراب ساختن آنان به سوی شریعه رهسپار می‌شد. لقب «سقا» صفتی بود که پیش از عاشورا به او داده شده بود، زیرا شجاعت کم‌نظیر و دلیرمردی چشمگیر او، چندین بار تشنگی از کام زنان و کودکان گرفته و گوارایی آب برای آنان فراهم ساخته بود. این ویژگی پر بها بود که وی را بر آن داشت خدمت امام رسیده اذن میدان طلبد و در سخن خود، خبر از «تنگی سینه و بیزاری از دنیا» دهد، [۱۴۳] چرا که ناله‌های کودکان و فریاد العطش اطفال، امان از وی ربوده بود. از این رو امام در جواب برادر خود فرمود: پیش از آن که به میدان روی برای کودکان مقداری آب بیاور. و این انگیزه‌ی

قدسی که برخاسته از قلبی عطوف و وجودی مهربان بود، وی را بر آن داشت که به سوی شریعه رود و با هزاران سرباز محافظ نبرد کند و در آخرین لحظات زندگانی که امام حسین علیه السلام را بر بالین خود زیارت [صفحه ۱۱۰] کرد، شرمساری خود را از روی اطفال چشم به راه و منتظر بیان کند.

کرامات ابوالفضل

اشاره

- برای بعضی از اولیا، مقربان و بندگان شایسته‌ی خدا، کارهایی خارق عادت و چشمگیر ثابت شده که «کرامت» نامیده می‌شود، کرامت همچون معجزه از بندگان برگزیده‌ی خدا سر زده و به دور از کارهای عادی است، ما برخلاف معجزه برای مبارز طلبی یا تحدی انجام نمی‌شود، بلکه جدیت در عبادت و بندگی موجب رسیدن به این مقام و دستیابی به «کرامت» خواهد بود. (ر.ک: بررسی مسائل کلی امامت، ابراهیم امینی، ص ۳۵۳ و ۳۵۴). گستره‌ی عنایات ابوالفضل علیه السلام به منطقه خاص، کیش مشخص و انسانهای ویژه‌ای محدود نمی‌شود. افراد بسیاری در مناطق مختلف، با باورهای گوناگون، دست نیاز و زبان راز به سوی مقام والای عباس علیه السلام گشوده‌اند، کرامتی معجزه آسا از آن حضرت دیده‌اند و به تلافی این مرحمت هر سال بیرق یاد آن دلاور نینوا را برافراشته، صدای «السلام علیک با ابوالفضل العباس» را به گوش دلدادگان و پاک سیرتان رسانده‌اند. مناسب دیدیم در این مقال، نمونه‌هایی چند از کرامات بسیار این شخصیت معنوی را ذکر کرده، پرتوی از خورشید وجودش را نمایان کنیم:

سزای قسم دروغ

فصل زمستان بود و شبهای سرد آن توان افراد را می‌گرفت. در یکی از این شبها سر بر پاشنه‌ی یکی از درهای حرم مطهر سیدالشهدا علیه السلام گذاشته [صفحه ۱۱۱] بودم که پیکر مرد عربی توجه‌ام را جلب کرد. گویا همه‌ی استخوانهای بدنش کوفته شده بود، چنان نفس می‌کشید که صدای آن به طرف دیگر ایوان می‌رسید. حالی سخت و بدنی ناتوان داشت. به سختی خود را حرکت داد و گفت: «اولاد عمی، اولاد عمی». فرزندان عمویم، فرزندان عمویم! بلند شدم و به طرف او رفتم. شبیه افرادی بود تازه از خواب بیدار شده‌اند. به چند نفر از جوانان، که اطراف او بودند، گفت: ریسمان بیاورید! گفتند: در این موقع شب ریسمان از کجا بیاوریم؟! گفت: «عکال» [۱۴۴] به پایم بسته، مرا به طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام بکشید. کسانی که به سخنان مرد گوش می‌دادند، چنان کردند و او را به طرف حرم حضرت عباس علیه السلام کشاندند. چون به صحن حضرت ابوالفضل علیه السلام وارد شدند، مرد بلند شد و مقابل ایوان ایستاد و از حضرت عذرخواهی کرد. علت این قضیه را جویا شدم. آنان گفتند: این شخص فردی را به دزدی متهم کرده بود. او گفته بود خدمت حضرت عباس علیه السلام می‌رویم و آنجا قسم می‌خوریم. این دو به حرم آمدند. متهم قسم خورد و سالم ماند؛ اما وقتی این مرد قسم خورد، یکباره نقش زمین شد و همه دریافتند به دروغ قسم خورده [صفحه ۱۱۲] است. در حالی که تنها نفس می‌کشید و بدنی بدون حرکت داشت او را به طرف مرقد مطهر سیدالشهدا علیه السلام بردیم تا شفایش را از امام دریافت کنیم. چون به ایوان سیدالشهدا علیه السلام رسیدیم، او را به حال خود گذاشتیم و رفتیم. پس از مدتی، دریافتیم که حضرت علیه السلام او را شفا داده است. چون از چگونگی قضیه پرسید گفت: من ناتوان افتاده بودم. ناگهان شخصی را دیدم که از طرف حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌آید؛ ولی گویا بر زمین راه نمی‌رود، بلکه زمین زیر پای او می‌پیچد. وقتی آن شخص به ایوان رسید، با جلو پای خود به من زد و فرمود: اگر برادرم از خدا بخواهد آسمان را زمین و زمین را آسمان می‌کند چیزی نیست، تو که... سپس وارد حرم شد و من شفا یافتم [۱۴۵].

برخیز و به سر و صورت بز

عالم والامقام شیخ حسن، که از نوادگان صاحب «جواهر» قدس سره است، از فردی موثق و مورد اعتماد، که شاهد این کرامت حضرت ابوالفضل علیه السلام بوده، چنین نقل می‌کند: مردی از طایفه‌ی «براجعه» در خرمشهر به نام «فحیلف» به مرضی در [صفحه ۱۱۳] پاهایش دچار شد، درد به تدریج به همه‌ی پاهایش رخنه کرد و آن را از حرکت انداخت. سه سال بدین ترتیب گذشت. اکثر مردم خرمشهر او را در کوچه و بازار و مجالس امام حسین علیه السلام مشاهده می‌کردند، در حالی که توان راه رفتن نداشت و هر گاه می‌نشست، چیزی بر پاهای خود می‌کشید. شیخ خزعل کعبی در خرمشهر حسینه‌ای داشت که، در دهه‌ی اول محرم، در آن مجلس عزاداری برپا می‌کرد. رسم عزاداری در این شهر چنان بود که چون نوحه‌خوان در نوحه‌ی خود به ذکر شهادت می‌رسید اهل مجلس برمی‌خاستند و با لهجه‌های مختلف به سر و سینه می‌زدند. فحیلف در این مجلس شرکت می‌کرد و چون نمی‌توانست پاهای خود را جمع کند، در زیر منبر می‌نشست. در روز هفتم محرم هر سال مصیبت حضرت ابوالفضل علیه السلام خوانده می‌شد و همگی برخاسته، به شیوه‌ی معمول عزاداری می‌کردند. در این سال نیز زنان و مردان با شور و شوق بسیاری گرم عزاداری بودند که فحیلف ایستاد و در حالی که به سر و روی خود می‌زد چنین نوحه خواند: «منم فحیلف که عباس مرا بر سر پا داشت» چون مردم این کرامت را از حضرت ابوالفضل علیه السلام مشاهده کردند هجوم آورده، او را در آغوش گرفتند و بوسیدند، لباسهایش را برای تبرک پاره پاره کردند و با خود بردند. شیخ خزعل به خدمتکارانش دستور داد که او را از میان مردم خارج کنند و به یکی از اطاقهای مجاور ببرند! [صفحه ۱۱۴] آن روز شور و شوق مردم در عزاداری بیش از عاشورا شد و فریاد و شیون زن و مرد تمامی شهر را به لرزه درآورد. اشک از چشمان ریزان بود و صدای یا ابوالفضل کوچه و بازار را پر کرده بود. شیخ خزعل، هر روز برای حاضران مجلس طعامی تهیه می‌کرد در آن روز بسیار دیرتر از روزهای قبل موفق به پذیرایی سوگواران شد. گروهی نزد فحیلف آمدند و چگونگی شفای او را جویا شدند. او گفت: وقتی مردم به عزاداری حضرت ابوالفضل مشغول بودند، من زیر منبر بودم. در همین حال به خوابی کوتاه رفتم، مردی بلند قامت و خوش سیما را بر اسبی سپید و درشت هیکل در مجلس دیدم. آن مرد به من گفت: ای فحیلف! چرا برای عزای عباس به سر و صورت نمی‌زنی؟ گفتم: ای آقای من، توانایی ندارم. فرمود: برخیز و به سر و صورت بز. گفتم: مولایم، نمی‌توانم برخیزم. دو مرتبه فرمود: برخیز و به سر و صورت بز. گفتم: مولایم، دستت را بده تا برخیزم. فرمود: «من دست ندارم». گفتم چگونه برخیزم؟ فرمود: رکاب اسب را بگیر و برخیز. پس من رکاب اسب را گرفتم، اسب جهید و مرا از زیر منبر خارج کرد و از من غایب شد. در این لحظه به خود [صفحه ۱۱۵] آمدم و دیدم سلامت خود را باز یافته‌ام. [۱۴۶].

فرمانده روسی در جنگ جهانی اول

عالم ربانی، حاج محمود زنجانی ماجرای سفر خویش به عراق و برخورد خود را با فرماندهی روسی چنین تعریف می‌کرد: چندی از جنگ جهانی اول گذشته بود که پیاده به سوی عراق حرکت کردم. بر آن بودم که به زیارت امام امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان عزیز آن حضرت مشرف شوم. به خانقین وارد شدم و برای اقامه‌ی نماز به مسجد رفتم. مرد بسیار سفید و چاقی را دیدم که مشغول نماز است و همچون شیعیان نماز می‌خواند. تعجب کردم. از آنجا که می‌دانستم او اهل شمال روسیه است، به چگونگی نماز خواندنش حساس شدم. پس از نماز جلو رفتم، سلام کردم و از وطن، اسلام و ایمانش سؤال کردم. گفت: من اهل لنینگراد هستم. در جنگ بین المللی فرمانده دو هزار سرباز روسی بودم و مأموریت داشتم کربلا را اشغال کنم. در یکی از شبها، که در خارج کربلا اردو زده و منتظر دستور حمله بودم، شخص بزرگواری را در خواب دیدم که حالتی روحانی و معنوی داشت. او به زبان روسی با من حرف زد و گفت: دولت روس در این جبهه شکست خورده، فردا این خبر منتشر می‌شود و تمامی سربازان روسی در عراق به دست نیروهای مسلمان [صفحه ۱۱۶] کشته می‌شوند. حیف است که تو کشته شوی، مسلمان شو تا تو را نجات دهم. گفتم: شما

کیستید که در اخلاق، زیبایی و شجاعت مانند شما ندیده‌ام؟ فرمود: من ابوالفضل العباس هستم که مسلمانان به من قسم می‌خورند. شیفته‌ی سخنان او شدم، عشق بسیاری به وی پیدا کردم و با تلقین آن بزرگوار اسلام آوردم. او به من فرمود: برخیز و از بین نیروهای اردو خارج شو. گفتم: به کجا روم، من جایی ندارم. فرمود: در نزدیکی خیمه‌ی تو اسبی هست، سوار آن شو. تو را به شهر پدرم، نجف اشرف، می‌برد. در آنجا نزد وکیل من، سید ابوالحسن اصفهانی برو. گفتم: ده نفر سرباز مراقب و محافظ من هستند، چگونه از بین آنها بیرون روم. پاسخ داد: آنان مست و بی‌توجه افتاده‌اند و حرکات تو را نمی‌فهمند. ناگهان از خواب بیدار شدم. خیمه‌ی خود را معطر و پر نور دیدم. با شتاب بسیار لباس پوشیدم و بیرون رفتم. دیدم تمامی محافظان مست بر زمین افتاده‌اند. مقداری دور شدم، اسبی آماده دیدم. سوار بر آن شده، پس از چند ساعت به شهری وارد شدم، از کوچه‌ها گذشتم و به خانه‌ای رسیدم. [صفحه ۱۱۷]

نمی‌دانستم چه می‌کنم که ناگهان در خانه باز شد و سیدی پیر و نورانی از منزل بیرون آمد. همراه او شیخی بود که با زبان روسی سخن می‌گفت. به من تعارف کردند و مرا به خانه بردند. به شیخ گفتم: آقا کیست؟ گفت: همان کسی است که حضرت عباس علیه‌السلام شما را نزد ایشان فرستاده است. مجدداً به دست آن شخص اسلام آوردم و توسط شیخ احکام اسلام را آموختم. فردای آن روز خبر شکست دولت بلشویک روس به گوش عربها رسید، تمامی سربازان روسی به دست آنان نابود شدند و کسی غیر از من زنده نماند. وقتی سخن فرماندهی روسی بدینجا رسید، به او گفتم: اینجا چه می‌کنی؟ جواب داد: هوای نجف گرم و طاقت‌فرساست، آیت‌الله اصفهانی در تابستان مرا به اینجا می‌فرستند تا در هوای نسبتاً خنک آن زندگی کنم، در دیگر فصول در نجف هستم و با خرج این مرجع بزرگ روزگار می‌گذرانم [۱۴۷]. [صفحه ۱۱۸]

پشیمانی بعد از پریشانی ...

علامه‌ی جلیل، شیخ عبدالرحیم تستری، که افتخار شاگردی شیخ انصاری را داشته است، ماجرای زندگانی خود و چگونگی کرامت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را چنین بیان می‌کند: مرقد امام حسین علیه‌السلام را زیارت کردم و راهی حرم حضرت عباس علیه‌السلام شدم. لحظاتی در حرمش بودم که عربی وارد شد و پسر بچه‌ی فلجی را نزد ضریح برد، پایش را به ضریح بست و به توسل و تضرع پرداخت. مدتی نگذشته بود که پسر بچه برخاست و در حالی که اثری از فلج در پاهایش نبود، فریاد برآورد: عباس مرا شفا داد. مردم در اطراف او حلقه زدند و لباسش را برای تبرک پاره کردند. چون این حادثه را دیدم، به طرف ضریح رفتم و با ناراحتی به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام گفتم: افرادی که به مقام شما معرفت ندارند و از شأن شما بی‌خبرند، حاجات خود را می‌گیرند. اما من با این علم و معرفت و ادب که به شما دارم، ناامید و مأیوس برگردم! اکنون که چنین است، هیچگاه به زیارت نخواهم آمد! پس از مدتی، از سخنان تند خود پشیمان شدم و از خداوند متعال طلب بخشش کردم. وقتی به نجف اشرف باز گشتم، شیخ مرتضی انصاری قدس سره نزدم آمد، دو کیسه به من داد و گفت: این است آنچه از ابوالفضل علیه‌السلام خواستی، خانه‌ای بخر و به زیارت خانه‌ی [صفحه ۱۱۹] خدا مشرف شو، و من همین دو حاجت را از حضرت ابوالفضل علیه‌السلام خواسته بودم [۱۴۸]

فرزندان ابوالفضل

اشاره

پیوند خجسته و ازدواج مبارک عباس علیه‌السلام، موجب تولد فرزندان شایسته و پر فضیلت شد که هر یک نمونه‌ای از صفات برجسته‌ی پدر بودند. برخی شهره در شهامت و شجاعت گشته، تعدادی از آنان عالمان راستین و چهره‌های چشمگیر در عرصه‌ی

معارف اهل بیت علیهم السلام شده و بعضی مروجان شایسته‌ای برای اسلام ناب محمدی بودند. [۱۴۹]. به نوشته‌ی پاره‌ای از محققان، دو دختر و پنج پسر به بدین نامها از عباس علیه السلام باقی مانده است:

عبیدالله

انسانی شایسته و ارجمند که عالمان نسب شناس و مورخان اندیشمند با عبارات پر ارزش خود شخصیت وی را ستوده و او را سرآمد معاصران دانسته‌اند. عبیدالله همراه مادر خود «لبابه» از کربلا به مدینه بازگشت و پس از [صفحه ۱۲۰] چندی مدارج کمال و قله‌های ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد و عالمی نامدار و شایسته شد. وی از صورتی زیبا و صفاتی ملکوتی بهره‌مند بود و همواره در سختیها و مشکلات پناه مردم محسوب می‌شد. یار و همراه ستمدیدگان و غمخوار مظلومان بود و در مصایب و دشواریها، فریادرسی مهربان برای آنان بود. وی صاحب فرزندان و نوادگانی با عظمت شد که همگی در شمار عالمان برجسته‌ی شیعه و مروجان نامدار اسلام جای گرفتند. دیری نپایید که عبیدالله و فرزندانش چنان جایگاهی در جامعه یافتند که در بزرعه، مصر، طهریه، قم، شیراز، ارجان (بهبهان)، یمن، حزان، مغرب اقصی و دمیاط، داوری و رهبری مسلمانان را عهده‌دار شدند. مرجع قضاوت مردم و محل اطمینان و پناه آنان شده و از مهر و محبت بسیاری بهره‌مند شدند. [۱۵۰]. عبیدالله از افتخار دیگری نیز بهره داشت. وی داماد امام حسن علیه السلام بود و نزد امام سجاد، ارزش وافری داشت، به طوری که وقتی نگاه آن حضرت بر سیمای عبیدالله می‌نشست، مرواریدهای اشک بر چهره‌ی امام نمایان [صفحه ۱۲۱] می‌شد و با حزنی جانسوز و دردافروز می‌فرمود: «مقام پدر او را در واقعه‌ی عاشورا به یاد می‌آورم و نمی‌توانم اختیار خود را نگهدارم». [۱۵۱].

محمد

سلاله‌ی قدسی و فرزند شایسته‌ی حضرت ابوالفضل علیه السلام که شکوفایی وجود او در کربلا نمایان شد و شجاعت و شهامتش چشمان بسیاری را به خیره واداشت. بیش از پانزده بهار از عمر عزیزش نگذشته بود که همراه پدر، در رکاب عموی عزیز، نبردی مخلصانه نمود و سرانجام شهید شیرین شهادت نوشید [۱۵۲].

فضل

ثمری دیگر از طوبای برکات ابوالفضل علیه السلام که دوران زندگانی خود را با نور دانش و معرفت روشنی بخشید و انبوه بی‌شماری را از زمزم هدایت بهره‌مند ساخت. برخی بر این باورند که کنیه‌ی ابوالفضل علیه السلام به خاطر وجود چنین فرزند فرزانه‌ای بوده است. نام این شخصیت ارزشمند در بسیاری از آثار شیعی به چشم می‌خورد [۱۵۳]. [صفحه ۱۲۲]

قاسم

پاره‌ای از منابع تاریخی وی را فرزندی دیگر برای ابوالفضل علیه السلام شمرده‌اند [۱۵۴].

حسن

فرزندی دیگر از فرزندان عباس علیه السلام است که برخی مورخان نام وی را در کتب تاریخی ذکر کرده‌اند. [۱۵۵].

نوادگان عباس

ژرف اندیشان و نسب شناسان معتقدند که در میان فرزندان ابوالفضل علیه السلام، عیدالله استمرار بخش نسل عباس شد [۱۵۶] و فرزندان و نوادگان عیدالله نام و یاد عباس را در خاطره‌ها زنده می‌کردند [۱۵۷]. سال ۱۵۵ قمری مشعل پر فروغ وجود عیدالله خاموش شد. یگانه فرزند دلبنش «حسن» شصت و نه سال زیست و پنج یادگار به نامهای فضل، حمزه، ابراهیم، عباس و عیدالله از خود باقی گذارد. فرزندان حسن [صفحه ۱۲۳] در آسمان ادب و فضیلت ستارگانی درخشان به شمار می‌آیند. «فضل» صاحب سخنی فصیح و خوش بیان بود که در عرصه تقوا و پاکدامنی فروغی خیره کننده از خود نشان داد. این دلاور مؤمن، که همواره مورد احترام خلفا بود، به «ابن‌الهاشمیه» شهرت داشت. جعفر، عباس، اکبر و محمد فرزندان وی بودند که هر یک گلوآزهای معطر از گلستان دانش و بینش شده، در گستره‌ی هستی مقامی والا یافتند [۱۵۸] و از فرزندان صاحب فضل و ادب بهره‌مند شدند. «ابوالعباس فضل» یکی از این فرزندان بود. او شخصیتی برجسته داشت و شاعری توانا شمرده می‌شد، بازماندگانش در قم و طبرستان پراکنده شدند. «حمزه» فرزند دیگر حسن، سیمایی نورانی داشت و شبیه جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. مأمون به خط خود برایش چنین نوشت: به حمزه بن حسن بن عیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام هزار درهم، به سبب شباهتش به جدش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، عطا می‌شود. «ابراهیم» فرزند دیگر حسن، به «جردقه» شهرت داشت و در ردیف فقیهان، ادیبان و زاهدان بود. فرزندش علی، سخاوتی علوی داشت و صاحب مقام و شرافتی درخور و شایسته شد. او نوزده فرزند از خود به یادگار گذارد که برخی از آنان در شمار محققان و مؤلفان علوم اسلامی جای داشته، در ابواب گوناگون فقه آثاری گرانبها پدید آوردند [۱۵۹]. [صفحه ۱۲۴] «عباس» دیگر فرزند حسن بن عیدالله بن عباس علیه السلام، دلاوری بی‌مانند بود. چنان مشهور است که در جرأت، صراحت لهجه و تندگویی مثل او در بنی‌هاشم دیده نشده است. عباس در فصاحت بیان و شعر از بزرگان قمر بنی‌هاشم شمرده می‌شد، به خاطر فضایل بسیار و کمالات فراوانش مورد احترام خلفا بود و هارون او را به کنیه می‌خواند [۱۶۰]. «عیدالله» که افتخار فرزند حسن بن عیدالله بن عباس علیه السلام را داشت، از هیبت و شکوهی خاص بهره می‌برد و در دوران مأمون در سال ۲۰۴ قمری امارت مکه و مدینه و قضاوت آن دو شهر را به عهده داشت. [۱۶۱].

احترام ارادتمندان به نوادگان

با نگاهی گذرا به زندگی نوادگان حضرت ابوالفضل علیه السلام درمی‌یابیم که تمامی نسل باقی مانده از آن ماهتاب، صفاتی الهی داشتند و مردمی فرهیخته شمرده می‌شدند. آنها فقیه، محدث، نسب شناس، امیر و ادیب بودند و به حق وارث و ویژگیهای پدر و جد بزرگوارشان به شمار می‌آمدند. اکنون که به پایان این فصل نزدیک می‌شویم، سزاوار است که با یاد دو شخصیت بزرگوار به نامهای «سید حمزه» و «سید محمد» بر معنویت این دفتر بیفزاییم. سید حمزه، گلی از گلستان بنی‌هاشم محسوب می‌شد و [صفحه ۱۲۵] «ابویعلی» شهرت داشت. بارگاه پر عظمت وی اکنون در مدحیه‌ی - نزدیکی حله - آغوش پر عطوفت برای زائرین باز کرده است. سید حمزه از راویان و عالمان علوم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. افواج عالمان و اندیشمندان به محضر درس وی حاضر می‌شدند و پنهان و آشکار از آثار علمی او بهره می‌بردند. برخی از محققان این دانشمند سترگ را از «راویان با نبوغ قرن چهارم» و عالمان زمان غیبت صغری شمرده‌اند. [۱۶۲]. از دیگر نوادگان ابوالفضل علیه السلام که همچون پدر و جد خویش شاهد شهادت نوشید و مظلومانه و غریبانه به دیدار خداوند شتافت، «ابوالعباس محمد» است؛ دری درخشان از خاندان بنی‌هاشم که در سال ۳۴۲ قمری به دست مأموران بنی‌عباس، به شهادت رسید. این شخصیت والا مقام، مدتی در اصفهان به سر برد و در دوران خفقان، که مزدوران عباسی ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام را از دم تیغ می‌گذرانند، به طور ناشناس در مغازه‌ی آهنگری، به کار و فعالیت پرداخت. سیمای نورانی، صفات نیک و رفتار متین و بزرگواری وی موجب تردید و بدگمانی برخی افراد شد. چون نسب ارجمند علوی‌اش آشکار شد، ناگزیر شتابان به سوی «خوراسگان» در پنج کیلومتری شرق اصفهان گریخت. دشمنان

اهل بیت علیهم السلام که دلی پر کینه از فرزندان بنی هاشم داشتند، به تعقیب وی پرداختند، او را دستگیر کرده، فردای آن روز به شهادت رساندند. [صفحه ۱۲۶] شیعیان شیفته و شیدادلان فرهیخته، ابوالعباس محمد را با احترام شایانی دفن کردند و بر مزار وی گنبدی بنا نمودند. در سال ۹۲۰ قمری، نیکوکاران خیراندیش همت کرده، با شوقی افزون به توسعه‌ی بارگاه آن سید مظلوم پرداختند. سال ۱۳۸۳ قمری، طلیعه‌ای طلایی در خوراسگان رخ نمود و رادمردن کوشا ساختمانی وسیع و با عظمت بر مزار ابوالعباس پی نهادند؛ با تلاش خستگی ناپذیر سی ساله، گنبد و بارگاهی رفیع و چشم‌نواز بر تربت ابوالعباس محمد ساخته شد و مرقد آن شهید والاگوهر، به سان نگینی نورافشان، زینت بخش اصفهان گردید [۱۶۳]. اکنون بسیاری از عالمان پارسا، اندیشمندان سعادت‌مند و مؤمنان و صالحان علاقه‌مند به اهل بیت علیهم السلام در جوار مرقد پر نور امامزاده‌ی ابوالعباس محمد آرمیده‌اند و انبوه مردم پاک سرشت و خردمند، پروانه‌وار بر گرد تربت آن انسان آسمانی به عبادت می‌پردازند و زیارت این شخصیت ملکوتی را ارمغانی ارزشمند برای زندگانی و توشه‌ای تابناک برای حیات جاودان خود می‌شمرند، دست دعا و چشم امید بر ضریح پر نور و شکوهمند وی دارند، در آغوش شوق و امید خود، نزول اجابت می‌گیرند و شادمان و خرسند از محضرش بازمی‌گردند. [صفحه ۱۲۹]

در آینه‌ی آفتاب

اشاره

حضرت بقیه الله ارواحنا فداه: «السلام علی العباس بن امیر المؤمنین المواسی اخاه بنفسه الاخذ لغده من امسه، الفادی له الواقی.» [۱۶۴] سلام بر عباس فرزند امیرمؤمنان، که جانش را در راه مواسات با برادرش تقدیم کرد، دنیایش را برای تحصیل آخرت صرف کرد و جانش را برای حفظ برادرش فدا کرد.

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گفتار معصومان علیهم السلام سرآمد سخن انسانهاست. عبارات زرین شخصیت‌های سترگی که از تابش دانش الهی بهره برده‌اند، از هر افراط و تفریطی پیراسته است و حقیقت را چنان که باید می‌نمایاند. سخنان این قدسیان معصوم پیرامون شخصیت حضرت ابوالفضل علیه السلام گستره‌ای وسیع در برابر دیدگان انسان می‌گشاید و آدمی را به بلندای عظمت آن سردار دلاور رهنمون می‌سازد. این فصل نورانی را با آفتاب سخن زهرای مرضیه علیها السلام آغاز می‌کنیم تا آفتابی، دلیل بر آفتاب شخصیت [صفحه ۱۳۰] او باشد:

در نگاه حضرت زهرا

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت علی علیه السلام را طلبیده، می‌فرماید: نزد فاطمه برو و به او بگو تا آنچه برای شفاعت - گناهکاران - در این روز بزرگ فراهم ساخته، حاضر کند. امیرمؤمنان نزد حضرت زهرا علیها السلام آمده، می‌فرماید: ای فاطمه، برای چنین روزی چه ذخیره‌ای، جهت شفاعت، آماده کرده‌ای؟ آن پاک بانوی والا-مقام در جواب علی علیه السلام می‌فرماید: «یا امیر المؤمنین، کفانا لاجل هذا المقام الیدان المقطوعتان من ابنی العباس» [۱۶۵]. ای امیرمؤمنان، دو دست بریده‌ی پسر عباس برای مقام شفاعت من کافی است. برخی از اندیشمندان شیفته، درباره‌ی مقام ابوالفضل نزد حضرت زهرا علیه السلام چنین گفته‌اند: یکی از دلباختگان فرزند فاطمه علیه السلام هر روز، در سه وقت، به زیارت سید الشهداء علیه السلام می‌رفت و در حرم امام حسین علیه السلام به مرقد مطهر آن حضرت عرض ارادت می‌کرد، اما کمتر به زیارت حضرت ابوالفضل علیه السلام موفق

می‌شد و گاهی پس از بیست روز به حرم ملکوتی [صفحه ۱۳۱] عباس علیه‌السلام می‌رفت. شبی در عالم رؤیا دخت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دید و به آن بانو سلام کرد، اما با تعجب بسیار متوجه شد که بی‌بی روی گردانید و به او اعتنا نکرد! به آن حضرت گفت: پدرم و مادرم فدای شما باد، آیا خطایی از من سر زده که بی‌اعتنا هستید؟! فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام فرمود: به خاطر کوتاهی در زیارت فرزندم! مرد با حیرت فراوان گفت: من هر روز سه بار به حرم فرزند شما می‌روم و امام حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کنم. حضرت فرمود: تو فرزندم حسین را زیارت می‌کنی، ولی به زیارت پسر عباس نمی‌روی. [۱۶۶].

صحیفه‌ای از کلام امام سجاد

روزی نگاه مهر آفرین حضرت سجاد علیه‌السلام به عبیدالله، فرزند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، افتاد. اشک غم از چشمان مبارک امام علیه‌السلام جاری شد و فرمود: ... خداوند عمویم عباس بن علی را رحمت کند؛ به تحقیق که ایثار و جانبازی کرد، جنگ نمایانی نمود و خود را فدای برادرش ساخت تا اینکه [صفحه ۱۳۲] دستانش قطع شد. خداوند در برابر این فداکاری - به سان عمویش جعفر طیار - دو بال به او عنایت کرد تا به یاری آنها همراه ملایکه در بهشت پرواز کند. همانا عباس نزد خداوند تبارک و تعالی مقامی دارد که جمیع شهدا، در روز قیامت، بر او غبطه [۱۶۷] می‌خورند و رسیدن به آن مقام را آرزو می‌کنند [۱۶۸]. امام سجاد علیه‌السلام، که در صحنه‌های مختلف، شهامت و جانبازی عمویش را نظاره کرده است، در این بخش از سخن خویش رحمت خداوند را برای عمویش آرزو می‌کند و به مقام والای وی در جهان دیگر اشاره می‌کند؛ مقامی که همه‌ی شهیدان آن را آرزو می‌کنند. جایگاه کم نظیر عباس علیه‌السلام در آخرت، حضرت را بر آن داشت تا پس از حضور در کربلا خود دفن پدر عزیزش امام حسین علیه‌السلام و عموی فداکارش عباس علیه‌السلام را بر عهده گیرد. آن بزرگوار در پاسخ بنی‌اسد، که از یاری وی در خاکسپاری این دو جسد مطهر سخن به میان آوردند، فرمود: با من هستند کسانی که یاری‌ام دهند. این در حالی است که بدن «امام» را تنها باید امام غسل دهد و دفن کند. آری آن سخنان آسمانی امام سجاد علیه‌السلام و این برخورد ملکوتی حضرت [صفحه ۱۳۳] با پیکر عموی خویش مقام والای ابوالفضل علیه‌السلام را نشان می‌دهد. [۱۶۹].

سپیده‌ی سخن امام صادق

امام صادق علیه‌السلام، که عظمت جهان افروز مقامش بسیاری از کورباطنان را وادار به تسلیم کرده است، شخصیت عباس علیه‌السلام را از زاویه‌ای دقیق بررسی کرده، صفات برجسته‌ی عمویش را به طور گسترده بیان می‌فرماید. سخنان آن حضرت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: الف) صفات بیست گانه‌ی ابوالفضل علیه‌السلام با عبارات مختلف؛ ب) درود و سلام امام به مقام پر ابهت عباس علیه‌السلام؛ ج) لعن و نفرین به دشمنان ابوالفضل علیه‌السلام و تجاوزگران به حریم شخصیت او. اینک بخش اول کتاب معرفت امام صادق علیه‌السلام را می‌گشاییم و از زبان خلیفه‌ی خدا در زمین و امام به حق ناطق، صفات ارزشمند عباس علیه‌السلام را درمی‌یابیم. آن بزرگوار فرمود: عموی ما عباس بن علی علیه‌السلام چنین صفاتی داشت؛ ۱- بصیرت نافذ، ۲- بینش عظیم، ۳- ایمان بسیار و شدید، [صفحه ۱۳۴] ۴- جهاد در محضر امام حسین علیه‌السلام، ۵- جانبازی و ایثار، ۶- شهادت در راه امام خود، [۱۷۰]. امام صادق علیه‌السلام در ادامه‌ی زیارت ابوالفضل علیه‌السلام بخشی دیگر از خصوصیات برجسته‌ی علمدار کربلا را، با عبارت «شهادت می‌دهم»، برمی‌شمارد و می‌فرماید: شهادت می‌دهم که تو: ۷- [در برابر جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] در مقام تسلیم بودی، ۸- امام حسین علیه‌السلام را تصدیق کردی، ۹- به حجت خدا وفادار ماندی، ۱۰- خیرخواه امام خود بودی. [۱۷۱]. امام ششم علیه‌السلام سپس عباس علیه‌السلام را چون جنگاوران و شهدای بدر خوانده، می‌فرماید: ۱۱- من شهادت می‌دهم و خدا را نیز گواه می‌گیرم که تو راه جنگاوران و شهدای بدر را پیمودی. [۱۷۲]. آنگاه امام علیه‌السلام از میزان تلاش

ابوالفضل علیه السلام در راه خشنودی خداوند پرده برمی دارد و می فرماید: ۱۲- شهادت می دهم که تو در خیرخواهی تا آخرین حد تلاش کردی و [صفحه ۱۳۵] آنچه در توان داشتی به انجام رساندی. حضرت صادق علیه السلام در پایان این فصل از زیارت، به تبیین جایگاه والای عباس علیه السلام می پردازد و می فرماید که، در برابر این فداکاری‌ها، خداوند بزرگ: ۱۳- تو را در جمع شهدا قرار داد، ۱۴- روانت را با ارواح نیکبختان همنشین ساخت، ۱۵- وسیع ترین منزل بهشتی و برترین غرفه‌ی فردوس را به تو عطا کرد، ۱۶- یادت را در ملاء اعلی بلند ساخت. ششمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زیارت نیمه‌ی رجب نیز خطاب به شهیدان والا و عموی بزرگوارش می فرماید: ۱۷- ای «هدایت یافتگان!» ۱۸- ای «پاکان از هر پلیدی!» ۱۹- ... شما پاک و طیب هستید و زمینی که در آن دفن گشتید پاک و طیب شده است [۱۷۳]. امام صادق علیه السلام در فصلی دیگر از سخنانش به عظمت مقام ابوالفضل علیه السلام درود می فرستد و می فرماید: سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و سلام پیامبران مرسل و بندگان شایسته‌ی الهی و سلام همه‌ی شهدا و صدیقان، سلام‌های پاک و طیب در صبحگاهان و شامگاهان، بر تو باد ای فرزند امیرالمؤمنین [۱۷۴]. [صفحه ۱۳۶] در بخشی دیگر از سخنان حضرت صادق علیه السلام، شاهد نفرین بر دشمنان بی شرم عباس علیه السلام هستیم که با عبارات مختلف بیان می شود: خدا لعنت کند آن را که حق تو را نشناخت و حرمت تو را پاس نداشت. ... خدا لعنت کند کسی را که حق تو را نشناسد و مقام تو را سبک بشمارد. ... خداوند لعنت کند مردمی را که حرامهای الهی را در شأن تو حلال شمردند و با کشتن تو حرمت اسلام را زیر پا نهادند. [۱۷۵].

آفتاب کلام حضرت بقیة الله

سخنان آسمانی معصومان را با دروازه‌های یگانه دردانه‌ی الهی حضرت مهدی علیه السلام ختم می کنیم. امام عزیزی که در زیارت ناحیه، خطاب به عموی شهید خود حضرت ابوالفضل علیه السلام می فرماید: [۱۷۶]. سلام بر ابوالفضل عباس، پور امیرمؤمنان علیه السلام کسی که: جان خود را نثار برادرش کرد، دنیا را وسیله‌ی آخرت خود قرار داد، فدای برادرش شد، [صفحه ۱۳۷] نگهبان بود و سعی بسیار کرد تا آب را به لب تشنگان برساند، دو دستش در جهاد فی سبیل الله قطع شد، خداوند قاتلان او یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طائی را لعنت کند. [۱۷۷]. آری، ماهتاب وجود ابوالفضل علیه السلام و آفتاب نگاه امامان معصوم علیهم السلام چنان ثمر آفرینی کرده که صدها سال است قلوب شیعیان و شیفتگان در سراسر عالم به سوی نام و یاد و صحن و سرای عباس پر می کشد. از کودکان خردسال تا انسانهای کهنسال نام ابوالفضل، عباس و قمر بنی هاشم را ذخیره‌ی صداقت سخنان خود و پشتوانه‌ی صحت اعمال خویش می دانند [۱۷۸] و با قسم به نام فرزند ام البنین، خویشان را از گرداب ابهام و تردید دیگران خلاصی می بخشند. آنان جانها، اموال، فرزندان و زنان خاندان خود را در پرتو این اسم مبارک و مقدس ایمن می دانند، بر این باور الهی روزها و هفته‌های خود را می گذرانند و لب به سپاس خدای سبحان می گشایند. از این رو دشمنان آگاه جرأت، برابری و مبارزه با چنین باورهای پاک و آسمانی را در خود نمی یابند و پلید پیکران ناآگاه نیز تن به ذلت و خواری داده، شکست حقیرانه را برمی گزینند. [صفحه ۱۴۱]

مرثیه‌ی مهتاب

اشاره

ام البنین؛ مادر ابوالفضل علیه السلام: لا تدعونی ویک ام البنین تذکرینی بلیوث العرین [۱۷۹]. ... مخوان جانا دگر ام البنینم که من با محنت دنیا قرینم مرا ام البنین گفتند چون من پسرها داشتم زان شاه دینم ولی امروز بی بال و پر هستم نه فرزندان نه سلطان مبینم مرا

ام‌البین هر کس که خواند کنم یاد از بنین نازنینم به خاطر آورم آن مه جبینان زخم سیلی به رخسار و جبینم به نام عبدالله و عثمان جعفر دگر عباس آن در ثمینم

توفان احساس عاشقان

سروده‌های پرشور و احساسات مقدس، به سان توفانی است که آتش حماسه‌های سرخ را در گذر زمانها و ایام برافروخته و چشمگیر می‌دارد، عظمت حوادث را جلوه گر ساخته، آثار آسمانی آن را بهتر و بیشتر نمایان می‌سازد و حماسه‌های سپید سیرتان سرخ صورت را برای همیشه پر فروغ و تابناک نگاه می‌دارد. با نگاهی به گذشته درمی‌یابیم که نگاه ژرف امامان معصوم علیهم‌السلام، از [صفحه ۱۴۲] نگاه دیگران گسترده‌تر است و وسعتی به پهنای آفرینش دارد. همای همت آن بزرگان بر آن بود که شعور نهفته در وجود شیعیان شیفته را با شعار جهان افروز آمیخته سازند تا کودکان خردسال و انسانهای کهنسال از این اقیانوس بی‌کران جرعه‌های معرفت بنوشند و بیرق این حماسه‌های فرهنگ آفرین را به فردا و فرداییان بسپارند. از این رو گاهی با دعا و زمانی با تشویق زبان به ستایش این سروده‌ها می‌گشادند، هر جا ضروری می‌نمود با صله‌ای ارزشمند این احساسات پاک را ارج می‌نهادند. و هنگامی که لازم می‌دیدند از پاداش الهی شعرهای پاک مداحان اهل بیت چنین یاد می‌کردند: هر کس درباره‌ی ما یک بیت شعر سراید، خداوند خانه‌ای در بهشت برای او فراهم می‌کند. هیچ مؤمنی برای ما شعری نمی‌گوید مگر آن که خداوند در بهشت شهری برای او بنا می‌کند که هفت برابر دنیا گسترش دارد و همه‌ی فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل در آن به دیدارش می‌آیند. ای کمیت، تا وقتی درباره‌ی ما شعر می‌سرایی مؤید به روح القدس خواهی بود. [۱۸۰]. [صفحه ۱۴۳]

مرثیه‌ی مهتاب

اینک که آخرین فصل این دفتر را مرور می‌کنیم، با هم نگاهی به جریده‌های پرشور انسانهای پاک سرشت می‌کنیم و از سروده‌های آسمانی آنان جرعه‌های شعر و شعور برمی‌گیریم. اجازه دهید پیش از دیگران، از اشعار جانسوز مادر داغدار عباس، که شعرهایی از اعماق تفتیده‌ی وجودش بر زبان جاری ساخته، استفاده کنیم؛ با هم دل را به حسینی‌ی عبارات او روانه سازیم و از اشعار وی در قبرستان بقیع فیض گیریم:

ام‌البین

لا تدعونی ویک ام‌البین تذکری بلیوث العرین [۱۸۱]. دیگر مرا ام‌البین نخوانید که مرا به یاد شیران بیشه می‌اندازید. من پسرانی داشتم که به نام آنها مرا «ام‌البین» می‌خواندند، اما دیگر فرزندی ندارم. چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که در خون غلتیدند و رگ حیاتشان قطع شد. [صفحه ۱۴۴] بر سر بدن آنان نیزه‌ها به هم زده شد و همه‌ی آنها از ضربه‌ی نیزه به زمین افتادند. ای کاش می‌دانستم آیا اینکه گفته‌اند دست راست عباس قطع شد، درست است؟ [۱۸۲]. ام‌البین گاه از سوز این ماتم رو به عاشوراییان کرده، همراه با اشکی ریزان و دلی پریشان چنین می‌خواند: [۱۸۳]. ای کسی که دیدی عباس بر گله‌های گوسفند (یا بر گروهی از اراذل و اوباش) حمله می‌کرد و فرزندان حیدر همه چون شیران یالدار دنبال او بودند. به من خبر رسید که ضربت به سر فرزندم فرود آمد، در حالی که دست نداشت. وای بر من که سر پسرم از ضربت عمود پیچیده شد. اگر شمشیر در دست تو بود، کسی نمی‌توانست به آن نزدیک شود [۱۸۴]. [صفحه ۱۴۵]

فضل بن حسن (از نوادگان ابوالفضل)

فضل شاعری شیرین سخن است که نیای عزیز خود را با اشعاری بلند و عظمت آفرین یاد کرده و حماسه‌های جاودان او را به زبان شعر ترسیم کرده است. سروده‌های او چنان در احساسات پاک، اثر نهاده که بخشی از آن شهرتی چشمگیر یافته‌اند. گویا قلب آتشین و جان سوخته‌ی او در واژه‌های ابیاتش شور و حرارت بر پا کرده است. با هم برخی از آن اشعار را می‌خوانیم: احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء [۱۸۵]. سزاوارترین مردم برای گریستن در حق او رادمردی است که حسین علیه‌السلام را در کربلا- به گریستن وا داشت. برادر، و فرزند پدرش علی، ابوالفضل آغشته به خون، آن که در همه حال حق برادری را چنان به جا آورد که نمی‌توان او را ستایش کرد و در عین تشنگی برادر خود را مقدم داشت.

علامه حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی)

معرفت این عالم فرزانه و شور و شوق جاودانه‌ی این اندیشمند فرهیخته، [صفحه ۱۴۶] او را بر آن داشته که با ژرف نگری زیبا فرزندان شهید ام‌البین را به چهار رکن استوار کعبه تشبیه کرده و با سفر به چشمه‌ی خورشید، حرارت سوزنده‌ی آن را بدین داغ جانسوز تشبیه کند. برگزیده‌ای از این اشعار عرشی بدین گونه است: چشمه‌ی خور در فلک چهارمین سوخت ز داغ دل ام‌البین آه دل پرده‌نشین حیا برده دل از عیسی گردون نشین دامنش از لخت جگر لاله‌زار خون دل و دیده روان ز آستین مرغ دلش زار چو مرغ هزار داده ز کف چار جوان گزین اربعه مثل نسور الربی [۱۸۶]. سدره نشین از غمشان آتشین کعبه‌ی توحید از آن چهار تن یافت ز هر ناحیه رکنی رکن [صفحه ۱۴۷] قائمه‌ی عرش از ایشان به پای قاعده‌ی عدل از آنها متین یاد ابوالفضل که سر حلقه بود بود در آن حلقه‌ی ماتم نگین اشک فشان سوخته جان همچو شمع با غم آن شاهد زیبا قرین ناله و فریاد جهانسوز او لرزه درافکنده به عرش برین کای قد و بالای دل آرای تو در چمن ناز بسی نازنین تیر کمانخانه‌ی بیداد زد دیده‌ی حق بین تو را در کمین چهار جوان بود مرا دل فروز والیوم اصبح و لا- من بنین [۱۸۷]. نام جوان مادر گیتی میر تذکرینی بلیوث العرین [۱۸۸]. [صفحه ۱۴۸] چون که دگر نیست جوانی مرا لا تدعونی ویک ام‌البین [۱۸۹] [۱۹۰].

حبیب چاپچیان (حسان)

احسان و لطف خداوند و نگاه ولایت آفرین علامه‌ی امینی - رحمه الله علیه - شهد شیرین عشق خاندان رسالت و ولایت را در وجود این شاعر پرشور نمایان ساخته است. او درباره‌ی شخصیت حضرت ابوالفضل چنین سروده است: کربلا کعبه‌ی عشق است و من اندر احرام شد درین قبه‌ی عشاق، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم زین جهت دست به پای تو فشاندم بر خاک تا کنم دیده خدا، چشم به راه تیرم [۱۹۱]. [صفحه ۱۴۹]

سید محمد علی ریاضی

ای حرمت قبه‌ی حاجات ما یاد تو تسبیح و مناجات ما تاج شهیدان همه عالمی دست علی ماه بنی‌هاشمی ماه کجا، روی دل آرای تو سرو کجا قامت رعنا‌ی تو ماه درخشنده‌تر از آفتاب مشرق تو جان و تن بوتراب همقدم قافله سالار عشق ساقی عشاق و علمدار عشق سرور و سالار سپاه حسین داده سر و دست به راه حسین عم امام و اخ و ابن امام حضرت عباس علیه‌السلام [صفحه ۱۵۰] ای علم کفر نگون ساخته پرچم اسلام برافراخته مکتب تو مکتب عشق و وفاست درس الفبای تو صدق و صفاست مکتب جانبازی و سربازی است بی‌سری آنگاه سرافرازی است شمع شد و آب شد و سوخته روح ادب را ادب آموخته دست تو شد دست شه لا فتی خط تو شد خط امان خدا چهار امامی که تو را دیده‌اند دست علم گیر تو بوسیده‌اند چشم خداوند چو دست تو دید بوسه زد و

اشک ز چشمش چکید حضرت سجاد هم آن است پاک بوسه زد و کرد نهران زیر خاک مدح تو این بس که شه ملک و جان شاه شهیدان و امام زمان [صفحه ۱۵۱] گفت به تو گوهر والاتر از جان برادر به فدای تو باد [۱۹۲].

علی موسوی گرمارودی

ابوالفضائل ای سرو بلند باغ ایمان وی قمری شاخسار احسان دستی که ز خویش وانهادی جانی که به راه دوست دادی آن، شاخ درخت با وفایی است وین، میوه‌ی باغ کبریایی است رفتی که به کشتگان دهی آب خود گشتی از آب عشق، سیراب آن آب ز کف غمین فرو ریخت وز آب دو دیده با وی آمیخت برخاست ز بار غم خمیده جان بر لبش از عطش رسیده [صفحه ۱۵۲] بر اسب، نشست و بود بیتاب دل، در گرو رساندن آب ناگاه یکی دو روبه خرد دیدند که شیر آب می‌برد دستان خدا ز تن جدا شد وان قامت حیدری، دو تا شد بگرفت بناگریز، چون جان آن مشک، ز دوش خود، به دندان جان در بدنش نبود و می‌تاخت با زخم، هزار نیزه می‌ساخت چون عمر گل، این نشاط کوتاه تیر آمد و مشک بر درید، آه چون سوی زمین خمید آن ماه عرش و ملکوت بود، همراه تنها نفتاد بو فضائل شد کفهی کائنات مایل هم برج زمانه بی‌قمر شد هم خصلت عشق بی‌پدر شد [۱۹۳]. [صفحه ۱۵۳]

زیارت ابوالفضل

«زیارت»، حضور نزد شخصیتی محبوب و گشودن صحیفه‌ی دل برای پیوندی مقدس است؛ طریقی که به بلندای قرب الهی و نزدیکی معنوی منتهی شده، موجب سنخیتی روحی بین انسان و آن شخصیت ملکوتی می‌شود. زیارت ابوالفضل علیه السلام همچون قدمگاه معرفت است. در این زیارت گلوآه‌های عرشی حضرت صادق علیه السلام رایحه‌ی قدسی به وجود انسان می‌بخشد. یکایک الفاظ آن عطری از گلزار فضایل علوی داشته، مجموعه‌ی عبارات نشان از صفات انسانی کامل، عبدی صالح و رادردی ملکوتی دارد. امام علیه السلام، که از فراز شناختی والا و گستره‌ی روح افزا به شخصیت عموی خود حضرت ابوالفضل علیه السلام نگرسته، به جلوه‌هایی معرفت آفرین و چشمگیر اشاره می‌کند. ابتدا سلام خداوند متعال، ملایک مقرب، پیامبران مرسل، بندگان صالح و تمامی شهیدان، صدیقان و پاکان را به پیشگاه عباس علیه السلام تقدیم کرده، سپس زبان به شهادت می‌گشاید و صفاتی ارجمند و شایسته از آن حضرت را بیان می‌فرماید. با هم این زیارت را می‌خوانیم و روان خود را در زلال گوارای آن شستشو می‌دهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: چون اراده‌ی زیارت قبر عباس بن علی علیه السلام کردی، که در کنار فرات و نزدیکی حایر قرار دارد، بر در روضه می‌ایستی و [صفحه ۱۵۴] می‌گویی: سلام الله و سلام ملائکته المقربین و انبیائه المرسلین و عباد الصالحین و جمیع الشهداء و الصدیقین و الزاکیات الطیبات فیما تغتدی و تروح علیک یابن امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم و التصدیق و الوفاء و النصیحة لخلیف النبی صلی الله علیه و اله المرسل و السبط المنتجب و الدلیل العالم و الوصی المبلغ و المظلوم المهتمم فجزاک الله عن رسوله و عن امیر المؤمنین و عن الحسن و الحسین صلوات الله علیهم افضل الجزاء بما صبرت و احتسبت و اعنت فنعم عقبی الدار لعن الله من قتلک و لعن الله من جهل حقک و استخف بحرمتک و لعن الله من حال بینک و بین ماء الفرات اشهد انک قتلت مظلوما و ان الله منجز لکم ما وعدکم جنتک یابن امیر المؤمنین و افدا الیکم و قلبی مسلم لکم و تابع و انا لکم تابع و نصرتی لکم معده حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین فمعکم معکم لا مع عدوکم انی بکم و بایابکم من المؤمنین و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین قتل الله امه قتلتم بالایدی و اللسن [۱۹۴]. سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و تمام شهیدان و راستگویان و دروهای پاکیزه و پاک در هر بامداد و شامگاه بر تو ای فرزند امیر مؤمنان. [صفحه ۱۵۵] شهادت می‌دهم که تو در برابر یادگار پیامبر رسل و نوه‌ی برگزیده پیامبر [امام حسین علیه السلام]، راهنمای دانشمند، جانشینی که رساننده احکام خدا بود، و ستم‌دیده‌ای که حقش پایمال شده، اهل تسلیم بودی، تصدیق کردی، وفادار بودی و خیرخواهی کردی. پس خداوند

پاداش تو را از جانب رسول خود، امیرمؤمنان و حسن و حسین - دروذهای الهی بر آنان - عطا کند؛ و به خاطر بردباری و پاداش خوبی و کمکی که کردی بهترین پاداش را به تو دهد، و چه نیکوست سرانجام زندگانی‌ات. خدا لعنت کند کسی که تو را کشت و خدا لعنت کند کسی را که درباره‌ی حق تو جهل ورزید و حرمت تو را سبک شمرد. خدا لعنت کند کسی را که میان تو و آب فرات حایل شد. گواهی می‌دهم که براستی تو مظلوم کشته شدی و براستی که خداوند به وعده‌ای که به شما داده است وفا می‌کند. ای پسر امیرمؤمنان، به درگاهت آمده‌ام، بر شما وارد شدم، دلم تسلیم شما و پیروتان است، و خودم نیز پیرو شمایم و یاری‌ام برای شما آماده است، تا هنگامی که خدا حکم کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. من طرفدار شما و با شما هستم نه با دشمن شما. من نسبت به شما و بازگشت شما [در زمان رجعت] ایمان دارم و به هر که با شما مخالفت کرده، شما را کشته کافر و منکر، خداوند مردمی را که شما را با دست و زبان کشتند بکشد. سپس امام فرمود: پس از آن داخل روضه شو، خود را به ضریح بچسبان و بگو: السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله و لرسوله و [صفحه ۱۵۶] لامير المؤمنين و الحسن و الحسين صلى الله عليهم و سلم السلام عليك و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه و على روحك و بدنك اشهد و اشهد الله انك مضيت على ما مضى به البديون و المجاهدون في سبيل الله المناصحوں له في جهاد اعدائه المبالغون في نصره اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء و اكثر الجزاء و اوفر الجزاء و اوفى جزاء احد ممن وفي ببيعتة و استجاب له دعوتة و اطاع ولاء امره اشهد انك قد بالغت في النصيحة و اعطيت غاية المجهود فبعثك الله في الشهداء و جعل روحك مع ارواح السعداء و اعطاك من جنازة افسحها منزلا و افضلها غرفا و رفع ذكرك في عليين و حشرك مع النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن و لم تنكل و انك مضيت على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين و متبعا للنبيين فجمع الله بيننا و بينك و بين رسوله و اوليائه في منازل المحببتين فانه ارحم الراحمين [۱۹۵]. سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته‌ی خدا، مطیع پروردگار و رسول او و امیرمؤمنان و حسن و حسین، درود و سلام خدا بر ایشان باد. سلام و رحمت خدا و برکات و آمرزش و خشنودی‌اش بر تو و بیکرت. شهادت می‌دهم که خدا را بر این گواهی شاهد می‌گیرم که تو به راستی راه جنگجویان بدر و پیکار کنندگان راه خدا را پیمودی؛ مجاهدانی که خیرخواهان الهی در پیکار با دشمنانش، کوشایان در یاری دوستانش و دفاع کنندگان [صفحه ۱۵۷] از محبانش شمرده می‌شدند. پس خداوند تو را به بهترین، بیشترین پاداش، شایسته‌ترین پاداش و کاملترین پاداش که برای وفا کنندگان به بیعتش، پذیرندگان دعوتش و پیروان والیان امرش در نظر گرفته، جزا داد. گواهی می‌دهم که تو براستی در خیرخواهی کوشش خود را انجام دادی و نهایت تلاش خود را در این راه به کار بردی. خدایت در زمره‌ی شهیدان برانگیزد و روح تو را با ارواح نیکبختان همراه سازد. خداوند فراخترین منزل و بهترین غرفه‌های بهشت خود را به تو عطا کند و نام تو را در بالا-ترین جایگاهها برده، با پیامبران و راستگویان و شهیدان و شایستگان محشور سازد و آنها رفیقانی نیکویند. شهادت می‌دهم که براستی تو سستی نکردی و سر نتافتی و از روی بصیرت و بینایی کامل در این راه گام نهادی. به مردم شایسته اقتدا کردی و از پیمبران پیروی کردی پس خدا ما و تو و رسولش و دوستانش را در جایگاههای فروتنان گرد آورد؛ زیرا که او مهربانترین مهربانان است [۱۹۶]. پس از زیارت دو رکعت نماز زیارت در بالای سر بخوان. آنگاه نزد قبر حضرت برو، اظهار ادب و طلب حاجت کن؛ سپس خود را روی قبر انداخته، آن را بوس و با عباراتی چون بابی انت و امی یا ناصر دین الله عشق و محبت خود را بیشتر نمایان ساز [۱۹۷]. [صفحه ۱۵۸] امید آن که ارادتمندان دلباخته‌ی آستان مقدس اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابوالفضل العباس علیه السلام با کاروانهایی از شور و عشق به سوی کربلای حسینی حرکت کنند و با ابراز ارادتی خالصانه، غبار غربت از دل زدوده، یاد امام شهیدان انقلاب اسلامی ایران و شهیدان سرافراز را زنده بدارند.

[۱] ثمرات الاعواد، ج ۱۰؛ ص ۱۰۵؛ سردار کربلا، ص ۱۹۴. [۲] بطل العلقمی، عبدالواحد المظفر، ج ۲، ص ۶؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، (ده جلدی)، ج ۷، ص ۴۲۹، العباس بن علی، ص ۲۵. [۳] مولد العباس بن علی علیه السلام، محمد علی الناصری، ص ۴۶؛ قمر بنی هاشم، عبدالرزاق المقرم، ص ۱۷؛ العباس بن علی، ص ۲۴. [۴] همان، ص ۲۵؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۵۳ - ۵۴. [۵] العباس بن علی، ص ۲۵. [۶] همان، ص ۲۴. [۷] روز کربلا. [۸] خصائص العباسیه، ص ۱۱۹؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۵۳. [۹] العباس بن علی، ص ۲۵. [۱۰] علمی که با آن آبا و اجداد افراد شناخته می شود و به وسیله ی آن درباره ی اصالت خانوادگی و صفات روحی اخلاقی آنان اطلاعاتی گرانبها به دست می آید. [۱۱] برخی از مورخان بر این باورند که ازدواج امیرمؤمنان علی علیه السلام با ام البنین، پس از وفات فاطمه ی زهرا علیها السلام بوده است. (ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱۸، تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۹۷؛ تاریخ ابوالفداء، ج ۱، ص ۱۸۱) و بعضی دیگر معتقدند این وصلت پس از ازدواج علی علیه السلام با امامه صورت گرفته است. (ر. ک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۱۷، الفصول المهمه، ص ۱۴۵، مطلب السؤل، ص ۶۳، سردار کربلا، ص ۱۵۷، العباس، ص ۷۲). [۱۲] العباس، ص ۶۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۲۸. [۱۳] همان، ص ۱۲۸، معارف ابن قتیبه، ص ۹۲؛ العباس، ص ۶۹. [۱۴] العباس، ص ۷۳، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۲۷ - ۲۵، سردار کربلا، ص ۱۵۸. [۱۵] العباس، ص ۹۲. [۱۶] وام گرفته از اشعار بلند مرحوم سید محمد حسین کشوان (ر. ک: قمر بنی هاشم، ص ۳۷، سردار کربلا، ص ۱۹۰). [۱۷] ثمرات الاعواد، ج ۱۰، ص ۱۰۵، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۶۲، العباس، ص ۹۴. [۱۸] العباس، ص ۹۲. [۱۹] فرسان الهیجا، ج ۱، ص ۱۹۰، مستدرک وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۸۱۵. [۲۰] قمر بنی هاشم، ص ۱۹، مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۶۰؛ سردار کربلا، ص ۱۶۴؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۵۳. [۲۱] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۶۰. [۲۲] همان، ص ۶۳. [۲۳] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۶. [۲۴] وسیله الدارین، ص ۲۶۹؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۶۴؛ سردار کربلا، ص ۲۷۷ - ۲۷۶، قمر بنی هاشم، ص ۱۰۲ - ۱۰۱. [۲۵] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۵۶؛ سردار کربلا، ص ۱۷۰؛ بطل العلقمی، ج ۲، ص ۹؛ مقاتل الطالیین، ص ۸۹. [۲۶] ر. ک: سرالسلسله و عمده الطالب، ص ۳۵۶، العباس، ص ۸۱ - ۸۰. [۲۷] ر. ک: قمر بنی هاشم، ص ۲۵؛ العباس، ص ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱؛ ص ۳۳۰. [۲۸] العباس بن علی علیه السلام، ص ۳۰. [۲۹] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۱۲. [۳۰] خصایص العباسیه، ص ۱۳۱. [۳۱] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۰۸. [۳۲] چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۶. [۳۳] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹. [۳۴] سردار کربلا، ص ۱۷۱. [۳۵] العباس بن علی علیه السلام، ص ۳۵. [۳۶] سبحان الذی اسرى بعبده، لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى (اسراء / ۱) و اذکر عبدنا داود (ص / ۱۷) و اذکر عبدنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب اولی الایدی و الابصار (ص / ۴۵). [۳۷] العباس، ص ۱۲۴، عباس بن علی، ص ۵۶. [۳۸] العباس بن علی رائد الكرامة و الفداء فی الاسلام، ص ۲۷. [۳۹] چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۷ (با استفاده از فرهنگ عمید)، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۶ - ۲۵. [۴۰] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۷ - ۷۲. [۴۱] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۶۳. [۴۲] قریه - به کسر قاف - به معنی صاحب مشک است. [۴۳] ر. ک: المقاتل، ابوالفرج اصفهانی، ص ۹۰ - ۸۹؛ تاریخ الخمیس، ابوالحسن الدیار بکری، ج ۲، ص ۳۱۷؛ انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۳۷۰؛ العباس، ص ۱۴۶. [۴۴] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۵۶؛ قمر بنی هاشم، ص ۲۴؛ سردار کربلا، ص ۱۷۰. [۴۵] بطل العلقمی، ج ۲، صص ۱۱۳ - ۱۰۷. [۴۶] چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۳؛ سردار کربلا، ص ۱۶۵ - ۱۶۴. [۴۷] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۵۳ - ۵۲؛ بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۳۰. [۴۸] مقاتل الطالیین، ص ۹۰. [۴۹] قمر بنی هاشم، ص ۲۱؛ العباس، ص ۷۶. [۵۰] چهره ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۱۳؛ قهرمان علقمه، ص ۵۰. [۵۱] ر. ک: زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام، جعفر مرتضی عاملی؛ قهرمان علقمه، ص ۱۵۳ - ۱۵۲. [۵۲] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۷۱ و ۷۲؛ العباس، ص ۹۵؛ قهرمان علقمه، ص ۵۹ - ۵۸. [۵۳] زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۷۲؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۷۴. [۵۴] زندگانی قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۱۳۴؛ العباس، ص ۱۵۶. [۵۵] مولد العباس بن علی

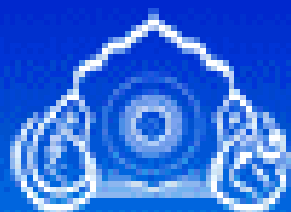
علیه السلام، ص ۷۳ و ۷۲؛ عباس بن علی، ص ۵۶. [۵۶] زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۱۸؛ زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۱۳۶ - ۱۳۵. [۵۷] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. [۵۸] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۱۸. [۵۹] حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۵؛ اللهوف، ص ۱۰؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام، ص ۱۱۹. [۶۰] مقتل الحسین، ص ۱۵۸، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۲۱ - ۱۲۰. [۶۱] الارشاد، ص ۶۷؛ مقتل الحسین، ص ۱۹۴ - ۱۹۳. [۶۲] اللهوف، ص ۳۲. [۶۳] زندگانی قمر بنی هاشم، ص ۸۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۱۴. [۶۴] ر. ک: مقتل الحسین مقرر، ص ۲۳۱، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۶۲۲. [۶۵] لمعات الحسین علیه السلام، علامه سید محمد حسین تهرانی، ص ۳۸. [۶۶] انساب الاشراف، ج ۱، ق ۱؛ سردار کربلا، ص ۲۸۴؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۶۹ - ۱۶۶. [۶۷] ارشاد مفید، ص ۲۱۲؛ خون خدا، ص ۱۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۴۸ - ۲۴۷. [۶۸] مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۴۸. [۶۹] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۳، اعیان الشیعه (ده جلدی) ج ۱، ص ۵۹۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۴۸. [۷۰] الکامل، ابی اثیر، ص ۲۸۴؛ عباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص ۱۶۹ - ۱۶۸. [۷۱] مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۵۶. [۷۲] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۷؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۶؛ عباس بن علی، ص ۱۷۱. [۷۳] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۷؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۶؛ عباس بن علی، ص ۱۷۲ - ۱۶۹. [۷۴] عباس بن علی علیه السلام، ص ۱۷۲ - ۱۶۹. [۷۵] قمر بنی هاشم، ص ۴۴ و ۴۵؛ تذکره الخواص، ص ۱۴۲؛ سردار کربلا، ص ۲۱۲ - ۲۱۰؛ العباس: ص ۱۰۷ - ۱۰۶. [۷۶] ارشاد مفید، ص ۲۵۰؛ نفس المهموم ص ۱۳۷؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۸؛ لمعات الحسین، ص ۴۸؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۷۶ - ۱۷۵؛ سردار کربلا، ص ۲۰۸. [۷۷] عباس بن علی علیه السلام، ص ۱۷۶؛ مقتل الحسین، ص ۲۵۹ - ۲۵۸. [۷۸] عباس بن علی علیه السلام، ص ۱۸۵ - ۱۷۹. [۷۹] خط خون، علی موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰. [۸۰] سردار کربلا، ص ۲۹۰، عباس بن علی، ص ۲۱۰. [۸۱] ر. ک: تاریخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۱۴، زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۸۱ - ۱۸۰. [۸۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۸۲ - ۱۸۱. [۸۳] نفس المهموم، ص ۲۴۷ - ۲۴۶؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷. [۸۴] حیات الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۳؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۱۹۳. [۸۵] مقاتل الطالبيين، ص ۱۱۶ - ۱۱۵؛ نفس المهموم، ص ۳۰۸ - ۳۰۷. [۸۶] همان، ص ۳۲۱؛ مقاتل الطالبيين، ص ۹۳ - ۹۲. [۸۷] خون خدا، ص ۷۵ - ۷۳؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۴. [۸۸] ارشاد مفید، ص ۲۶۹؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۱۲ - ۲۱۰. [۸۹] مقاتل الطالبيين، ص ۸۸؛ زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۱۰. [۹۰] عبدالله، جعفر و عثمان برادران ابوالفضل علیه السلام بودند که در دامان پر مهر «ام البنین» تربیت یافته و درس ایثار و جانبازی را آموخته بودند. تمامی این چهار برادر در خدمت امام و حجت خدا در کربلا به شهادت رسیدند به طوری که «ام البنین» این لقب را با وجود پسران برای خود می‌پسندید. (ر. ک: چهره‌ی درخشان قمر بنی هاشم علیه السلام، ص ۴۸؛ سردار کربلا، ص ۱۳۵). [۹۱] منتهی الآمال، ص ۴۵۳؛ نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۶؛ اسرار الشهادت، ص ۱۲۵. [۹۲] نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۶. [۹۳] زندگانی حضرت ابوالفضل العباس، ص ۲۱۴. [۹۴] همان، ص ۲۱۵. [۹۵] العباس، ص ۱۶۳ - ۱۶۲؛ منتهی الآمال، ص ۴۵۵؛ نفس المهموم، ص ۳۳۷. [۹۶] لا- ارب الموت اذا الموت رقی حتی اواری فی المصالیق لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقانی انا العباس اغدوا بالسقا و الاخاف الشریوم الملتقی. (العباس، ص ۱۶۳؛ نفس المهموم، ص ۳۳۴ تا ۳۳۷). [۹۷] العباس، ص ۱۶۳. [۹۸] سردار کربلا، ص ۲۹۰. [۹۹] نفس المهموم، ص ۳۳۷ - ۳۳۵؛ منتهی الآمال، ص ۴۵۶ - ۴۵۵. [۱۰۰] العباس، ص ۱۶۳؛ مقتل مقرر، ص ۳۳۸. [۱۰۱] همان، ص ۳۳۹ - ۳۳۸؛ سردار کربلا، ص ۲۹۱. [۱۰۲] سردار کربلا، ص ۲۹۱ (ترجمه‌ی العباس، ص ۲۹۴، ۲۹۳). [۱۰۳] این قطعه‌ی تاریخ عاشورا با عبارات گوناگون در کتب تاریخی و مقتلها ترسیم شده است؛ ر. ک: ذریعة النجاة، ص ۱۲۹؛ ناسخ التواریخ، ص ۲۲۴؛ مقام زخار، ص ۴۰۴؛ مقتل الحسین، ص ۳۴۰. [۱۰۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰؛ مقتل الحسین، ص ۳۵۰. [۱۰۵] حیات الامام

الحسین بن علی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۷؛ مقتل الحسین، ص ۳۵۰. [۱۰۶] «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا- تخافون یوم المعاد، فکونوا احرارا فی دیناکم...» (ر. ک: کامل ابن اثیر، ج ۳، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱). [۱۰۷] امام باقر علیه السلام در توصیف این صحنه‌ها می‌فرماید: حسین علیه السلام کشتگان را کنار همدیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: کشتگانی مانند کشته شدگان از پیامبران و دودمان پیامبران هستند. (ر. ک: تظلم الزهراء، فاضل قزوینی، ص ۱۱۸؛ سردار کربلا، ص ۲۹۳ - ۲۹۱). [۱۰۸] بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۲۸ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۹۲. [۱۰۹] بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۲۹ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۹۳ - ۲۹۱. [۱۱۰] کامل الزیارات، ابن قولویه، ص ۲۵۶؛ سردار کربلا، ص ۳۲۸ - ۳۲۶. [۱۱۱] ر. ک: اعلام الوری، مرحوم طبرسی؛ انوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری؛ منتخب طریحی، ص ۳۰۷، ۴۳۱؛ عمده الطالب سید داودی؛ سردار کربلا، ص ۳۹۴. [۱۱۲] ر. ک: تاریخ و جغرافیای کربلا، معلی، عماد الدین اصفهانی؛ میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه‌ی محمدرضا انصاری، ص ۳۵؛ زندگانی قمر بنی‌هاشم، ص ۲۱۹ - ۲۱۷؛ العباس، ص ۲۱۶ - ۲۱۳. [۱۱۳] قمر بنی‌هاشم، ص ۱۲۷؛ سردار کربلا، ص ۳۶۸ - ۳۶۶. [۱۱۴] میراث کربلا، سلمان هادی آل طعمه، ترجمه‌ی محمدرضا انصاری، ص ۵۱ - ۵۷. (با تلخیص فراوان)؛ سردار کربلا، ص ۳۲۲ - ۳۲۰. [۱۱۵] تاریخ بنا و زمان ساخت ضریح و سراینده‌ی شعر نیست. [۱۱۶] سل اذا ما شئت واسمع و اعلم ثم خذ منی جواب المفهم ان فی هذا المقام انقطعت یسرة العباس بحر الکرم ههنا یا صاح طاحت بعدما طاحت الیمنی بجنب العلقم اجر دمع العین و ابکیه أسا حق ان یبکی بدمع عن دم (سردار کربلا، ص ۳۲۱ و ۳۲۲). [۱۱۷] خصال صدوق، ج ۱، ص ۶۸. [۱۱۸] ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۴۳۶ - ۳۹۸. [۱۱۹] عبست وجوه القوم خوف الموت و العباس فیهم ضاحک یتبسم لو لا القضا لمحا الوجود بسیفه والله یقضی ما یشاء و یحکم (ر. ک: قهرمان علقمه، ص ۹۱ - ۹۰). [۱۲۰] عبدالمنعم فرطوسی که از شعرای اهل بیت است درباره‌ی شجاعت ابوالفضل چنین می‌سراید: علم للجهاد فی کل زحف علم، فی الثبات عند اللقاء قد نما فیہ کل بأس و عز من علی بنجده و اباء هو ثبت الجنان فی کل روع و هو روع الجنان فی کل راء (ر. ک: قهرمان علقمه، ص ۹۱). [۱۲۱] قهرمان علقمه، احمد بهشتی، ص ۹۱. [۱۲۲] سید رضا مؤید خراسانی؛ از آینه‌ی ایثار، ص ۶۳. [۱۲۳] میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۶، حدیث ۴۲۷. [۱۲۴] استاد فرزانه؛ حضرت آیت الله حسن زاده آملی. [۱۲۵] فرهنگ بزرگ نوین، ج ۱، ص ۱۵. [۱۲۶] ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۴۴۶ - ۴۲۷. [۱۲۷] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۲۹۹-۲۵۹، ۳۰۲ - ۲۶۱؛ عباس بن علی، ص ۵۳. [۱۲۸] منافقون / ۸. [۱۲۹] اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱۹. [۱۳۰] ای اشکها بریزید، حبیب چایچیان (حسان)، ص ۲۱۱. [۱۳۱] میزان الحکمه، ج ۱، ص ۶۰۲، حدیث ۱۶۷۵. [۱۳۲] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه‌ی ۸۷؛ فیض الاسلام، خطبه‌ی ۸۶ قسمت اول. [۱۳۳] ر. ک: بطل العلقمی، ج ۲، ص ۲۸۵ - ۲۴۳. [۱۳۴] العباس، ص ۱۱۶؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۷؛ بطل العلقمی، ص ۲۵۷؛ سردار کربلا، ص ۲۲۹. [۱۳۵] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۳۱۱. [۱۳۶] میزان الحکمه، ج ۶، ص ۲۵۶ - ۲۶۵، ح ۱۰۱۰۵ - ۱۰۰۹۸. [۱۳۷] ماه هاشمی، ص ۱۵. [۱۳۸] بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۶، ص ۳۶۰. [۱۳۹] ر. ک: میزان الحکمه (صفات مؤمنان)، ج ۱۲، ص ۸۳ تا ۹۰. [۱۴۰] یا نفس لاتخشی من الکفار و ابشری برحمه الجبار مع النبی المصطفی المختار قد قطعوا بیغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار (نفس المهموم، ص ۳۳۵). [۱۴۱] والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابداء عن دین و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین (نفس المهموم، ص ۳۳۵). [۱۴۲] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۸؛ سردار کربلا، ص ۲۳۲، ۲۳۹. [۱۴۳] العباس، ص ۱۶۲؛ سردار کربلا، ص ۲۸۷. [۱۴۴] - ریسمانی که با آن دست و پای افراد را می‌بندند. (ر. ک: فرهنگ عربی جامع نوین، ج ۱، ص ۱۰۴۲، ذیل ماده عکل). [۱۴۵] حاج شیخ محمود معروف به حاج ملا- آقا جان. نقل از فرزند آیت الله العظمی میلانی رحمه الله علیه. (ر. ک: چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم علیه السلام، ص ۳۱۴ و ۳۱۵). [۱۴۶] سردار کربلا، ص ۲۶۴ - ۲۶۲. [۱۴۷] چهره‌ی درخشان قمر بنی‌هاشم، ص ۳۰۸ - ۳۰۶. [۱۴۸] سردار کربلا، ص ۲۵۴ و ۲۵۵. [۱۴۹] تحفه الجلالیه، ص ۱۱۰ - ۱۰۸، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۳۳۰ - ۳۲۸، سردار کربلا، ص ۳۴۵. [۱۵۰] «شجره‌ی عباسیه» اثری نفیس و گرانبها از مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی قدس سره است که در آن

نام فرزندان و نوادگان عباس علیه السلام به چشم می خورد. این نوشته‌ی ارزشمند قسمتی از کتاب «شجرات آل الرسول» بوده که از آثار گرانسنگ و جاودان در معرفی سادات جهان و بیان ریشه‌ی آنان محسوب می شود. مراجعه به این کتاب پربها فضایی پر فروغ و با عظمت در برابر دیدگان محققان و علاقه‌مندان می گشاید. [۱۵۱] سردار کربلا، ص ۳۴۲. [۱۵۲] بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۳. [۱۵۳] همان، ص ۴۲۹. [۱۵۴] همان، ص ۴۳۳ - ۴۳۰. [۱۵۵] ر. ک: حدیقه النسب، شیخ فتونی، معارف ابن قتیبه، ص ۹۶، سردار کربلا، ص ۳۴۱. [۱۵۶] بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۴. [۱۵۷] شیخ فتونی تنها کسی است که این ویژگی را برای حسن، فرزند دیگر عباس علیه السلام شمرده تا نسلی گسترده تر از آن حضرت بیان کند. (ر. ک: العباس، ص ۱۹۵). [۱۵۸] سردار کربلا، ص ۳۴۲. [۱۵۹] کتاب «جعفریه»، اثری پربها از عبدالله بن علی بن ابراهیم جردقه است که حاوی فقه شیعی است. [۱۶۰] تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۶۴؛ سردار کربلا، ص ۳۴۴ - ۳۴۳. [۱۶۱] تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۱۳؛ سردار کربلا، ص ۳۴۵. [۱۶۲] العباس، ص ۲۰۲ - ۲۰۱؛ سردار کربلا، ص ۳۴۶. [۱۶۳] برگرفته از نوشتار تحقیقی اداره‌ی اوقاف اصفهان. [۱۶۴] بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۷۰. [۱۶۵] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۸۸. [۱۶۶] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۸۸. [۱۶۷] غبطه: درخواست نعمت برای خود به همراه بقای آن برای دیگری. [۱۶۸] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۰۸؛ خصال صدوق، ج ۱، ص ۶۸؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴. [۱۶۹] بطل العلقمی، ج ۳، ص ۲۳۳ - ۲۲۴؛ سردار کربلا، ص ۲۴۰. [۱۷۰] العباس بن علی، باقر شریف قرشی، ص ۳۹ - ۳۶. [۱۷۱] مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۷؛ العباس بن علی، ص ۴۲ - ۳۶. [۱۷۲] العباس، ص ۲۱۳؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۹۸؛ العباس بن علی، ص ۴۰. [۱۷۳] العباس بن علی، ص ۴۱ - ۴۰؛ مولد العباس بن علی علیه السلام، ص ۲۸۵ - ۲۲۰. [۱۷۴] العباس بن علی، ص ۳۸. [۱۷۵] العباس، ص ۲۱۳ و ۲۲۰ و ۲۲۱. [۱۷۶] السلام علی ابی الفضل العباس بن امیرالمؤمنین، المواسی اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعه یده، لعن الله قاتله یزید بن رقاد الجهنی و حکیم بن الطفیل الطائی. [۱۷۷] بطل العلقمی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ مولد عباس بن علی علیه السلام، ص ۹۸؛ العباس بن علی، ص ۴۲ - ۴۱. [۱۷۸] ر. ک: اسرار الشهادة، ص ۳۴۱. [۱۷۹] العباس، ص ۲۲۳ و چهره‌ی درخشان...، ص ۴۹؛ سردار کربلا، ص ۳۷۹. [۱۸۰] العباس، ص ۲۲۲. [۱۸۱] کانت بنون لی ادعی بهم والیوم اصبحت و لا من بنین اربعه مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلائهم فکلهم امسی صریعا طعین یا لیت شعری أکما اخبروا بان عباسا قطع الیمین (العباس، ص ۲۲۳، بطل العلقمی، ج ۳، ص ۴۳۲). [۱۸۲] سردار کربلا، ص ۳۷۹. [۱۸۳] یا من رأی العباس کر علی جماهیر النقد و وراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد نبث ان ابنی اصیب برأسه مقطوع ید ویلی علی شبلی امال برأسه ضرب العمد لو کان سیفک فی ید یکک لما دنا منه احد (قمر بنی هاشم، ص ۱۴۷؛ سردار کربلا، ص ۳۷۹). [۱۸۴] همان، ص ۳۸۰ - ۳۷۹. [۱۸۵] اخوه و ابن والده علی ابوالفضل المضر ج بالدماء و من واساه لا یثیه شیء و جادله علی عطش بماء (العباس بن علی، ص ۴۴؛ قمر بنی هاشم، ص ۱۴۸). [۱۸۶] این شاعر خردمند در شعر خود با اقتباس برخی از مصرعهای ام‌البنین، آتشی افزون در دلها به پا کرده است، معنای این مصرع بدین قرار است: چهار نفر چون کرکسان کوهسار بودند که کشته شدند و رگ حیات آنان قطع گردید. [۱۸۷] امروز صبح کردم در حالی که دیگر پسری ندارم. [۱۸۸] مرا به یاد شیران بیشه می اندازید. [۱۸۹] دیگر مرا ام‌البنین نخوانید. [۱۹۰] سردار کربلا، ص ۳۸۰ و ۳۸۱؛ چهره‌ی درخشان قمر بنی هاشم، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ العباس، ص ۲۲۳. [۱۹۱] دیوان اشعار حسان (ای اشک‌ها بریزید)؛ مقتل مقرر، ص ۳۳۶. آینه‌ی ایثار، ص ۲۵۸؛ سردار کربلا، ص ۳۸۳ - ۳۸۲. [۱۹۲] سردار کربلا، ص ۳۸۶ و ۳۸۷. (با تلخیص). [۱۹۳] آینه‌ی ایثار، ص ۳۰۹. [۱۹۴] مفاتیح الجنان، مرحوم حاج شیخ عباس قمی، ص ۷۹۳ - ۷۹۴. [۱۹۵] مفاتیح الجنان، ص ۷۹۴ - ۷۹۵. [۱۹۶] سردار کربلا، ص ۳۲۶ - ۳۲۸. [۱۹۷] برگرفته از احادیثی پیرامون آداب زیارت ر. ک: بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۶۱؛ سردار کربلا، ص ۳۳۶.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

